

چرامصری‌ها خواستند باردیگر جنگ علیه اسرائیل
آغاز کنند

به برلین کنی درادینو
بین‌المللی نندارتون

Ketabton.com



پیام

بنا غلی محمد داود

رئیس دولت و صدر اعظم

به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد

اعلامیه حقوق بشر ملل متحد

مسروم از اینکه تجلیل سالگره بیست و پنجم تصویب اعلامیه حقوق بشر ملل متحد را در افغانستان افتتاح می‌کنم.

فعالیت های سازمان ملل متحد در ساحه حقوق بشر به تصویب اعلامیه حقوق بشر که حاوی اساسات این حقوق بود محدود نشده بلکه باتدوین این حقوق در میثاق های دوگانه

حقوق بشر و پروتوکول اختیاری آن که در سال ۱۹۶۶ از طرف مجمع عمومی ملل متحد تصویب گردیده دوام پیدا کرد.

تاسیس کمیسیون حقوق بشر برای مطالعه دقیق و اختصاصی مسایل مربوط به حقوق

بشر و فعالیت های آن پیشرفت های مزید را در این ساحه میسر ساخت.

افغانستان در امور و فعالیت های حقوق بشر ملل متحد علاقه‌مندی فراوان نشان داده

و سهم فعال در تدوین میثاق های حقوق بشر و امور کمیسیون حقوق بشر گرفته است.

نقش افغانستان در تدوین پروتیب تعیین سر نوشت ملل و بعداً در فعالیت های مربوط

به شناخت این اصل بحیث یکی از حقوق اساسی بشری موثر بوده و مورد تقدیر قرار

گرفته است.

چون نظر به پیشنهاد کمیته فرعی حقوق بشر و حمایت اقلیتها که افغانستان عضو آن است مجمع عمومی ملل متحد دهه‌انکشاف حقوق بشر را تصویب نموده و قرار است

این دهه با تجلیل سالگره بیست و پنجم تصویب اعلامیه حقوق بشر آغاز یابد، امید و ارم که تطبیق موفقانه پروگرام این دهه به همکاری همه کشور های جهان در انکشاف حقوق بشر بحفظ کرامت بشری و بالنتیجه در تأمین صلح و امنیت بین المللی تاثیر عمده داشته باشد.

افغانستان با پشتیبانی کامل از پروگرام دهه انکشاف حقوق بشر آماده است در تأمین

اهداف اساسی آن مطابق به روحیه دهه انکشاف همکاری لازمه نموده و سهم فعال بگیرد.

امید داریم کتله های که تا هنوز از حق تعیین سر نوشت خویش محروم مانده اند در آینده نزدیک موفق به استفاده از این حق اساسی خود گردند.

آرزو مندیم حکو ماتی که پس از سیسهای تبعیض نژادی را در پیش گرفته اند وظایف خود را مطابق به اعلامیه حقوق بشر درک

نموده و درغصب حقوق اساسی مردمان محروم اصرار نورزند.

سفیر جمهوریت دموکراتیک آلمان نامه اش را بحضور

رئیس دولت تقدیم کرد



بناغلی فریدناوند تون سفیر کبیر غیر مقیم جمهوریت دیمو کراتیک آلمان در کابل هنگام تقدیم اعتماد نامه اش بحضور رئیس دولت و قصر گلخانه ریاست جمهوری

مدیریت اطلاعات و زارت امور خارجه خبر داد که بناغلی فریدناوند تون سفیر کبیر غیر مقیم جمهوریت دیمو کراتیک آلمان ساعت یازده قبل از ظهر ۱۸ قوس بحضور بناغلی محمد داود رئیس دولت در قصر گلخانه ریاست جمهوری شرفیاب شده و اعتماد نامه اش را طبق تشریفات معمول تقدیم نمود.

در این موقع بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه نیز حاضر بود.

رئیس دولت بیست و پنجمین سالگره اعلامیه حقوق بشر را طی تلگرامی به والد هایم تبریک گفتند

بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم طی تلگرام عنوانی بناغلی کورت والد هایم سر منشی مو سسه ملل متحد بیست و پنجمین سالگره اعلامیه حقوق بشر را تبریک گفته و اظهار عقیده نموده اند که تجلیل جهانی بیست و پنجمین سالگره اعلامیه حقوق بشر ملل متحد و سهم گیری موثر همه کشور های جهان در انکشاف حقوق بشر تطبیق جهانی پرنسیپ های مندرجه در منشور ملل متحد اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلامیه اعطای آزادی به سر زمین ها و مردمان تحت استعمار و اعلامیه محای همه اشکال تبعیض نژادی را سبقت و سر یعتر خواهد ساخت.

بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم در این تلگرام از نقش موثر و فعالی که سر منشی ملل متحد در راه تطبیق پرنسیپ های متذکره ایفا میکند اظهار خرسندی نموده و علاقه‌مندی و همکاری کامل جمهوریت افغانستان را در ایسن راه اظهار فرموده اند.

تاسیس شورای عالی اقتصادی منظور رشد

تدقیق وضع عمومی انکشاف اقتصادی و اجتماعی، تدقیق و تثبیت تدابیر اساسی برای تطبیق پالیسی های اقتصادی و اجتماعی، و تدقیق پیشرفت فعالیت های انکشافی مملکت علاوه بر موضوعات دیگر که به پالیسی اقتصادی و اجتماعی کشور ارتباط پیدا کند مورد بحث شورای عالی اقتصادی قرار می گیرد.

برای ترتیب و تنظیم و تطبیق موثر تصامیم شورای عالی اقتصادی یک بود اقتصادی که مشتمل بر اشخاص مسلکی افغان باشد تاسیس میگردد. وظایف عمده شورای عالی اقتصادی قرار آتی میباشد: تدقیق و تطبیق خطوط اساسی اقتصادی و مالی.

زراعت و آبیاری، معادن و صنایع، فواید عامه تجارت، معین سیاسی وزارت امور خارجه، معین وزارت پلان و رئیس دافغانستان بانک در هر ماه جلسه عادی خود را دایر میکند. معین وزارت پلان بر علاوه عضویت بحیث منشی شورای عالی اقتصادی نیز موظف گردیده است.

مجلس عالی وزراء در جلسه دیروز خود که تحت ریاست ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان دایر گردید تاسیس شورای عالی اقتصادی را منظور نمود. شورای عالی اقتصادی تحت ریاست ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و عضویت ښاغلو معاون صدارت عظمی، وزیر مالی،

دولت جمهوری افغانستان افتخارات ملی کشور را حفظ میکنند

در جلسه ۲۱ قوس کنفرانس بین الحکوماتی پالیسی های کلتوری ممالک آسیایی بعد از آنکه نمایندگان اتحاد شوروی، فیلیپائن، جاپان، اندونیزیا و ایران در باره پالیسی های کلتوری شان بیانیتهای ایراد نمودند.

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور و رئیس هیات افغانی اظهار داشت و رئیس هیات افغانستان جداً از مفاخر علمی ملی دفاع مینماید و نمیکند که دیگران افتخارات ملی کشور ما را از خود بدانند.

پوهاند دکتور نوین که به اکثریت آراء بحیث معاون رئیس کنفرانس انتخاب گردیده است اضافه نمود که رجال علمی و فرهنگی کشور ما مانند ابن سینا، البیرونی، بهزاد، بیسقی، مولانای بلخی، ابونصر فارابی و غیره از جمله فرزندان نامور افغانستان و دنیا میباشد.

وی گفت در پالیسی کلتوری که دولت جمهوری افغانستان طرح کرده و همچنان در بیانیتهای موسس و رئیس دولت جمهوری افغانستان ښاغلی محمد داؤد که بتاريخ اول سنبله ایراد کردند درباره حفظ و انکشاف ثقافت افغانستان توجه زیاد مبذول گردیده است.

در جلسه ۲۱ قوس که تحت ریاست پوهاند دکتور نوین صورت گرفت نمایندگان کوریای جنوبی، پاکستان و هند نیز بیانیتهای شانرا ایراد کردند.

بیست و پنجمین سالگرا اعلامیه حقوق بشر

روز ۱۹ قوس بیست و پنجمین سالگرا تصویب اعلامیه حقوق بشر در ادیتوریم پوهنتون کابل با قرائت پیام رئیس دولت توسط دکتور عبدالحمید وزیر عدلیه و رئیس انجمن دوستان ملل متحد تجلیل گردید.

پل تیره افتتاح گردید

پل تیره شهر گردیز که بامصرف بیش از دو میلیون افغانی تکمیل گردیده روز ۱۷ قوس توسط ښاغلی غوثالدین فایق وزیر فواید عامه افتتاح گردید.

وزیر فواید عامه هنگام افتتاح پل در اجتماع اهالی و مامورین شهر گردیز گفت نظام جمهوری برای خدمت مردم افغانستان بمیان آمده و آرزوی قایدملی ما ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم اینست که برای ترقی وطن و آرامی مردم با همبستگی هموطنان عزیز بکوشیم تا کشور آباد و مردم آسوده زندگی بنمایند.

این پل سی و دو متر طول و ده متر عرض داشته و از بودجه دولت اعمار گردیده است.

در مواقع افتتاح پل تیره ښاغلی روشن احمد شاه والی پکتیا، تورن جنرال سراج الدین قوماندان قول اردوی آنولایت و رئیس سرك های وزارت فواید عامه حاضر بودند.

وزیر فواید عامه شام ۱۷ قوس بکابل عودت کرد.

متخصصین وزارت معادن و صنایع

ذخایر مس را در لوگر

مطالعه میکنند

پوهاند عبد القیوم وزیر معادن و صنایع قبل از ظهر ۲۳ قوس از معدن مس در ناحیه عینک لوگر بازدید نمود. ناحیه عینک تقریباً به فاصله پنجاه کیلو متری جنوب کابل موقعیت دارد. در این ساحه سه گروپ متخصصین انکشافی مس جیو فزیک و توپو گرافی معروف مطالعه و تثبیت ذخیره مس میباشند. در موقع بازدید وزیر معادن و صنایع از ساحات مس، ښاغلی عبدالحمید مبارز والی لوگر و یکمده از متخصصین داخلی و خارجی ریاست سروی معادن هم با وی همراه بودند طبق یک خبر دیگر وزیر معادن و صنایع ساعت چهار و نیم عصر روز ۲۳ قوس به کابل عودت نمودند.

زارغان ولایت هلمند:

۱۱ هزار تن گندم را

در بدل قرضه های

زراعتی تحویل

داده اند

بازده هزار تن گندم را زارغان ولایت هلمند در بدل قرضه های گود کیمیاوی، تخم بذری و تراکتور تحویل داده اند. یک منبع ولایت هلمند گفت: زارغان ملرگور در سالهای گذشته گود کیمیاوی تخم بذری و تراکتور را طور قرضه گرفته بودند.

منبع اضافه نمود حکومت جمهوری منظور مساعدت بادهقانان و تقویه بنیه اقتصادی شان گندم مازاد آنها را از قرار فی سیره ۴۰۰۰ افغانی بعضی قرضه شان قبول نموده است. در حالیکه فعلاً در بازار های ولایت هلمند یک سیر گندم بیست سی و هشت و چهل افغانی خرید و فروش میگردد.



شنبه ۲۴ فوس ۱۳۵۲ برابر با ۲۰ ذیقعده ۱۳۹۳ مطابق ۱۵ دسمبر ۱۹۷۳

اعلامیه جهانی حقوق بشر

مجمع عمومی موسسه ملل متحد بتاريخ چهارم دسمبر ۱۹۵۰ فیصله نامه ای را به تصویب رسانید که به موجب آن از تمام کشورها و موسسات ذی علاقه تقاضا میشود تا روز دهم دسمبر هر سال را روز حقوق بشر شناخته و این روز را بحیث روز اعلامیه جهانی حقوق بشر تجلیل کنند، و مساعی خود را در زمینه پیشرفت و ارتقا بشریت در جهات مختلف اقتصادی و اجتماعی بیشتر سازند. از آن تاریخ به بعد، دهم دسمبر در اکثر قسمت های جهان روز حقوق بشر اعلام گردید.

تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر از طرف موسسه ملل متحد بیست و پنج سال پیش اقدام فوق العاده مهمی بود چه اعلامیه مذکور یکی از با صلاحیت ترین اسناد عصر حاضر بشمار میرود. اقداماتی که مجمع عمومی ملل متحد در قسمت بر آوردن حقوق مدنی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تمام افراد بشر اتخاذ کرده طی فیصله نامه ها و میثاق های ازین حقوق مردم، در سر تا سر جهان پشتیبانی نیز نموده و به منظور تحقق این اهداف قدم های شمر برداشته است ولی با وجود آنهم نایل آمدن به این مقاصد و دست یافتن باین اهداف سر یع و اسان نیست. چه اگر تمام افراد بشر قبول کنند که تامین حقوق بشر بوسیله همکاری های بین المللی امکان پذیر است، بازهم موانع جدیدی بوجود می آید که باید بر آنها فایق آمد.

همین اکنون، هستند بسیاری از کشورها نیکه تا بحال نتوانسته اند به آزادی و استقلال خود برسند و هستند کشورهایی که تا هنوز مساله اختلاف رنگ و نژاد و عدم موجودیت قوانین که تبعیض نژادی را دامن میزند و باعث بروز مشکلات و درد سر های بسیار میشود، در آن کشورها حکمروایی دارد. افغانستان از جمله نخستین کشور های عضو سازمان ملل متحد است که اعلامیه جهانی حقوق بشر را امضا و از فیصله نامه ها و میثاق های آن پشتیبانی نموده است.

دولت جمهوری افغانستان برای تحقق اهدافی که کمیسیون حقوق بشر در قبال خویش دارد در جهت تامین و تعمیم صلح، حق تعیین سر نوشت ملل و علیه جنگ، استعمار و تبعیض نژادی اظهار آمادگی نموده و آنچه را سازمان ملل متحد برای پیشرفت و تامین حقوق بشر در دنیا معمول داشته از آن حمایت خواهد نمود.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت افغانستان

در دفتر سردار

همه دوستانی که با مسایل مختلف اجتماعی علاقمند هستند، گردو.

آن مرد، که با اندازه ای از عصیانیتش گامته شده و حالت عوض کرده است، بطرفم خیره میشود. چشمانش را تنگ میسازد و بروهایش را بهم نزدیک میکند و پیشانی را آهسته آهسته و میگوید: ولی نوشته های مرا که من برای نشر سپرده ام حتماً قابل دارد که چاپ شود.

من با شما موافق هستم. پس باز هم منتظر بمانید تا نوبتش برسد.

نه من باید مطمئن شوم که در کدام شماره نشر میشود.

خوب است. مضمون و شعرتان تحت چه عنوانی بود. تا بگویم چه وقت نشر می شود.

شعری داشتم تحت عنوان...

و به فکر فرو میرود. بالایش فشار می آورد و بعد از مدتی دستش را بالا میبرد و انگشت وسطش را با شصتش می چسباند و آوازی از آن در می آورد و میگوید: مضمونم تحت عنوان جی... می... وادی از گذشته ها است ولی اشعارم را بخاطر ندارم.

دو سیه هارا یکی از پی دیگر میگردم. تا اینکه پس از زحمت زیاد مضمون آثار را می یابم.

با وجودیکه این مضمون را یکبار خوانده بودم و میدانستم که قابل نشر نیست.

دوباره یکجا پانویس شده اش میخوانم. به زعم خودش نوشته عالی بود و همانطوریکه مضمون را میخواند بعد از هر سطر تعریف هم میکرد. ولی چه عرض کنم بهر صورت پس از گفتگوی زیاد توانستم قناعت او را حاصل کنم.

او رفت. ولی زود بر میگردم چون یادداشت هایش را می بیند تا نام اشعار و نوشته هایش را بیابد و بعد برویم سراغ دوسیه های مضامینی که از نشر باز میماند.

چندین مرتبه است که دفتر مجله مراجعه میکنم و هر بار مضمون و یا شعری برای نشر بشما می سپارم و در هر بار از طرف یکی از اعضای شعبه می شنوم که میگوید: مضمون تا آنرا خواهیم دید و اگر قابل نشر باشد بشما وعده میکنیم که چاپ خواهد شد.

ولی هر مرتبه آنکه بعد از یک هفته انتظار مجله بدسترسم قرار میگیرد، مضمون و شعری از من در مجله نیست.

دیگر حوصله ام سر رفت. و دیگر نمیتوانم خاموش بمانم.

باید صاف و پوست کنده علت را برایم واضح سازید.

این کلمات از دهی مردی خارج میشود که هفته پیش وارد دفتر مجله میشود و عصیانیت زیاد و بدون مقدمه دارد و بیاد راه میاندازد. و بعد در حالیکه از خشونت و سرافروختگی زیاد نمی تواند کاملاً سکوت کند و زیر زبانش آهسته و غمغمه میکند منتظر جواب میشود.

و من به آرامی برایش می گویم: بخشید مضامین و اشعارتان را به چه کسی داده اید؟

اسمش را نمیدانم. چون هر دفعه آنکه اینجا آمده ام بایکی از کارکنان مجله برخورد کرده ام که...

خوب، پس حتماً اشعار شما نشر خواهد شد. شاید تا بحال نوبتش نرسیده. شما بهتر میدانید مطالب ارسالی که جهت نشر به مجله ژوندون میرسد خیلی زیاد است و ما تاگزیر هستیم به ترتیب نوبت نوشته های مرا که قابل نشر باشد چاپ کنیم.

در لابلای همین نوشته ها و مطالب که از طرف یکده دوستان برای من میرسد مطالبی هم وجود دارد که از یک نشر به خارجی گایی شده و یا اینکه از نظر های مختلفی قابل نشر نمی باشد. تلاش ما اینست تا سطح مجله ژوندون هر چه بیشتر بالا برود و مطابق خواسته



اسلام دین زندگی

عمل خود مانعی بزرگ جلو پیش نیروهای استعماری قرار میگیرد . اسلام آمدن انسان و انسانیت را از تاریکی هایسوی نورروشنی رهنمون شود ، یسوع ترس و هراس را از دوش او بردارد و زنجیر بردگی را درهم بشکنند .

اسلام تنها عقیده ای نیست که با اسرار آن در وجدان و ضمیر کفایت شود و تنها فکری نیست که ذهن را فرا گیرد بلکه اسلام عبارت از عقیده و عملی است که بر اساس یک نظام کامل استوار بوده هدف آن تامین یک حیات مطمئن و مرفه در پرتو خدا پرستی و خدا شناسی میباشد .

اسلام وقتی میتواند این رسالت جهانی و بشری خود را انجام بدهد که از زندگی جدا نگردد و از آلام و مصائب انسانی چشم نبوشد و زمانی دین و اقامتین زندگی و همیشگی شده میتواند که با حیات انسانها بیامیزد و قدم بدم ایشان را در طریق پرخطر و دشوار گذار زندگی رهبری کند .

ازینجاست که اسلام همه جهات زندگی را در نظر گرفته علایق ذات البینی انسانها را دستور میدهد ، در گروت ها و اموال ، نظامی وضع بقیه در صفحه ۵۶

قوانین وضعی ای که از صیغه اسلام رنگت نگرفته ، نتوانسته است تحت تاثیر مصلحت طبقه خصوصی نرود چنانچه این وضع در بسا از کشور های انکشاف یافته جهان ما مشاهده میشود ، روی برشته این خصوصیت های قانونی چیزی غیر مترقب و فوق العاده نیست زیرا نا وقتی که قانون بشری تنها و تنها از فکر و اندیشه خاص بشری سر چشمه میگیرد همیشه در معرض تحولات و دیگر گونی های در دست طبقات غالب برضد طبقه ناتوان قرار خواهد گرفت .

این اسلام است که با تسلط قدرتی بر استبدادی و استعماری آشتی نمی پذیرد و موقف استعمارگران را در جامعه سالم و متکامل اسلامی مواجه بخطر میاندازد و از همین جاست که نیرو های استعماری همواره زمانی که از نفوذ افکار حیات بخش اسلام احساس خطر مینمایند ، تلاش میکنند تا پیروان عقیده اسلامی دارای پندارهای قشری و سطحی و خوفاتی بسوده و تنها رنگ و شباهت اسلامی داشته باشند زیرا ایشان میدانند که اسلام برای هر فرد و اجتماع حقوق انسانی ، اجتماعی و قانونی میدهد و فرد و اجتماع را به آزادی و داشتن روح عزت طلبی و کرامت جویی آگاه میسازد که این

رابطه نفرت و کینه نخواهد بود . که بیکار است ، میلی بود از نظر من اقتصاد می پرسیدند چرا میفرمود هرگاه شخصی پیشه ای نداشته باشد که زندگی خود را با آن اداره کند ، بادرین خود زندگی خواهد کرد . همچنان موقعی که یکمده مردم بحضور حضرت محمد (ص) مشرف شدند ، یاد کردند که فلان شخص همواره روز خود را در روز و شبش را در نماز میگذراند و کاری جز این ندارد ، پیامبر اسلام فرمود : اسلام دو این صورت مصارف زندگی او را چه کسی تامین میکند؟ عرض کردند ماهی بکشد یکدیگر اینکار را انجام میدهم . فرمود شما همه از او بهترید .

اسلام اجازه میدهد انسان در هر رشته و جیتی که بخواهد به فعالیت بپردازد ، به نحوی که اینکار و فعالیت او باعث آزار و ضرر دیگران نگردد بدینوسیله راه زندگی را بر دیگران تنگ نسازد . اسلام حدود و مقرراتی دارد که مصلحت فرد را بعنوان یک شخصیت جداگانه در نظر میگیرد و در عین زمان فرد را به صفت اینکه جزئی از اجتماع و باستانی افراد یکجایست مینماید هم بقدر کافی رعایت میکند ، ازین لحاظ ، دیگر رابطه فرد با جامعه یک

برخی از ادیان کهن در روش و تعالیم خود نسبت بزندگی اهمیتی قایل نبوده و به ارتباط اجتماعی ارزشی نمیدادند و همواره متوجه ضمیر و دلها میگردیدند و مردم را تنها به تصفیه روح و تهذیب نفس دعوت میکردند و به عبارت دیگر زندگی انسانی را به دو نوع تقسیم مینمودند که نوعی برای خود را اختیار کردن عبادت مطلق و ترک زندگی با همه مظاهر و زیبایی های آن ، و نوع دیگر ، زندگی برای مردم که عبارت از زندگی انسانی با کلیه تکالیف و دشواری های آن بوده و دین و دینان را با این نوع زندگی متافعی و نمود میکردند چنانچه آثار و مثالهایی از آن در جهان معاصر نیز در ادیان بزرگ غیر اسلامی مشاهده میشود .

اسلام که آخرین ادیان آسمانی است برای آن آمدن پیام نجات بشریت را بگوش جهانیان برساند و تمام زندگی را در دست گرفته راه زندگی متوازن و مسعود را نمایان سازد و دیدگاه بشر را در پهنه دور و نزدیک زندگی روشن و امید بخش نماید و انسان را بمثل حیات اسلامی و انسانی در میان موجودات گرداند اسلام سعادت و آرامش واقعی را در زندگی همگانی و اجتماعی میداند و نجات را جز در سایه یک اجتماع متکامل و آبرومند جستجو نمیکند و اعلام میدارند که انسان برای آن بوجود نیامده تا به حال فردی ، از او و دور از مردم بسر برده و جز بخود بدیگری نیندیشد ، ازینرو اسلام نمیتواند از اجتماع بدور بماند و واضی شود که انسان هابرمبادی ظلم و استبداد اعتماد کنند و از نظریات و افکار شوم و گمراه کن پیروی نمایند و بابه ارتباطات و علایقی که منافی پیوند ها و ارزشهای اسلامی باشد ، بگرایند .

اسلام دین قانون و نظام است و انسان ها را بداشتن قانون و نظامی که ضامن سعادت و پیشرفت مادی و معنوی باشد امر میکند و زندگی را در از قانون و دستوری که حدود و ساحه پیروزی و خوشبختی بشریت را در هر وقت و زمان تعیین نماید ، مورد تکرهش قرار میدهد . در سایه قوانین اسلام هر فرد باید کار کند و از هر کار و زحمت خویش برخوردار گردد و بار دوش دیگران نباشد . تاریخ اسلام گواه است که رهبران دین اسلام ، خود شخصا میکردند و از زحمت شان خود و دیگران را مستفید مینمودند و باشخاص تنبل و بیکار ارزشی قایل نبودند .

میگویند حضرت محمد (ص) هرگاه نظریش به شخص خوش آیندی می افتاد می پرسید آیا این شخص پیشه دارد ؟ اگر پاسخ میدادند

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت انس بن مالک (رض)

نام این شخصیت براننده اسلامی انس بوده پدرش بنام مالک بن نضر خزاجی انصاری معروف است ، مادرش ام سلمه بنت لهعان میباشد ، همواره بخدمت پیغمبر اسلام (ص) حاضر و مصروف بوده نظریه کثرت حضور و مبادرتش پیغمبر اسلام «ص» او را به اباصخره ملقب نمودند .

در حضور این شخصیت اسلامی در غزوه بدر اختلاف است ، بعضی ها اشتراک آنرا بغزوه بدر تأیید نموده و برخی تردید کرده اند توفیق هر دو روایت اینست که این صحابه غزوه بدر را مشاهده نموده ولی نسبت صغر سنش بخدمت رسول خدا (ص) مؤلف بود . زمانی که رسول خدا «ص» بمدينه منوره تشریف فر ما شدند سنش از ده سال تجاوز

نمی کرد ، وی مالک زمین و باغی بوده سالانه دویار ازان حاصل می برداشت و از عصا و گلهایش مشاک می ساخت . خود انس (رض) میگوید : پس دو سالگی ام در مدينه منوره ام سلمه مادرم روزی از دستم گرفت و مرا نزد رسول خدا (ص) برد و گفت : این پسر من است و بلازمتم شما می گمارم سپس مدت ۹ سال تام خدمت رسول خدا «ص» برایش دعای اولاد نمودند ، همان دادم پیغمبر خدا (ص) بمن گفت که این کار را بی مورد اجرا کردی . نسبت حسن خدمت و اجراءاتش رسول خدا «ص» برایش دعای اولاد نمودند ، همان بود که از صلب آن هشتاد مولود پسری بدنیا آمد ، هنگامیکه وفات می نمود از پسر پسر پسرش ۱۲۰ تن زندگی می کرد . ابن عبد البر گوید : صحیح ترین نقل در

مورد فرزندان ابن مالک اینست که از آن صد فرزند مانده است ، بعضی ها هشتاد تن میگویند که ۷۸ تن از آن مرد و ۲۰ تن باقی دختر بوده است .

ابن مالک (رض) از جمله تیراندازان ماهر آندوره بشمار میرفت ، بهین منظور حضرت ابوبکر صدیق (رض) ویراندر بحرین فرستاد . این صحابه در زمان خلافت حضرت عمر (رض) به بصره جهت تعلیم و آموختن مردم فرستاده شد و در آنجا به تعلیم کلام الهی مصروفیت داشت .

این شخصیت براننده اسلامی در سفر و حضر نماز را ترک نمی کرد و همیشه مواظبت می نمود بهین مناسبت نماز خواندن او را به نماز خواندن پیغمبر اسلام (ص) تشبیه کرده اند .

ابن مالک (رض) از جمله آخرین اصحاب است که در بصره وفات نموده و بفاصله چند میلی آن شهر مدفون است .

بقیه در صفحه ۵۶

صفحه ۵

اعلامیه جهانی حقوق بشر

یک ربع قرن پیش از امروز، سازمان ملل متحد اعلامیه جهانی حقوق بشر را تصویب کرد. تاریخ نویسان آینده نیز این روز را در جهت رسیدن به استقلال و آزادی بین المللی تجلیل خواهند کرد. و ما قبل از وقت خواهد بود اگر بگویم که انسان امروز بشکل عام و نام اعلامیه جهانی حقوق بشر در ادراک و استنباط نموده، مواد آن را قابل عمل میداند. هستند تعداد زیادی از کشورها که ارزشهای این بزرگترین سند آزادی و برابری حقوق انسانها را به فراموشی می سپارند. در اینجا به مناسبت بزرگداشت روز جهانی حقوق بشر مقدمه و بعضی مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر را به چاپ میسازیم. باید تذکر داد که: اعلامیه مذکور دارای سی ماده می باشد.

از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر انسانها اساس آزادی و عدالت و صلح و رفاه جهان تشکیل میدهند، از آنجا که شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی با اعمال وحشیانه ای گردیده است که روح بشریت را بعضیان را داشته و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان و عقیده آزاد ترس و فقر فزاینده باشند بعنوان بالا ترین آمار بشر اعلام شده است.

از آنجا که اساس حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر بعنوان آخرین علاج بقیام برضد ظلم و فشار مجبور نگردد.

از آنجا که اساس لازم است توسعه و روابط دوستانه بین ملل را مورد تشویق قرار داد.

از آنجا که مردم ملل متحد باور خود را بحقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجددا در منشور اعلام کرده اند و تصمیم راسخ گرفته اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزاد تر وضع زندگی بهتری بوجود آورند.

از آنجا که دول عضو متعهد شده اند که احترام جهانی و رعایت واقعی حقوق بشر و آزادی های اساسی را با همکاری موسسه ملل متحد تامین کنند.

از آنجا که حسن تفاهم مشترکی نسبت باین حقوق و آزادیها برای اجرای کامل این تعهد کمال اهمیت را دارد، اساسنامه عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام میکنند تا جمیع افراد و همه ارکان اجتماع این اعلامیه را در مدنظر داشته باشند و مجاهدت کنند که بوسیله تعلیم و تربیت احترام این حقوق و آزادیها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین المللی، شناسایی و اجرای واقعی و حیاتی آنها، چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهایی که در قلمرو آنها میباشد، تامین گردد.

ماده اول -
تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند

و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابر اند همه دارای عقل و وجدان میباشد و باید بحسب یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

ماده دوم -
(۱) هر کس میتواند بدون هیچگونه تمایز مخصوصا از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی هاییکه در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره مند گردد.

(۲) بعلاوه هیچ تبعیضی بعمل نیاید که منتهی بوضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخصی یا آن تعلق دارد، خواه این کشور مستقل تحت قیمومت یا غیر خود مختار بوده یا حاکمیت آن بشکلی محدود شده باشد.

ماده سوم -
هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

ماده چهارم -
احدی را نمیتوان در بردگی نگاه داشت و داد و ستد بردگان بهر شکلی که باشد ممنوع است.

ماده پنجم -
احدی را نمیتوان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و یا بر خلاف انسانیت و شئون بشری یا موهن باشد.

ماده ششم -
هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی او در همه جا بعنوان یک انسان در مقابل قانون شناخته شود.

ماده هفتم -
همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض و باالسویه از حمایت قانون بر خور و از شوند همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که تا قضا اعلامیه حاضر باشد و علیه هر تحریکی که برای چنین تبعیضی بعمل آید بطوری تساوی از حمایت قانون بهره مند شوند.

ماده هشتم -
در برابر اعمالی که حقوق اساسی فرد را مورد تجاوز قرار بدهد و آن

حقوق بوسیله قانون اساسی یا قانون دیگری برای او شناخته شده باشد، هر کس حق رجوع موثر بمحاکم ملی صالحه دارد.

ماده نهم -
احدی نمیتواند خود سرانه توقیف حبس یا تبعید بشود.

ماده دهم -
هر کس با مساوات کامل حق دارد که دعوایش بوسیله محکمه مستقل و بر طرفی، منصفا و علنا رسیدگی بشود و چنین محکمه در باره حقوق و التزامات او با هر اتهام جزایی که باو توجیه پیدا کرده باشد انتخاب تصمصم ینماید.

ماده یازدهم -
(۱) هر کس که متهم بجرمی شده باشد بی گناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان یک دعوی عمومی که در آن کلیه تضمین های لازم برای دفاع او تامین شده باشد تصمصم او قانونا ثابت گردد.

(۲) هیچکس برای انجام یا عدم انجام عملی که در موقع ارتکاب آن عمل بموجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته نمیشده است محکوم نخواهد شد. بهمین طریق هیچ مجازاتی شدید تر از آنچه که در موقع ارتکاب جرم بدان تعلق میگرفت در باره احادی اعمال نخواهد شد.

ماده دوازدهم -
احدی در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامتگاه و مکانهای خود نباید مورد مداخله های خود سرانه واقع شود و شرافت و اسم و رسمش نباید مورد حمله قرار گیرد هر کس حق دارد که در مقابل اینگونه مداخلات و حملات مورد حمایت قانون قرار گیرد.

ماده سیزدهم -
(۱) هر کس حق دارد که در داخل هر کشوری آزادانه عبور و مرور کند و محل اقامت خود را انتخاب نماید.

(۲) هر کس حق دارد هر کشوری و از جمله کشور خود را ترک کند یا به کشور خود باز گردد.

ماده چهاردهم -
(۱) هر کس حق دارد در برابر تعقیب شکنجه و آزاد پناهگاه هستی جستجو کند و در کشور های دیگر پناه اختیار کند.

(۲) در موردی که تعقیب واقعاً بشتر بجرم عمومی و غیر سیاسی یا رفتارهایی مخالف با اصول و مقاصد ملل متحد باشد، نمیتوان از این حق استفاده نمود.

ماده پانزدهم -
(۱) هر کس حق دارد که دارای تابعیت باشد.

(۲) احدی را نمیتوان خود سرانه از تابعیت خود بلا حق تغییر تابعیت محروم کرد.

ماده شانزدهم -
(۱) هر زن و مرد بالغ حق دارند بدون هیچگونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت یا کیش باهمدیگر زنا شویی کنند و تشکیل خانواده بکنند در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در کلیه امور مربوط بازدواج، دارای حقوق مساوی می باشد.

(۲) ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد واقع شود.

(۳) خانواده رکن طبیعی و اساسی اجتماع است و حق دارد از حمایت جامعه و دولت بهره مند شود.

ماده هجدهم -
(۱) هر شخص منفردا یا بطور اجتماع حق مالکیت دارد.

(۲) احدی را نمیتوان خود سرانه از حق مالکیت محروم نمود.

ماده هیجدهم -
هر کس حق دارد که از آزادی فکر و وجدان و کیش بهره مند شود. این حق متضمن آزادی تغییر کیش یا عقیده و همچنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان میباشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دین است. هر کس میتواند از این حقوق منفردا یا اجتماعاً بطور خصوصی یا بطور عمومی بر خور و از باشد.

ماده نوزدهم -
هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق میزبانی و اقامت که از داشتن



کنفرانس صلح ژنیو و آینده شرق میانه

کنفرانس صلح ژنیو قاطع، عادلانه و واقعینا نه باشد، در غیر آن کنفرانس ژنیو نیز در جمله سایر تشبیهات مساومت آمیز بین المللی در حصه ختم بحران شرق میانه بی نتیجه خواهد بود.

وضع عمومی پیش ازین کنفرانس:
اوضاع عمومی پیش از آغاز جلسات کنفرانس صلح ژنیو به نفع عربها انکشاف مینماید زیرا موقف حق بجا نب آنها، ایشا ترا هم در جبهه داخلی و هم در صحنه بین المللی نیرومند تر ساخته است در جبهه داخلی سیاستشان در زمینه استفاده از نفت بحیث روز بروز قویتر و نزدیکتر میشود یک حربه در حل مشکل شرق میانه چنانچه هفته پیش باز تصمیم گرفتند تو لید نفت شانرا پنج فیصد دیگر هم کمتر سازند، اما وزیر امورنفت عربستان سعودی روز سه شنبه گذشته در واشنگتن اطمینان داد که اگر ایالات متحده امریکا واسرا نیل خروج قوای اشغالگر اسرا نیلی را از سر زمین های عربی تضمین نمایند آنگاه عرب ها بر تصمیم شان در حصه کاهش تو لید و صدور نفت شان بکشورهای طرفدار اسرا نیل تجدید نظر خواهند کرد و باینصورت باز نفت عربها برای کشور های غربی جریان خواهد یافت.

اثرات کنفرانس الجزایر در دو هفته

اخیر معلوم می شود که کنفرانس الجزایر در اتحاد واتخاذ یک موقف واحد عربها اثرات خاصی داشته است همین کنفرانس بود که بر عیر آن ملل عربی موقع داد تا انکشافات اخیر را با سوال اتحاد کامل شان مجدد آبر اسی نمایند و نتایج جنگ اخیر شرق میانه را بدقت مطالعه کنند در اثر تقویه مزید روحیه اتحاد بین ملل عربی بود که از پیدا شدن فاصله بین مصر و لیبیا هم جلو گیری شد و مسا عی رئیس جمهور سوریه به اختلافات رهبران مصر و لیبیا که نزد یک بود به قطع علایق بین دو کشور برادر منجر شود پایان داد و روز سه شنبه گذشته این موفقیت رئیس جمهور سوریه انتشار یافت.

(بقیه در صفحه ۶۰)

صفحه ۷

حصه پایان این معضله از آغاز به کار شروع کنند چنانچه چگو نیکی تطبیق پلان صلح اخیر در مورد شرق میانه روش اسرا نیل را بخوبی برای عربها و جهانیان روشن ساخت زیرا اسرا نیل هر حله اول این پلان را که میانه دله اسرای جنگی بعد از بر قراری اور بند بود به نفع خود عمل کرد اما پیش از آنکه هر حله دوم این پلان را تطبیق نماید و به خروج قوای خود از منطقه غربی کانال سوئز شروع نماید آغاز کرد به بهانه جویی و بر خورد های پراکنده با عربها تا حال هم می بنیم که با خراج قوای خود از منطقه غربی کانال سوئز شروع نموده و می خواهد جریان را در مسیری پیش برد که عربها اصلا نتوانند از آن در حصه بر آورده ساختن حقوق شان استفاده برند.



لذا آنها نیکی جریانات ویتنام را بعد از کنفرانس صلح پاریس تا امروز بدقت دنبال کرده اند باین نظرند که اگر کنفرانس صلح ژنیو صرف بعمومیات توجه کند و جلسات خود را صرف به مذاکره در باره دوام اوربند و بحث بر فیصله نامه ۲۴۲ شود رای امنیت وقف سازد، آنگاه کو چکترین شمره ازین کنفرانس گرفته نخواهد شد خصوصاً اگر کنفرانس ژنیو عربها واسرا نیل را به دوام مذاکرات مستقیم توصیه نماید، کو چکترین ثمری ازین کنفرانس بدست نخواهد آمد.

بنابر این توقع این است همان گونه که علل جدا گانه و متفاوت، بر خورد های ویتنام و بحرانی شرق میانه را سبب شده است بهمان صورت باید با این دو معضله به صورت جدا گانه پیش آمد شود و بهمین قسم هم فیصله ها و تصامیم

زمین ویتنام بلند خواهد ساخت. نتیجه کنفرانس صلح پاریس با اینصورت نتایج کنفرانس صلح پاریس امیدوار کننده بود اما فیصله کن نه، صلح را در ویتنام تضمین نمود اما نتوانست ریشه های اختلافات را از بن بر کند جوانب متخاصم را با شکی و سازش واداشت اما نتوانست فضای بی اعتمادی را از ویتنام و باز هم حوزه هند چنین بصورت کلی دور راند، استقرار و استحکام اوضاع و بر قراری آرامش را در ویتنام توصیه نمود لیکن جوانب علاقمند را از دوام همکاری و تجهیز قسمی و کلی باز داشته نتوانست با اینصورت اگر از کنفرانس صلح ژنیو نتایج مشابه کنفرانس صلح پاریس را انتظار داشته باشیم آنگاه از پیروزیهای قاطع و کلی آن کمتر

میتوان امیدوار بود، زیرا هما گونه که کنفرانس صلح پاریس نتوانست ریشه های نزاع و دوام بر خورد ها را در ویتنام بصورت خاص و در حوزه هند چنین بصورت عام بر کند کنفرانس صلح ژنیو هم راه پر پیچ و مانع دار را در حل مشکل شرق میانه نخواهد پیمود و حل قسمی و تدریجی این معضله را در میان خواهد کشید در حالیکه حل قسمی و تدریجی مشکل شرق میانه را عربها به نفع خود نمیدانند زیرا آنها از همه بیشتر به روشن و عادت تجاوز کارانه اسرا نیل بلدیت و آشنا بی دارند.

اسرا نیل اصلا اجازه نخواهد داد قدمها در راه حل تدریجی بحرانی شرق میانه موفقانه دنبال گردد و خواهی نخواهی بعد از چند قدمی حرکت را در راه حل تدریجی این معضله مانع میشود و باز هم عربها و جهان صلح پسند مجبور خواهند بود در

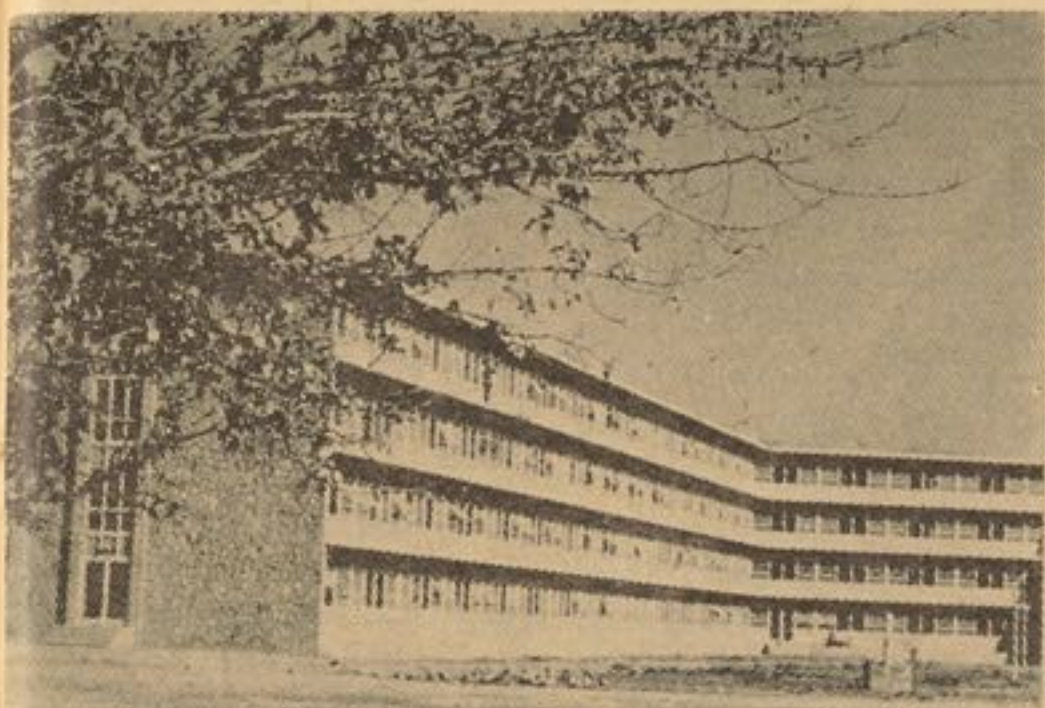
در روز های اخیر حلقه های علاقمند را، بیشتر جریان انکشافاتی بخود معطوف داشته است که بر موفقیت کنفرانس صلح ژنیو اثر مستقیم دارد. این کنفرانس که در آن تطبیق فیصله نامه شورای امنیت در اخراج قوای اسرا نیلی از سر زمین های اشغال شده عربی و هم تضمین صلح حوزه شرق میانه دو نکته اساسی مباحثات آنرا تشکیل خواهد داد، زیاد تر کنفرانس صلح پاریس را در خاطره ها زنده می سازد که در پایان سال پیش برای بررسی موضوع تضمین صلح ویتنام دایر شد. کنفرانس صلح پاریس از نگاه شما ملین کنفرانس و هم طرح موضوع تضمین صلح حوزه هندچین با پیروزی های نسبی و نتایج نسبتاً امیدوار کننده پایان یافت اما روز ها مابعد آن نشان داد که باز هم صورت سهمگیری دو جانب و یا چار جانب متخاصم در ویتنام در چگونگی استقرار اوضاع و بر قراری صلح ویتنام سهم موثرتری داشته اند تا سهمگیری کشور های دیگر و موسسه جهانی ملل متحد زیرا بعد از آن دیدیم که در خلال تقریباً یک سال گذشته صلح واقعی نتوانست آرامی کامل مردم ویتنام را تأمین کند، سلسله بر خورد ها را پایان دهد و موضوع جبهه گیریهای و آمادگی هارا در سراسر ویتنام یکسره فراموش خاطر ها سازد. وظیفه کمیسیون ناظرین صلح موافق با خواسته همه جوانب نتوانست پیش رود و با پیروزی اختلافات دیدیم که شش ماه پیش هیات کانادا از جمله هیات ناظرین صلح ویتنام خارج گردید و جایش را به هیات کشور دیگری داد.

بهمین قسم سلسله تصادمات در ویتنام خصوصاً بین دو جانب در ویتنام جنوبی ادامه یافت و اکنون از وقوع بر خورد های وسیع اما پراکنده بین قوای حکومتی و جناح ویتکانها ی آن کشور خبر های نشر میشود و از خلال این خبر ها چنین بر میآید که اندک بی احتیاطی

شعله های آتش جنگ را باز در سر

شماره ۳۹

پوهنتون د عیاد گاه



نهایی از لیلیه پسران پوهنتون کابل

بسوی عدد ۹۸۳۰ می لغزد ...
از دحام در خیابان های پوهنتون
کمتر میشود ، همه بسوی صنف
ها میروند و گوش به لکچر و درس
استادان میدهند ...
اما هنوز ، صحنه پوهنتون پر از
جوانان است ، یکی درس میخواند
دیگری قدم میزند ، دسته بی گرم
گفتگو اند .

بسوی کتابخانه پوهنتون میروم ،
این کتابخانه از جمله غنی ترین -
کتابخانه های شهر ما بشمار میرود
در آنجا کتاب های مختلفی وجود
دارد و بقول يك منبع آن ، روزانه
گروه کثیری از محصلین ، از کتاب
های آن استفاده میکنند .

نگاهم ، از یکسوی کتابخانه ، به
سوی دیگر میرود و بدنبال بهانه ای
وسوژه ای میگردم ، کسی را میجویم
که یا او به گفتگو بپردازم ...
در گوشه ای ، جوانی را می بینم
که کمی عصبانی به نظر می رسد ،
گاهی خود را با کتابی مصروف می-
سازد و زمانی بسوی دروازه نگاه
میکند . او تنها نشسته است ، بسوی

جیب ها پنهان شده ...

جاکت های رنگارنگ ، پوهنتون
را شکل جالبی می بخشد .
يك دسته دختران ، در گوشه ای
ایستاده اند و با صدای بلند ی
می خندند ... يك لبخند آن ها ،
جوانی را تا آنجا کشانیده و بهانه ای
برای خندیدن آن ها پیدا شده ...
کم کم آفتاب گرم و گرمتر میشود ،
عقربه های ساعت آهسته آهسته

لحظه ها و قصه ها و ماجرا های جوانان در
پوهنتون

محصله ای که با وجود تربیه دو فرزندش
تحصیل هم میکند ...

- خوب ... دکه ... دگیشه بگو . هفته ، مدیر مجله برایم گفته بود
- هه ... هه ... هنوز به سرویس
بالا نشده بودم که او را دیدم ...
خیلی بطرف من سیل میکرد ... هه ...
هه هم ... طرفش خنده کدم ...
بیچاره ... تا اینجا ... او نه آمد ...
و به گیر شما افتید ...
واژه سخن باران کردین ...
بعد صدای خنده و قهقهه بلند
می شود ، جوانان که از آنجا می -
گذشتند همه با تعجب ، آنها را تماشا
میکردند ...
راستی ، فرا موش کردم ، مقدمه
این راپور را بنویسم ... آری ادرین



کافه تریایی پوهنتون کابل که
روزانه تقریباً برای چهار هزار محصل
پوهنتون غذای خوب و ارزان تهیه
میکند .

جوانان



کتابخانه مجهز پوهنتون کابل دانشجویان را از مراجعه به کتابخانه های دیگر بی نیاز ساخته است

به ساعتش نگاه میکند ، بعد میگوید : میدهد :

— بسیار خوب ... ولی زود باشید — تمام دو ران تحصیل جوانان که ناوقت شده .

پراز خاطره است ...

از او سوال میکنم :

— در کدام پوهنځی درس می — و گفتگوهای دوستانه ، شوخی ها

و مزاح ها ، همه خاطراتی است ، که همیشه می ماند .

از او می خواهم ، تا درباره خودش

بگوید ، درباره شمولیت خود و در

باره کانکور ... درین لحظه ، قی

درچشمانش میدرخشد ، نیمی

خوشحال میگردد ، آنوقت میگوید :

— پوهنځی انجینیری ، صنف

سوم .

میگویم : اگر خاطره جالبی از دوره

تحصیل خود در پوهنتون داشته

باشی قصه کن .

کمی فکر میکند ، بعد جواب

میروم ، پهلویش می نشینم ، کمی تعجب میکند ، با نگاه متعجب بسویم مینگرد ، بعد باز هم به کتابش چشم میدوزد ...

از او می پرسم :

— اجازه میدهید ، کمی اینجا

بنشینم ؟

بزور لبخندی میزند ، بعد جواب

میده :

— شما خوبی اجازه نشستن !

با او به گفتگو می پردازم ، معلوم

میشود ، در پوهنځی اقتصاد درس

می خواند ، و حالا هم آمده تا در

کتابخانه مطالعه کند ... اما از همان

آغاز معلوم بود که می خواهد تا هر

چه زودتر از نزدش بروم ... از او

می پرسم :

— آیا انتظار کسی را دارید ؟

میگوید :

— نه

ولی از حالت نگاه هایش ، بسوی تابه سوالاتم جواب دهنده ، باز هم

بینم که با سرعت راه میرود ، کتاب

های ضخیمی را ، زیر بغل گرفته

است . در برابرش ایستاده می شوم

خودم را معرفی میکنم و از او میخواهم

ولی از حالت نگاه هایش ، بسوی تابه سوالاتم جواب دهنده ، باز هم



صفی از شاگردان پوهنتون که بنوبت وارد کافه تریا میشوند

لشکر گاه و طلالی سفید

در لشکر گاه اهالی هفته سه روز در منازل خود هم از صرف نمودن گوشت خودداری میکنند.

پروژه نهر شمالان جدید سیتواند بشکل بهتری اصلاح شود

امسال حاصلات پنبه در تمام مناطقی که زارعان به کشت پنبه می پردازند بصورت بیسابقه بیشتر شده است. بنیاعلی حفیظ الله رئیس موسسه پنبه و روغن نباتی هلمند گفته است: مجموع خریداری پنبه از اول میزان تا ۱۵ قوس امسال دارد.

موقعی که در لشکرگاه بنیاعلی پوهاند پژواک والی و مامورین عالی-رتبه آن ولایت را ملاقات کردم به مطالب مهم و ارزنده پی بردم که درین راهپور از نظر خوانندگان عزیز مجله ژوندون میگذرد.

پوهاند پژواک گفت: - مسایل عمده ایست که باید جدا به آن رسیدگی شود: عرایض فراوانی که همواره بدفتر خودم و سایر مامورین میرسد و وقت زیاد کار را میگیرد. به این عرایض هم نباید بی توجهی کرد. شکایات عمده مردم و نابسامانی هایی که از رژیم گذشته مانده مسایل حل نشده آنوقت را باید حل فصل کرد و در ضمن پلان های انکشافی جمهوری را که برای رفاه مردم و آبادی کشور طرح میگردد با بست

مجددانه پیش برد. چون در همین مجلس بنیاعلی رئیس موسسه پنبه و روغن نباتی هلمند هم حضور دارد می پرسیم: - بنیاعلی رئیس، من در محوطه فابریکه با کوه بزرگ پخته مقابل شدم، معلوم میشود که حاصلات پخته امسال بیشتر است. او می-گوید: حاصلات پنبه خیلی زیاد است کوهی را که مشاهد کردید هنوز قسمتی از حاصلات می باشد، جریان خریداری پنبه ادامه دارد. می پرسیم:

- کشت پنبه برای زارعان اقتصادی تر است یا سایر... حرم را قطع میکند: - بلی بخصوصی که دولت کشت پنبه را تشویق می نماید، ما روزانه مبالغ هنگفتی را نقداً به زارعان پنبه کار می پردازیم... امسال ممکن است فابریکه بصورت سال تمام فعالیت داشته باشد در حالیکه سالهای قبل چنین نبود. پوهاند پژواک به ادامه حرف های او میگوید:

- در نظر داریم کدام هایی تهیه نمائیم تا محصول جمع شده را در آن نگهداری کنیم. می پرسیم:

- پوهاند صاحب... شما موفق به باز کردن مشیت عدله استغاده جو شدید که در زمین های دولتی برای نفع شخصی خود پنبه و گندم زرع کرده بودند... پژواک میگوید:

- بلی... حاصلات شان ضبط شد این حاصلات که قرار بود چند نفر بصورت شخصی از آن استفاده کنند آنقدر زیاد بود که جای نگهداری آنها نداشتیم، لذا مقادیر زیاد آنها به کندهار و هرات فرستادیم... درین وقت بنیاعلی رئیس محکمه میگوید:



اکنون میله خلیج درینجا برگزار میشود، در نقطه همواری در داخل شهر لشکرگاه

وبعد نهر جدید را دیدیم . آنوقت پوهاند پژواک باتاثر فراوان گفت :
- درین پروژه جدید ، یعنی نهر جدید طو ریکه متخصصین گفته اند در حدود ۱۷ ملیون دالر مصرف شده که از نظر من بکلی یکه پروژه بی ثمر است و بدان می ماند که خانه رنگ شده را دوباره رنگ کنیم و یادر اتاقی بالای فرش های خوب آن فرش جدیدی گسترده شود . این زمین ها همه سیرا بند پس نهر جدید را بکدام منطق برای همین زمین ها ساخته اند ؟

من که زمین های مذکور را دیده ام می پرسم :

زمین های مذکور همه آباد و سیراب بودند و به آب بیشتر احتیاجی ندارند ، حتی آب بیشتر باعث خرابی آن خواهد شد ، در حالیکه در سمت دیگر نهر جدید تپه ها می وجود دارد که نمی توان از نهر جدید استفاده برای آن صورت داد .

پژواک میگوید :

- همین مطلب است که انسان را گمچ میسازد ، ولی من فکری برای اصلاح این پروژه کرده ام که می خواهم آنرا در یک فرصت مقتضی بامقامات ذیصلاح درمیان بگذارم . بعد بناغلی والی برای اینکه فکر خود را درست تر تشریح کرده باشد با من بطرف دشتی براه افتاد که در نزدیکی آن محل واقع بود . پژواک گفت :

- اگر آب نهر جدید بالای این دشت هدایت شود این زمین های خشک بقیه در صفحه ۶۳



این گوشه از کوه پنبه است . امسال حاصلات پنبه بیشتر از هر وقت دیگر می باشد

میشد ، مگر متأسفانه از آنجا حیوانات و بخصوص شتر ها توسط قاچاقبران خریداری شده بخارج کشور برده میشد ، چنانچه شترهائی را که در آن گوشه می بینید شترهائی است که از نزد قاچاقبران ضبط شده . برای اینکه کنترل بیشتر بعمل آمده باشد و در ضمن سهولتی برای خریداری اجناس فرا هم گردد ما این میله را بداخل شهر انتقال دادیم . بعد به اتفاق والی لشکر گاه از پروژه جدید شمالان دیدن نمودم ، بناغلی پژواک نهر قدیم شمالان را و ساحه ای را که این نهر آبیاری میکرد بمن نشان داد

های گذشته بود بهبود یابد . این مطلب را شما بحیث یک خبرنگار خود میتوانید در بازار مشا هده کنید .

می پرسم :

- وضع برق در اینجا چطور است ؟ بناغلی پژواک تو ضیح میدهند :
- فعلا برق کافی بنظر نمی رسد چنانچه در قابریکه روغن هلمند نیز از برق دیزلی استفاده میشود ، ولی حکومت در نظر دارد دوتوربین دیگر بند برق کجکی را فعال سازد . درینوقت بناغلی قو ما ندان امنیت ولایت هلمند وارد شده میگوید :

والی صاحب امر شما در مورد انتقال میله خلیج از محل اولی آن بمحل فعلی تعمیل شده است . پوهاند پژواک از من خواست تا محل میله خلیج را به همراهی شان مشاهده کنم .

در خود لشکرگاه میدان بزرگی در جوار دریای هلمند را برای میله مذکور که در حقیقت با زا ریست اختصاص داده بودند ، گوسفند ها شتر ها و دیگر حیوانات ، ضروریات زندگی و تقریباً همه چیز درین بازار عرضه میشود ، جمع وجوش آن محل طوری بود که آدم میتواندست بفهمد میله در کار است .

بناغلی پژواک گفت :

- قبل برین این میله و این جمع وجوش دردشتی دورتر از اینجا برگزار

- دوسیه های این عده اشخاص استفاده جو در حال تکمیل است و به محکمه محول میگردد .

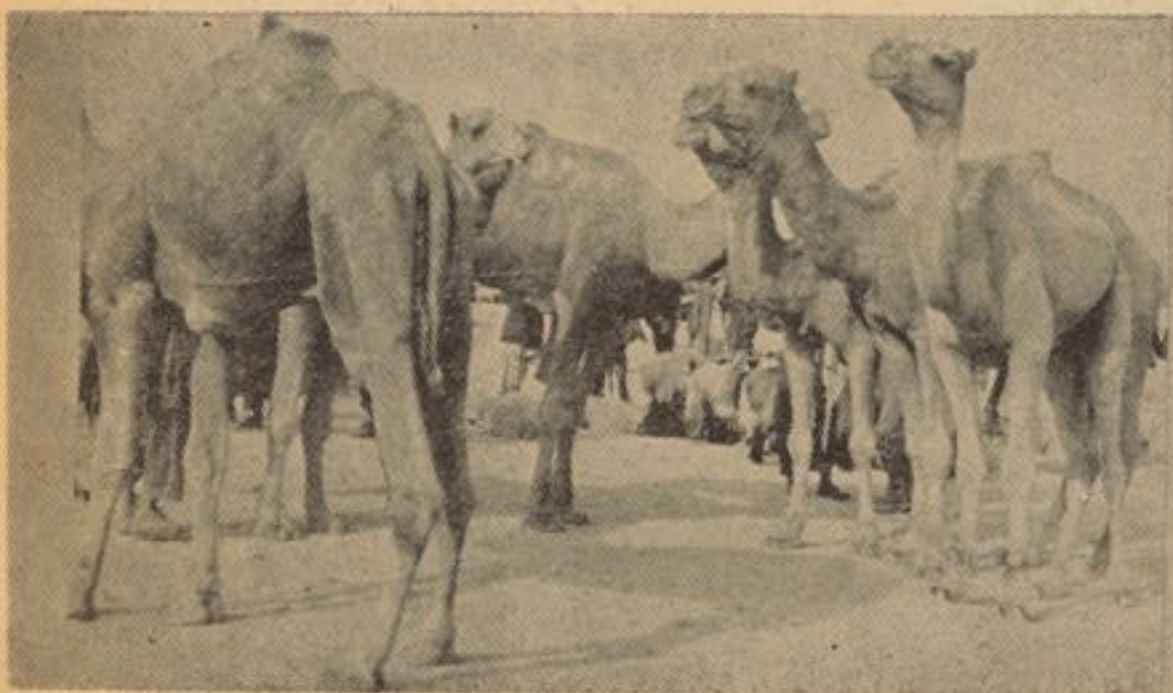
رویم را بطرف مستوفی ولایت کرده میگویم :

- بناغلی مستوفی کار های اداره شما بعد از برقراری جمهوریت نوین چگونه است .

بناغلی مستوفی پاسخ میدهد :
- کار ها آنقدر زیاد است و سرعت عمل را ایجاب میکند که فعلا ما به کمبود پرسونل دچاریم . عواید مستوفیت بیشتر شده است و تنبلی از ادارات رخت بر بسته .

بناغلی پژواک داخل صحبت شده میگوید :

- رژیم جمهوریت که خواست همه بود عنا صر و طنپرس را چنان بوجود آورده که بصورت صادقانه لحظه خدمت بوطن را فراموش نمی کنند . پلان های مترقی این رژیم در همین ولایت باصمیمیت استقبال شده و در ساحه تطبیق گذارده میشود ، چنانچه در لشکرگاه هفته سه روز در بازار گوشت نیست درینجا نه تنها ما مورین بلکه همه مردم حاضر شده اند هفته سه روز در منازل خود از صرف گوشت خود داری کنند تا باشد که وضع نابسامان گله داری و تربیه مواشی که زاده خشک سالی ها و بی مبالاتی



این شتر ها قرار بود بصورت قاچاق بخارج برده شود ولی از نزد قاچاقبران ضبط گردیده است .

هنرمند يک‌هوش خاصي را اساسي



«شاعر» در سال ۱۹۳۱ روی چوب‌کنده شده است

هنر سوابینسکی بازندگی ملی انکشاف یافته و شیوه خاصی را اقوام داده که بصفت نمونه باقی خواهند ماند و بیانگر زندگی شمرده خواهد شد

تمثال هائی می بینم که ما کس سوابینسکی در پورت رت های استثنائی و صاف دقانه که از نظر روانشناختی عمیق و بی مانند اند بجا گذاشته است ما نند پورت رت های میچاها هاو لیچیک، نیرودا، منیس - لیس دو وراک، سمیسا نا، ورجلیکای جیرانسیک، سالدای، نیومن، والکر، فیوچک و یکده زیاد دیگر.

هنر سوابینسکی بازندگی ملی انکشاف یافته و شیوه خاصی را اقوام داده که بصفت نمونه باقی خواهد ماند و بیانگر زندگی شمرده خواهد شد. سال روز تولد وی انگیزه یکده جشن های دیگری در هنگام نخستین نمایش جامع آثاریکه این هنرمند در دوره حیات خود پدید آورده گردید.

محل تولد هنرمند، قریه موراوین واقع در کرو میریز زیارتگاه هزاران تماشاچی شد اکنون نیز نمایشی از آثار این هنرمند در بزرگترین سالون نمایشگاه های پراگ برای مدت ۴ ماه دایر میباشد و در تابستان برای مردم براتیسلاوا مقدور خواهد



پورت رت سوابینسکی - کار خودش با قلم



جری داکر - گالری ملی پراگ کار شده با ذغال

هر فرد چکو سلواکیا اسم ماکس سوابینسکی هنر مند ملی را در ردیف جوزوف مین و میکو لاس الس دو هنر مندی که عنوان بزرگترین پایه گذاران شیوه ای هنری چک شناخته میشوند قرار میدهند - و درین قضاوت حق بجانب هستند زیرا سوابینسکی به شکل هنری و بطور با شکوه و خاصی زیبایی و ایدآل های انسانی را منعکس میسازد در این آثار در خشکی خور شید با طرز دید خوشبینانه توام بایک شادی و تهیج با هم عجین شده و در عین زمان در آنها زیبایی و فریبایی ریالیستی نیز بطور جامعی مشهود است. مثلاً هده نقاشی های وی فریبنده حواس و ربایند نگاه و الهام بخش افکار است.

اگر کسی خواسته باشد که رجال برجسته ملی را از بین کمپوزران شاعران نویسنده - نقاشان و سیاستمداران و سایر شخصیت هادر نظرش مجسم سازد ما بصورت قطعی این قیافه ها را در

شد تا از این نمایشگاه دیدن نمایند سرگذشت زندگی هنری ماکس - سوابینسکی از طرف گالری ملی در پراگ با تصاویر و شرح آثار هنری او به نشر سپرده شده و سرپرستی نمایشگاه را وزارت کلتور جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکیا بعهده گرفته است.

همزمان با این نمایش بزرگ در مرکز، تماشاچیان و علاقمندان میتوانند در مراکز دیگر در لیبریک، چپ و غیره در گالری های مناطق شان کلکسیون کوچک تر آثار مشهور او را مشاهده نمایند.

تمام عمر این هنرمند وقف تجلی روح ملی در نقاشی های او شده است ازین جهت مردم با فهم بیشتر آثار او را بهتر از گذشته دوست

میدارند و به آثارش علاقه میگیرند و به این منظور برای بازدید از نقاشی هایش رنج سفر را تحمل میدارند. او هنرمند محبوب مردم است و حتی در زمان حیات خود در نتیجه موفقیت های شایان هنری به شهرت و افتخارات محسوس نائل گردیده که همه محصول پشت کار و عشق و علاقه بزرگ او به هنرش بود. او پرو فیسور اکادمی هنر گرافیک در پراگ بود. دکتری افتخاری داشت و یکده جوایز بزرگ را در طول حیات خود نصیب شده بود که مهمترین آن، جایزه صلح چکوسلواکیا میباشد.

سوابینسکی تا آخرین روز های حیاتش روز های که بسیار پیر شده بود، هنوز هم پر از نیروی خلاق

گذشت و آنرا دوام داد



«ستودیو» بارنک روغنی در سال ۱۹۱۶ کار شده است

و نوآفرین بود، زندگی برای او
عالیترین افتخارات را بارمغان آورد،
او را بمقام هنرمندی ملی رسانید و او را
بصفت یکی از بزرگترین شخصیت
های بانقوذ کلتور ملی و یک نفر
هنرمند که خود پایه گذار شیوه
خود بود و آنرا ادامه داد بما عرضه
کرده است.

بامشاهده آثار او نسل ها علاقه
و عشق به طبیعت را چنانچه خود
هنرمند آنرا دوست میداشت
خواهند آموخت (طبیعت را تحسین
کن نام یکی از کتب اوست) و
مخصوصا تابستان و فصل گلهای
پروانه ها دروگری و صغای خاص
درخشش خورشید و فعالیت
به روشنائی آن را فرا خواهند
گرفت.

(فصل درو) یکی از نقاشی های
بسیار ارزنده اوست که با رنگ
روغنی کار شده و در سال ۱۹۲۷
به ملت چکوسلواکی اهداء شده
است.

سوانیسیکی حتی در سال های که
بسیار پیر شده بود ساعت ها
در کارگاه که خودش آنرا «پایان»
میخواند - می نشست - بنسل
بقیه در صفحه ۶۳



«سرمین غریب» در سال ۱۹۰۰ بارنک روغن کار شده است

روزنه ای بسوی تاریکیها

یا دداشت از: لایلا - تنظیم - از دیدبان

بابی شر می چشم در چشمم
میدوزد و بعد با سرانگشتانش بسته
و گره بسته را لمس میکند و میگوید:

- بگیر!

بعد بی آنکه صبر کند، بی آنکه
منتظر من شود، گره بسته را باز
میکند و پنج بسته صد افغانیکی را
روی فرش، درست در مسیر نگاهم
ردیف میکند و با وقاحت میگوید:

- هر چه باشد، محسن خان یکمرد
است، مردی که بآنچه بگوید عمل
میکند. این هم پنجاه هزار افغانی،
همانطور که وعده کرده بود.
مکت کوتاهی میکند و میگوید:
- حالا باید بفهمی که همه مردها
یک رنگ نیستند، جواد و محسن،
زمین تا آسمان با هم فرق دارند.
دهنش را کج میکند و بانیشخند
تحقیر آمیزی دوباره تکرار میکند:
- جواد و ...

و من مثل دیوانه ها فریاد میکشم:

- خجالت بکش عمه! خجالت.
اشکی که دور چشمانم حلقه زده
است، میخواهد روی گونه هایم
بغلطد، اما من جلو آنرا میگیرم و در
عوض بطرف پولها حمله میبرم،
یک بسته آنرا میگیرم و با دستهای
لرزان و ناتوانم میخواهم تکه و پاره
اش کنم. نوت ها نونو است و من
به آسانی با ینکار موفق نمیشوم
و فقط میتوانم مقداری از آنرا از میان
دو، نیم کنم. مثل کسیکه گرفتار
رعشه شده باشد، سر تا پا یسم
میلرزد، آنچنان که حتی نمیتوانم
تعادل را نگهدارم.

عمه وقتی دیوانگی ام را می بیند،
حالت غیر عادی ام را می بیند،
چنگ می اندازد و بسته پول را از لای
انگشتانم بیرون می کشد و با بسته
های دیگر یکجا میکند و زیر زانوی
خشکیده خودش قرار میدهد. تلاش
و کشمکش من بی نتیجه میماند
و ناگهان عمه جیغ می کشد:
- لایلا! احمق، دیوانه، میفهمی
چکار میکنی؟
میگویم:
- بتو مربوط نیست که چکار

میکم. - تو از احمق هم، احمق تری!
لبانش چنان میلرزد که مرا به
وحشت می اندازد:
و پاره کنی، چیزی دستگیرت میشود؟

آقای دیدبان!

برادر عزیز خواستم تا نکات چند پیرامون داستان زندگی لیلانویسم
روزنه بسوی تاریکیها حقیقتاراهی است که هر چشم عمیق بین
میتواند ببیند که چگونه بدبختی دامن سیاه و مردودش را بر بخشی از
جامعه ماضوار ساخته است.

داستان غم انگیز لایلا را مطالعه کردم. داستان غم انگیز لایلا واقعا
قلب هر انسان با احساس را میخراشد من در حالیکه خود را در
بدبختی این دوشیزه داغیده سپیم میدانم به همه اشخاص هو سباز
بخصوص بان بی خردان فرومایه ای که دختران همچون لیلای معصوم را
بدبخت ساخته اند هزار نفر یمن میفرستم.

لیلای عزیز! در سیستم فرتوت گذشته درده سال اخیر جامعه ما را با هو سبازان
خائنین و عیاشان هم آغوش میساختند بی بند و باری ها، نابسامانی ها،
عوام فریبی ها، مردم آزاری ها، حق تلفی ها در هر گوشه کشور از
طرف تعداد محدود خائنین ملی زبانه میکشید طوری که زندگی تو نمایانگر
آن است.

من در حالیکه به همه مفسدین خصوصا آن دد صفتان بی خرد چون
«جواد» و «محسن خان» استفاده جو و عیاش نفرین میفرستم بشما اطمینان
میدهم که دیگر این ولگردان بی خرد و امثال آنها که زندگی شرافت مندان
انسان های معصوم را با چنگال های کثیف خویش لکه دار ساخته و ازین
گونه تجارت بی شرمانه خویش حطمه میرند دیگر در جامعه ما جایی ندارند.
جای این دونان در گورستان است

لیلا! تو باید به هر گونه مشکلات تسلیم میشدی و شرافت خویش را
در چنگال این نفع جویان آلوده نمیکردی. تو نباید بدون کنجکاوی
به گفتار عمهات گوش میدادی و آنرا تصدیق میکردی. آیا تو نمیدانی
که پیر زنان خرافی با کوتاه بینی خود چه اعمال را مرتکب میشوند؟ باز هم
بهر صورت، تو نباید هراسان باشی و از زندگی دست بشوئی. درست
است که گذشته تو تلخ و لکه دار است کوشش کن گذشته ها را
فراموش کنی به آینده لبخند بزنی چه زندگی این نشیب و فراز را دارد
اگرچه پشتیبانی از کسیکه بیای خویش در لجنزار هوس گام می نهد
خطاست ولی در مورد تو نمیتوان چنین قضاوت کرد زیرا تو بیگناه
هستی. تو و خواهرت بخاطر آنکه دست بین دیگران نشوید. نخواستی
خانه را بفروشی تو نمیدانستی که اقدام تو چنین عواقب وخیم بار
می آورد دیگران که با شرافت و حیثیت تو بازی کرده اند سزاوار بازخواست
و محاکمه اند نه تو، زیرا تو مجبور بودی اینکار را بکنی باید به زندگی
آینده امیدوار باشی و سعی کنی رنده بمانی و شرافتمندان زندگی کنی!

امین الله - الف فارغ التحصیل صنف ۱۲ لیسه پل خمری!

خوانندگان ارجمند «روزنه ای بسوی تاریکیها»!

متأسفم از اینکه چاپ این سلسله چند شماره به تعویق افتاد. البته
در اینکار عملی نبود، چندی قبل ناچار از یک مسافرت ناگهانی شدم
و ارمغان این مسافرت برای این بنده، مریضی بی بود که دوسه هفته
طول کشید و کار تنظیم یادداشتها را مدتی به تأخیر انداخت. و من از این
جهت پوزش می طلبم، بخصوص از آن عزیزانی که به وسیله تلفون
و یا بوسیله نامه از چاپ نشدن این سلسله گله داشتند و میخواستند
هر چه زودتر این یادداشتها دنبال گردد.

امید من بر این است که پس از این، نه در چاپ این سلسله وقفه ای
پیش بیاید و نه دیگر موردی باقی بماند برای گله دوستان.

چیزی را جبران میکند؟ ها؟ بگو!
بعد دستش را بلند میکند و با
انگشتان خشکیده و استخوانی
خودش سیلی بی به گونه ام میزند.

یکباره مثل برق گرفته ها بر جای
خشک میشوم، اینکار بقدری ناگهانی
و دور از انتظار من است که تا چند
لحظه نمیتوانم باور کنم که عمه
بصورت من سیلی زده است.

نمیتوانم باور کنم که او چنین جراتی
بخودش داده است. تحقیر این
سیلی عقده ام را باز میکند و من
روی فرش می افتم و مثل سگ گرسنه
و در حال مرگی که از فرط بیچارگی
و درماندگی زوزه بکشد، ناله میکنم،
سعی میکنم صدایم از اتاق بیرون

نرود و سیما خواهر معصوم و بیگناهم
چیزی از ماجرا نفهمد. چه تن فرسا
است تحمل چنین لحظات و چه تن
فرسایم است، یادآوری این لحظات.
عمه، وقتی گریه و ناتوانی ام را
می بیند و می بیند که دیگر از دست
لیلای درمانده کاری ساخته نیست،
ظاهراً نرمتر میشود و با همان لحن
همیشگی و نفرت انگیز، خودش را
بمن نزدیک میکند و دستی به شانه ام
میزند و میگوید:

- هر قدر دلت می خواهد گریه
کن، اما عقلت را هم بکار بینداز. تو
دیگر آن لیلای گذشته نیستی،
لیلایی هستی با شخصیت دیگر. و باید
اندیشه دید و برداشت خود را
با شخصیت تازه ات یک رنگ بسازی.

دهنم را باز میکنم که چیزی بگویم،
اما نمیتوانم. تازه چه می توانم
بگویم؟ دختری مثل من چه دارد که
بگوید؟ به چه چیز میتواند متکی
باشد؟ از چه چیز میتواند دفاع کند؟
از شخصیتی که ندارد یا از لغتی که
از دست داده است؟؟

با
سی
..
های
نی
ند
ه
'
تی
ن
ن
نه
سی
م،
ن
هم
سا
تن
ت.
را
ت
حن
ت،
را
ام
یه
و
'
اید
را
ی.
یم،
م
که
ی
ند؛
که

په برلین کې دراديو بين المللی نندار تون

د دوهم ځل د پارلا دغه نندار د دغسی
نندار تون لپاره کور به شوی دی



د راديو بين المللی نندار تون په ۱۹۷۳ کال کې چې په برلین کې د دوهم ځل لپاره پرانيستل شوی ، په حقيقت کې دارو پا خورا لوی نندار تون وچې د راديو تخنيک او همدا رنگه دخپرو نوي تفريحي اېڅ په مکهله دایر شوی و.

پدې مناسبت دلويده يز برلین دنندار تقریبا شپاړلس زره د هوډل بستري خرڅی شوی اوزیات میلمانه راغلی و.

د راديو پنځوسمه کلیز هـ

په عین زمان کې چه دغه نندار تون جریان درلود (داگست له ۳۱ نه د

سپتمبر ته نهمی پوری) په دغه نیټه کې په آلمان کې د راديو د زیرید نی

دنندار تون (۲۵۳) غر فی د (۲۴) هیواد ونو څخه چه په مجموعی ډول ده ۳۷۱ فابریکو او موسسو څخه بی نمایندگی کوله واقعا ډیر په زړه پوری و.

له جاپانه تر هانگ کانگه پوری او دشمالی کوریا څخه نیو لی تر امریکا

اخیستو نکی او خرڅو ونکی یو بل سره مفاهمه کوی

او منځ ته راتلو پنځو سمه کلیز هـ هم نما نخل کیده او دانه وخت و چې دواړه مفکوری او دواړه هدفونه په مناسبت وخت کې انعکاس وموند هود « (۱۹۲۳) کال داکتو بر (۲۹) نیټی مابینام کله چه دگړی ستی صفرته رسیدله دپو تسددام واپ په څلورم نمبر ماڼی کې د لومړی ځل دپاره په فو کس هو سس کې د آلمان دراديو غږ پورته شو چه دا، انانسیس وای ریدل شو چه «د برلین خپرونه ده، فو کس هو سس دڅلور سوه خپو په منځ کی ، گرانو میړمنو او ښاغلو ! سرله اوس نه تاسی زمونږ سره یوځای دتفریحی پروگرامونو اوموزیک په اوردو شریک یاست دغه ارتباط دبی سیم تیلیفون له لاری یارادېو څپو په مرسته ټینګ شوی دی.»

په بیانو کې دتیلو رسولو مشهوره

په برلین کې دراديو گانو بين المللی نندار تون دلويديز آلمان جمهور رئیس هایمن پخپله دینا سره پارچه دکرايزر له خوا وغږوله شوه





دستپرو دلبت اونشرسيم په دوکانونو ممکن دی چه ددو خانگر و لودسپیکرو نو په وسیله او ریدل کیری

هغه وخت چه دباندنیو چارو وزیرو، یوه سره بنسټه پارچه یی بیان کړی وه چه درنگه تلویزیون د افتتاح کولو معنی لری په همدی ډول ۱۹۷۱ کال تخنیک بدی بریالی شوچه د کور لپاره تلویزیون یون یعنی هغه ډول تلویزیون چه د ریکارد په وسیله عکسونه او وینا وی څرگندوی منځ ته راغی، د متجسس انسان لپاره یی تردی اندازی پوری دسو کالی زمینه مساعده کړه او دغه هلې ځلې پسی لارواڼه ده.

دیرو نندار چیانو د عکس بنودونکی ریکارډونو لید نی لپاره دلچسپی ښکاره کوله، کوم چه دتلفونکن او انگلیسی ټلډک کمپنی په ګډه همکاري منځ ته راغلی دغه ریکارډونه په یوه دقیقه کی (۱۵۰۰) ځلی په خپل گرد چاپیر څر څی (په داسی حال کی چه دعادی ګراما فون ریکارډونه په یوه دقیقه پاتی په ۵۸ مخ کښی

صفحه ۱۷

اوهغه آلات هم سړی لیدلی شې چه له یوی خوا یی په داخل کی دخارجی خپرونو مخه نیوله اوله بلی خوا خلکو ته ویل کیده چه باید ددښمن راډیو خپرونی وانه وری چه دلندن بی بی سی خپرونی دهتلر په وخت کی دغلیم خپرونی اوله فساد دکی بلل کیدی، ترڅوچه پخپله المان کی دشمال لویدیزی خپرونی په نامه دهامبورګ په ښار بل راډیوسټیشن جوړ اوپکار ولوید.

په آلمان کی درادپو پنځو سمسره کلیزه چه ددغسی یو په زړه پوری نندارتون سره سمون خوری د۱۹۶۱ کال نندارتون څخه فوق العادګی لری په همدی ډول «۱۹۶۳» کال څکه دآلمان په راډیوی تاریخ کی اهمیت لری چه پدی کال کی دتلویزیون دوهم پروګرام (خ، د، ایف) پکار لویدلسی دی د ۱۹۶۷ کال داګست پنځه ویشتم تاریخ څکه مهم دی چه دالمان اوسنی صدراعظم

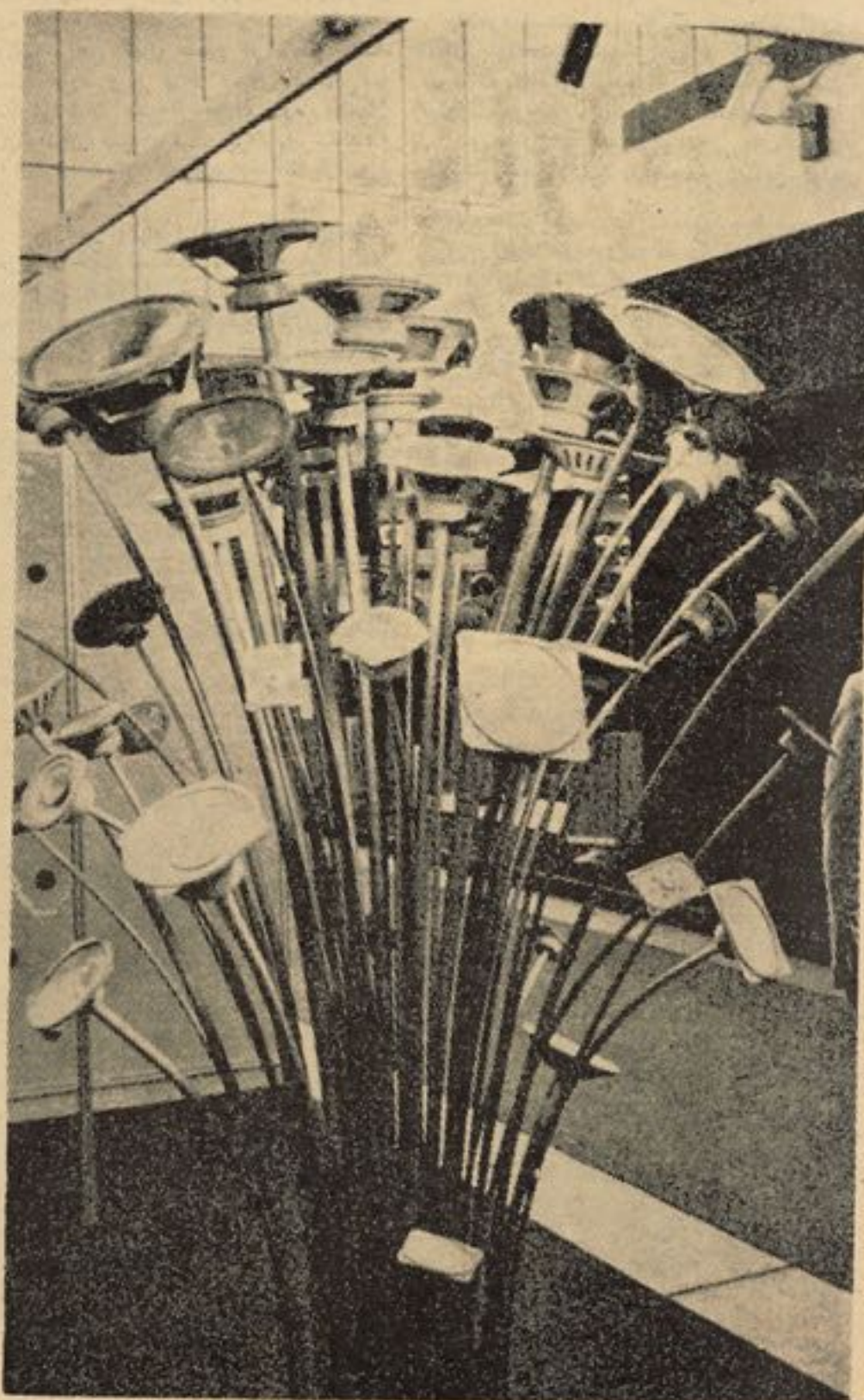
بخپل آواز په راډیوی خپوکی وویل «توجه، توجه، دابرلین دی» دټاکلی ټابلو دتوصیف اوتشریح نه وروسته داخبرو اورول شوچه د«ګراف سېلین» هوایی پېړۍ دنړۍ د گرد چاپیر مزل نه وروسته برلین ته نژدی دستاګن په هوایی ډګر کی ښکته شوی (۱۹۲۷ ع) دا سړی چه په حقیقت کی درادپو لومړی راپورتر (خبريال) و دومره شهرت وموندچه د هیندنبورګ نه وروسته تر دیرو وختو پوری په خلکو کی محبوبیت اوعمومیت درلود.

په اوسنی نندارتون کی د عامه ارتباط او اطلاعاتی وسایلو په څنګ کی چه په تیرو وختو کی جوړ شوی دمیکروفون په څنګ کی ددغسی اشخاصو عکسونه هم لیدل کیری

چه دموزیک دلومړی ډلی لارښوونکی (اوتواوراک) اوفریتخ کوله شمیاه وو. دغه خپرونی خپلی ابتدایی مرحلې تیرولی چه څو ورځی وروسته د لومړی ځل دپاره دخپرونو خپرونه هم پکی ځای ومنده خوالنې اطلاعاتی برخه په مونشن کی دهتلر دقیام خبر وچه دنومبر په نهم تاریخ او کال ۱۹۲۳ کی خپور شو.

صرف یو کال وروسته درادپوی خپرونی لپاره خانګری ما نی جوړه شوه اویا دهمدی مقصد لپاره یولی نندارتون پرانستل شو چه «۲۰۸» ننداری او (۱۱۴۱۰۹) نندار چیان یی درلود.

په «۱۹۲۶» کی دببرلین مرکزی ښار دیولی راډیو سټیشن خاوند شوی و. هغه وخت چه الفرد پرونز



دغه گل دسته دلود سپیکرو نو څخه جوړه شوی ده

چرا مصری ها خود را با اسرائیل بار دیگر نبرد را با اسرائیل آغاز کنند

قسمت دوم

های زمینی و هوایی اسرائیل بعدی قوی بود که بالاخره مقامات آنها در هم شکست و در گروال شامین و همکاران وی آخرین کسانی بودند که آن موضع را ترک گفتند.

در این وقت قوای اسرائیل به پیشروی خود تا العریش ادامه داد. قوای اسرائیل در شش میلی راه جرایدی که به العریش منتهی میشد منتظر حمله و رسیدن قوای تازه بودند.

یکی از عجیبترین واقعات آنروز تصادفی بود در مورد یک دسته از قوای کویتی که صرف به منظور تبلیغ و نشان دادن توانمندی بین عربها به العریش روی این تفاهم فرستاده شده بود که در هیچ نوع جنگ شرکت نوزد.

مواصلت این قوای العریش چندین بار باین علت به تاخیر افتاد که باید طی مراسم شاننداری از آنها استقبال شود اما یگانها استقبالی که ازین دسته عساکر کویتی بعمل آمد حمله طیارات اسرائیل بر قرارگاه نظامی شان بود همان دقیقه بی که آنها ازترین خارج شدند برای شان هدایت داده شد از همان راهی که آمده اند بطرف سویز برگردند.

در مرکز قوماندانی جمهوری مصر بی مصر فیلد مارشال عامر با اضطراب در پی یافتن قوایی بود که حمله متقابل را علیه اسرائیل آغاز کند.

بالاخره یک دسته قوا که در جنوب پیر افانو شمال بیرالحسن متمرکز بود و برای یکسال تمرینات نظامی دیده بودند بغیال عامر میتوانست چنین عملیات را انجام دهد. اما در جریان تعویض عمومی عساکر مصر بین تاریخ چارده می و پنج چون این قوا به

دستجات کوچک تقسیم شده بود و بطرف جنوب سوق داده شده بودند که در صورت حمله اسرائیل در شرم الشیخ از آن ناحیه دفاع نمایند و به عوض شان قوای دیگر فرستاده نشده بود. از اینرو عامر مجبور شد توجه خود را به غندیازدهم قوای احتیاطی پیاده معطوف سازد اما بسیاری از افراد این غند هنوز لباس ملکی به تن داشتند و برای جنگ قطعا آماده نبودند و نیز خواست که از غند ۱۴۱ قوای تانک برای پلان خود استفاده نماید این غند هدایت یافته بود تا از زمین برگردد و گشتی های حامل آنها بتاریخ سوم چون به سویز برسد و چنین در نظر گرفته شده بود همینکه از گشتی ها پیاده شدند مستقیما به جیبه جنگ بروند و فعالیت های نظامی شانرا بتاریخ هفتم چون شروع نمایند. اما صرف یک سوم این غند تا صبح پنجم چون به سویز رسیده بود و ببقای در بندر جدید بمن و با برعریه گشتی در بحیره احمر بودند.

چیز خلاف میل وی می چرخید صرف شش ساعت بعد از آغاز جنگ اسرائیلی هادردوازده العریش مهمترین شهر شبه جزیره سینا رسیده بودند گارد ملی که دفاع العریش به عهده آنها گذاشته بود بجزارسال پیام های درباره جریان نبرد عظیم دیگر چیزی نتوانستند. قوای توپچی کمال حسن در منطقه رفاه شکست خورد و ۱ فرد غندوی درحالی که بسیاری شان مجروح بودند در ریگستان سویزان بدون سر پرست پراکنده شدند و آنها از طرف عساکر اسرائیل به بیارآسانی محاصره گردیدند.

غند نمبر یازده دگروال شا هین مقاومت بیشتری از خود نشان داد، ضربه موثر از طرف قوای اسرائیل بر افرادی از طرف جنوب وارد آمد، درحالی که قبلا بوی اطمینان داده بودند که نسبت فرس ماین های اسرائیلی حمله از آن ناحیه بر قوای وی ناممکن است اما او کشف کرد ماین های که در سال ۱۹۵۵ گذاشته شده بود در سال ۱۹۵۶ و قتی که آن ناحیه تحت تصرف اسرائیل در آمد دیده شده بود و آنده ماین های که از طرف اسرائیلی هایشان مانده بود در سال های بعد توسط عرب های ساکن آن منطقه بیرون آورده شده و برای شکار مایه از آنها کار گرفته اند.

حمله قوای اسرائیل بر افراد دگر وال شامین از سه جناح صورت گرفت اولی خطوط دفاعی وی را درهم ریخت و دیگران از طرف غرب و شمال از عقب خطوط دفاعی قوای وی را مورد حمله قرار دادند.

این نبرد نبرد شدیدی بود و بسیاری از جوانان مصری قربانان جنگیدند اما نبرد

در این پلانیهای مصر و اسرائیل در ساحه طرز دید قوماندانها که پلان را تطبیق مینمودند اختلافاتی وجود داشت جنرالهای اسرائیلی همه واقع بین و مصمم برای فتح بودند اما کسی که در قوای مصری کنترل عساکر را بدست داشت حکیم عامر بود که در عالم تخیل سیر میکرد و فکر میکرد همینکه پیروزی را آرزو نماید بدست آورده می تواند ولی نتیجه چنان شد که فاجعه بزرگی را برای مصری ها به بار آورد.

نبرد صحرا در خارج پست فرقه نمبر هفت قوای مصری در اطراف رفاه شروع شد در تاریکی قبل از سپیده دم روز پنجم چون ۱۹۶۷ بود که آواز تانکها از دو منطقه اسرائیلی نشین از آنطرف سرحد شنیده شد و هم چراغهای وسایل حمل و نقل دیده میشد که به طرف شمال و جنوب این مناطق در حرکت بودند قوماندانهای دو غندی که در جلو قشون مصر

قرار داشتند یعنی مصطفی شامین و کمال حسن از این جریان اطلاع دارند اما به علت خرابی وضع مخابره بین این دو غند و مرقوماندانی فرقه در شیخ زوید این راپور ها از طرف جنرال سلیمان قوماندان فرقه اخذ نشده نتوانست از اینرو هیچ اقدامی بعمل نیامد با اینهم قوماندانهای این دو غند به ابتکار خود امر آماده باش کامل را صادر نمودند.

وقتی که هنوز هم سپیده دم بود و سردی هوای صحرای سینا کاهش نیافته بود حرکات وسیع قوای اسرائیلی در آنطرف سرحد جریان داشت مصطفی شامین عقیده داشت که بر واحد های قوای اسرائیل آتشباری را آغاز کند. زیرا تصمیم آنها برای انجام عملیات متخاصمانه بطور واضح معلوم میشد اما اسرائیلی ها هنوز هم در آنطرف سرحد قرار داشتند ولی دیری نگذشت که دسته بزرگی از تانکهای اسرائیل از طرف شمال ظاهر شدند سه ستون حمله را آغاز کردند. جنگ شدیدی بین قوای تانک و توپچی در گرفت در همان لحظات اول قوای کمال حسن ضربه بی خودی کنده ای را متحمل شد و قوای اسرائیلی خطوط دفاعی آنها را شکستاندند تانک های اسرائیلی و قوای هوایی آنها تعدادی از توپها و تانکها را از بین بردند و متباقی عقب نشینی کردند و این عقب نشینی دو جریان جنگ اثر عمیقی گذاشت زیرا آنها به طرف غرب عقب نشینی میکردند و راه نفوذ برای تانکهای اسرائیل باز شده می رفت.

قوای توپچی که در حال عقب نشینی بود حتی وقتی در مقر فرقه در شیخ زوید رسید توقف نکرد و در حالیکه تانکهای اسرائیلی آنها را دنبال میکرد تا العریش به عقب نشینی شان ادامه دادند. خبر های مربوط به رسیدن قوای دشمن تا نزدیکی های العریش ارتکان دهنده می بر فیلد مارشال عامر گذاشت همه

سر انجام کار بجایی رسید که هلیکوپتر ها برای قوای مذکور نان می رسا نند وضع وسایل حربی بدتر از افراد بود خلاصه اینکه موضوع پلان جنگی فرا موش همه شده بود. صبح روز پنجم چون مواضع مصری در صحرای سینا طوری بود که خط اولی دفاعی به طول صد میل از شمال قسبه در مرکز تاقوتیلا در جنوب کشیده شده بود.

این خط شامل سه فرقه قوای پیاده بود که با تانکها و قوای توپچی حمایت میشدند بر علاوه دو دسته کوچک قوا در این خط متمرکز بود و خود نشان میداد که یک خلای بزرگ بین قوتیلا و قسبه وجود دارد. قوای جنرال سزاللی که بالاخره به استراحت رسید با اسرائیل هادرت شمال غرب قوتیلا مواجه شد.

در خط دوم دفاعی که از العریش تا بیرحسته امتداد داشت فرقه نمبر سوم پیاده با یکتعداد تانکها متمرکز یافتند و در خطسومی فرقه نمبر چار زاهد و قوای پیاده احتیاطی غند یکصد و بیست و پنج بین میگلفه و میدی تمرکز داشتند و این چنین معنی میداد که پلان اولی مو سوم به قاهره کاملاً تغییر یافته بود.

وضع درین خطوط دفاعی در هم و برهم بود طوره شال همین غند یکصد و بیست و پنج قوای احتیاطی پیاده که در خط سوم دفاعی با فرقه چارم زاهد قرار داشت اصلا وسایل ترانسپورتی در اختیار نداشتند و حتی یک تفنگ عادی و فرستنده های بیسیم به اختیار شان گذاشته نشده بود.

هشاد فیصد قوای احتیاطی که مستقیما از زندگی عادی ملکی به صحنه جنگ رفته بودند یونفورم نداشتند. آنها توسط موتر های ملکی به صحرای سینا انتقال داده شدند و دوباره با همان لباس های نواز عربی شان به شهر قاهره باز میشتند.

تصادفا یکی از آنها یگروز با صاحب منصبی مواجه شد دو ان دو ان بسوی وی رفت و خواهش کرد که امر برایش تفنگ داده شود که در صورت حمله اسرائیل از خود دفاع نماید.

در میان این همه بی سروسامانی مصری هادر صحرای سینا اسرائیل هم پلان تهاجمی را در برابر مصر طرح نموده بود که هدف اولی آن از بین بردن قوای مصر در صحرای سینا بود و دیگر اینکه طبق این پلان می خواستند صحرای سینا را تا شرق کانال سویز و نیز آبهای تیران را اشغال نمایند. پلان اسرائیل از چندین سال به اینطرف طرح و روی آن کار شده بود.

عساکر اسرائیلی طور دقیق به وظایف خود مطلع بودند و همه کاملاً مجهز شده بودند.



در این عکس دسته از سربازان مصری را بایک زرهپوش می بینید که در حال عبور از کانال سویز اند

کوتاه و جالب خواندنی



انسان ارسطو!

معروف است که ارسطو انسان را برای شایستگی چنین تعریف کرده بود: «حیوان دوپایه که بال ندارد».

روزی دیوژن فیلسوف مشهور بال های خروسی را بریده و خروس را آورده به مجلس ارسطو ها کرده گفت: اینک يك شاگرد جدید برای استاد.

دانستنیها

در اتحاد شوروی در هر دقیقه ۱۸۰ تن فولاد و يك میلیون کیلووات ساعت برق تولید میشود و نیز ساختمان ۴ اپارتمان نوییایان میرسد، درین کشور تعداد مهندسان دیپلوم دار که در اقتصاد ملی کار می کنند بیش از هر کشور دیگر است، و تعداد آنان بیش از يك میلیون ۸۰۰ هزار نفر است، از لحاظ داشتن کتاب و کتابخانه هم این کشور نسبت به هر کشور دیگری جلو است. فعلا بیش از ۳۶۸ هزار کتابخانه عمومی وقتی و با موجودی بیش از دو میلیارد و ۳۰۰ میلیون جلد کتاب و مجله وجود دارد که مردم بطور مجانی از آنها استفاده می کنند.

هیملر و داکتر معالج وی

درین اواخر کتابی از طرف يك داکتر آلمانی بنام هانس دیترش اوریس در باره هیملر نوشته و بر زبان های مختلف بچاپ رسیده است. داکتر آلمانی درین کتابش ادعای کند که زماندار آلمان در نتیجه خوردن روهای نیروبخش که توسط داکتر معالج وی «مورل» تجویز شده بتدریج مسموم و حال مزاجی او بکلی تغییر کرده است بدین جهت بود که او در جنگ مرتکب اشتباه شده است.

الواح سومری

الواح سومری، کتابی از «مجموعه باستانشناسی» است. بیش ازین مجموعه «نقش پارسی» بر ارجاع رهنده و بعد از آن نیز «الواح گلین بابل» منتشر شده. «مجموعه باستانشناسی» از کتاب های تشکیل شده که هر کدام از آنها حاصل کار دانشمندی است که در راه خواندن هزاران لوحه و پاره لوح و سنگ نوشته و آثار باستانی گوناگونی دیگر عمری صرف کرده است.

این مجموعه پرده از راز تمدن های کهن بر میدارد و ریشه های فرهنگ بشری و سیر تاریخی آنرا بازمی نماید. با خواندن این کتابها درمی یابیم که گذشته انسان، خاصه در مشرق زمین که «گاهواره تمدن» نامیده شده است، بیش از آنچه می پنداشته ایم شکفت آورده است.

عکس جالب:



احمق ترین مردم

میگویند لونی چهاردهم روزی از مامورین خواست که لستی از معروفترین احمقها تهیه کند. شخصی مذکور فردای آنروز لستی را که در آن از دو صد احمق مشهور نام برده شده بود، نزد لونی آورد. وقتی لونی به آن جدول نگاه کرد متوجه شد که در شروع اسم خودش نوشته شده فریاد زد: احمق ترین مردم تو چگونه جرئت کردی مرا احمق بدانی؟

آن شخص خندید و گفت: شما بعرری که خیلی چالاک و حقه باز است پول زیادی دارید که از شرق برای شما آشیایی را بیاورد که در فرانسه نایاب است. فکرمی کنم که آنهمه اکنون در یکی از شهرهای اروپا خوشگذرانی می کند و به ریش شما بخندد.

لونی گفت: اگر آن مرد آمد و آشیای را که خواسته بودم آورد چه میگوی؟

آن مرد گفت: دعوی ندارم اسم شما را باک می کنم و اسم او را می نویسم!

پخوانید و بدانید

در کشور شوروی بیش از ۱۳ میلیون نفر تحصیلات عالی و تحصیلات متوسط تخصصی را تمام کرده اند. درین کشور سالانه بیش از يك میلیارد کتاب چاپ میشود. در کشور شوروی ۲۲۱ مدرسه و بیش از ۳۳۳ میلیون محصل وجود دارد و سالانه در حدود نهم هزار متخصص دارای تحصیلات عالی و تحصیلات متوسط فارغ التحصیل میشوند.

همچنان باید دانست که درین کشور ۳۵۰۰ مؤسسه و منبع علمی و زیاده تراز ۳۱۰ هزار کارمند علمی وجود دارد.

ساعتی که عقربه آن از چپ بر راست حرکت می کند

در یکی از میدانهای بزرگ شهر «توکیو» ساعتی قرار دارد که عقربه آن از طرف چپ بر راست حرکت میکند و بجای اینکه از عدد «یک» شروع کند از عدد دوازده شروع میکند. وجود این ساعت سبب شده که تاحال در حدود هزارها دالر بچیب دولت ژاپن برود. زیر این احاط و جبهانگردان خارجی هر گاه بخواهند ازین ساعت عکسی بگیرند باید در حدود ده افغانی به متصدی مربوط آن بپردازند. در پائین این ساعت جای مخصوصی هست که تاریخ روز را نشان میدهد.

از سه یخنان لو ترکیه گ

آنچه زندگی يك سیاه پوست را از زندگی دیگران متمایز می کند، رنج است، رنجی چندان کهن و چندان ژرف که با هر دقیقه ای از زندگی او آمیخته است.

سیاه پوست زیور خنده هایش اشکبایی را نهان می کند که هیچ دستی نمیتواند آنها را پالا کند.

سه هنر مند در يك



سه هنر مند در يك شاهراه هنری

کار تزیین و پیرا ستن جاده ها به خاطر نما یانیدن انقلاب جدید ، شرکت مینمود . کارتون های جدید می کشید و آنهایی را کهنه و فرسوده شده بود ، تجدید می نمود او موقع یافت تا در استودیوی هنری نام بنویسد .

در برابر سوالی که : «علت شمول شما به این موسسه هنری چیست؟» او پاسخ داد که : «نه به خاطر تمایلات شخصی خودم ، بلکه می خواهم تا سطح هنری توده ها را بلند بپریم .»

و این زمانی بود که هزاران دختر و بچه از سراسر کشور ، برای شرکت در حفظ نظام نوین ، گرد آمده بودند .

نیکو لای سکولوف قبل از شمول در استودیوی هنری به هزاران نوع شغل دست زد که هیچگونه پیوند با کار هنری آینده اش نداشت او در مشغول تولد یافت . در اوقات فراغت

زیرا در آنجا دیگر بویی از رژیم کهنه استشمام نمی گردید . باوجودیکه اودیرتر در امتحان شرکت نمود ، توانست تا در شعبه هنر گرافیک پذیرفته شود .

پورفری کریالف ، پسر يك کارگر هنر کارتولا ، به سن پنج سالگی پرسم نمودن شروع کرد . این شهر قدیمی روسیه به داشتن هنر مندانی که سر و کار شان به هنر های دستی بود ، شهرت داشت و خانواده کارگری کریالف به هنر علاقه داشتند .

پدر کلان پرفری يك فلز کارماهر بوده و پدرش با توجه هر چه بیشتر ، هنر او را فرا گرفته بود . او از زمانی که پدرش در فابریکه کار می نمود در کنارش متوجه کارهای او چگونگی کارش بود . زندگی هنری اش در سال های ۱۹۲۰ آغاز یافت . اودر استودیوی هنری یی که توسط فابریکه ایجاد شده بود مشغول فرا گیری هنر شده و در

آنان اکنون نیم قرن است که باروحیه خستگی

ناپذیر در این راه گامهای بلند بر میدارند.

اودر تاشکند رفت و در استودیوی مرکزی

هنر پذیرفته شد.

کلمه «ککرینسکی» نام واحدی است برای سه کارتون ساز معروف «میخایل کوپر یانف ، پورفری کریالف و نیکو لای سکولوف» آنان هر سه پس از انقلاب اکتوبر ، در حالیکه هنوز شاگردان کوچک بودند گرد هم آمدند و يك شا همراه هنری را برای سفر بسوی قله شا مخ هنر کارتون سازی ، برگزیدند .

مادر میخایل کوپر یانف بیسواد بود ، و پدرش در دکانی زیر دست صاحب آن کار می نمود هیچیک از اعضا خانواده که در کنار دریای «والکا» در شهر «کازان» زندگی می نمودند ، توجه به آینده او نداشتند با آنهم ، او در مکتب با ابراز شایستگی در رسا می ، جایزه نما یشگاه هنری رسا می را که از طرف مکتب ، دایر شده بود ، به خاطر نقاشی رنگ روغنی طبیعت به دست آورد . اولین مکتب هنری

میخایل ، تیاتر محلی بود که در آنجا به صورت اجیر ، تکت می فروخت و این در آغاز سالهای ۱۹۲۰ بود .

زندگی و خواسته های آن زمان گرسنه و تشنه نو آوری بود و جوانان ، جایی را می پالیدند که بتوانند بیا موزند و شکم را سیر کنند .

او به تاشکند رفت و در استودیوی مرکزی هنر پذیرفته شد . پس از یکسال تحصیل ، همراه با دیگر جوانان ، او را به اکادمی هنر پترو گراد (لنین گراد) فرستادند در آنوقت حوادث داغ مسکو تمام جوانان را با آنطرف می کشاند

آنان اکنون نیم قرن است که باروحیه خستگی ناپذیر در این راه گامهای بلند بر می دارند . بر علاوه ایجاد کار های هنری دسته جمعی و مشترک ، هر کدام از خود ، خصوصیات هنری جدا گانه ای را که نمایشگر سرشت دگر گونه هنری می باشد ، حایز اند .

سالهای کودکی این کارتون سازان



کارتون از ککرینسکی بنام «پیکا سو»

شاهر اد هنری



کارتونهای سیا سی ککرینسکی بطرف راست «چوکی خالی» و چپ
یک پو سته ضد جنگ

کردند. به هیچ رشته یی از هنر های زیبا نبود که این مثلث هنری ابراز لیاقت نمی نمودند آنان در هنر گرافیک نقاشی، مجسمه سازی و غیره دست باز داشتند.

بتاریخ ۲۲ جون ۱۹۴۱ نیروی مسلح فاشیست آلمان، بر شوروی حمله کرد.

بتاریخ ۲۴ جون، اولین پوستر ککرینسکی در جاده های مسکو ظاهر شد. نسل جنگ این پوستر هارا بخوبی بیاد دارند و می دانند که آنان چگونه بمردم شوروی اعتماد و باور کامل داشته و شکست دشمن را پیشبینی بودند. در همان پوستر های جنگی اولیه، ککرینسکی سعی نمودند تا هنر طنز علیه دشمن و نمایش قهرمائی مردم را بهم بیامیزند خانواده های ککرینسکی از مسکو منتقل گردیدند. در این جا که رطافت فرسای شان، آغاز یافت. آنان کار تونهای مجله ها و اخبار، پوستر ورقه های تبلیغاتی و حتی کاغذ هایی که روی غذا ها برای عساکر چسبانده میشد، کار می کردند.

بقیه در صفحه ۵۷

صفحه ۲۱

در روز های که برای تجلیل انقلاب اختصاص یافته بود، شاگردان تحت پرچم و پوستر خود شان که در آنها شعار های رزمنده نقشی شده بود، می گذشتند. در بالای پوستر های جشن ماسک های افتضاح وزراء و جنرال های تزاری دیده میشد هر سه کار تو نیست در کار ایجاد این، پدیده های هنری، دست داشتند.

دوستی بین این سه هنر مند از همان مکتب هنری آغاز یافته و در مسیر سالها رشد یافت. آنان می گویند:

«ما آنروزها را با سرور، خوشی و افتخار یاد می کنیم.

ما پس از درس شب در اتاق کوچکی گرد هم می آمدیم و برای اخبار های دیواری، کار تونهای بزرگ و رنگه میکشیدیم.»

در همان موقع کوپر یانف و کریالف ریزکار های مشترک هنری شان کلمه (کرسکی) مینوشتند و نیکولای سکولف زیر کار تون های اخباری اش کلمه «نیکز» می گذاشت. بالاخره در سال ۱۹۲۴ کلمه «ککرینسکی» که مجموع نام هر سه را در برداشت، زیر پوستر ها ظاهر گردید. در ظرف یکسال دیگر آنان شهرتی در عالم مطبوعات بدست آوردند.

در اواسط سالهای ۱۹۲۰ کارتونی های ککرینسکی کم کم در مجله ها شروع به نشر یافت. طنز آنان به شدت با کهنه نبرد میکرد، و هر چیزیکه در راه ساختمان نظام نو ظاهر میشد، با شدت می گویند ککرینسکی جوان، باوجو دیکه هنوز شاگرد بود، در قطار بهترین کارتونی سازان شوروی در آمده و آنان، به تحصیل نرفتند زیرا آنها شیوه روشن، جدا گانه و خلاق داشتند.

آنان درونمایه های نبض تند زندگی نو را در آثار شان رسم می

سعی می کرد تا از روی کار های هنر مندان پیشین، نسخه بردارد. او اولین آموزش حرفه یی اش را در استودیوی هنری آماتور دنبال نمود. بعد او درخواستی برای فراگیری بیشتر هنر به استودیوی خر چاپ گرافیک تقدیم نموده و از جمله دو صد نفر شرکت کننده، چهل نفر آن پذیرفته شده و او نیز قبول گردید.

در حدود نود و هفت فیصد شرکت کنندگان از طبقه پایین بوده و استادان قدیمی به آنان که لباس زنده و مند رس داشتند، به نظر حقارت مینگریستند. اینان که به نسل کهنه تعلق داشتند، جوانان را با ریشخند و استهزا یزیرا میشدند ولی نسل جوان بزودی در همه ساحه های هنر گرافیک چاپ، ابراز لیاقت نموده و حتی در اوقات فراغت، پوستر های جدید رسم می نمودند. در مسیر زمان زندگی شاگردان شکل بهتر یافت. کشور از ویرانه های خرابی بر آمد مجله ها نشر شد، فروش برای تصاویر زیاد شد و زندگی در مکتب هنری پر هیجان بود.



تصویر کتاب «مادر» اثر گورکی

شماره ۳۹



میر من کاول سید هو

هنرمندان هند در افغانستان

عزیز (اورم)

رقص کتک از معابد شروع، بدر بار مغلان هند نفوذ و بالاخر هر قص

مردم هند شده است

که راجع به خود و گروپ هنری خویش صحبت کنند، میر من (کاول سید هو) که سمت ریا ست این هیئت را بعهده داشت چنین به سخن آغاز کرد: این گروپ هنری که درجمله هنرمندان آزاد هند به شمار میروند به کدام دسته رسمی از هنر مندان تعلق ندا شته تنها بارادیو و تلویزیون دلی همکاری داشته و گاهگاهی ازین طریق خدمات هنری را انجام میدهند وی گفت خردم که اصلا یک غزل سرا هستیم (نومری) که یکی از مقام های باارزش موسیقی است نیز از رشته های بخصوص مسلکم را تشکیل میدهد من که نزد بیگم اختر استادامیرحان و استاد منورعلی خان درس خوانده ام نه تنها در داخل هندوستان هواخواهانی دارم بلکه در کشورهای خارجی نیز بخوبی مورد استقبال قرار گرفته و شنوندگانی را بخود جلب نموده ام.

این هیئت که گاهگاهی در کنفرانس های هنری خارج از هند نیز اشتراك مینماید مسافرت های خیلی طویل را نیز اجرا نموده اند مثلا چندی قبل به اضلاع متحده واکتر ممالک اروپا و آسیا می ژوندون

عبارت بودند از میرمن (کمودی لکيا) رفا صه کتک بنا علی ایتود سیای خواننده غزل و راگ های کلاسیک چمن لال خان ستارنواز و اقبال احمد خان سارنگ نواز، ابتدا سر صحبت را با دسته سه نفری هنرمندان شهر دلی آغاز کردیم. از آنها خواستم

سرایی مشهور ووینو د کبار طبله نواز و امیر علیخان ارمونیه نواز تشکیل میداد.

در دسته دومی که متشکل از پنج نفر هنر مندان مشهور هندوستان از شهر های آلا آباد و بمبئی بود

هفته قبل مردم کابل کانسرتی را دیدند که به هنرنمایی هنرمندان هندی برگزار گردیده بود.

این کانسرت هشت نفری در دو مرحله اجرا میشد که اولی آنرا دسته سه نفری هنرمندان شهر دلی که عبارت از میرمن (کاول سید هو) غزل



هنر مندان هندی در حالیکه استاد سر آهنگ در مجلس شان حاضر است با خبر نگار ژوندون در حال مصاحبه دیده میشوند



هنر مند هند در حال اجرای رقص کتک در سیتی کابل ننداری

شما خانمی هم است که رقص کتک را اجرا می کنند لطفا در مورد خود و هنرش کمی صحبت نمایید که چنین تشریح کرد: میسر من (کمودنی لکیا) رقصه مشهور رقص کتک که شاگرد دبستان رقص کتک در شهر احمد آباد میباشد یکی از برآوازه ترین هنرمند در هندوستان است.

رقص کتک که مربوط به شمال هند است ابتدا از معابد سرچشمه گرفته که معنایش عبارت است از گوینده داستان توسط حرکات که بعد از مرور زمان بدربار پادشاهان محلی را یافته آداب و معاشرت دربارها را بخود گرفته و امروز از رقص های بسیار مشهور مردم هند گردیده و از جمله رقص های درجه یک هندی بشمار میرود.

برسیدیم که آیا این رقص در فیلم های هندی نیز دیده میشود یا خیر و اگر میشود در کدام یک از فیلم ها بوده مخصوصا از هنرپیشگان هند کدام یک بهتر میتواند این رقص را اجرا کند؟

گفتند که از هنر پیشگان فیلم های هند تنها آشا پارک میتواند این رقص را اجرا نماید ولی نه بسویه ای که بتوان کاملاً تائیدش کرد و اما دیگر هنرمندان کمتر با این رقص بلدیت دارند البته هم ما هم النسی و مخصوصا و بجنتی مالا هم بارقص



بهاغلی ایتو دیسای

گرفته و یک پیوند ناگسستنی با مردم هند دارد ازینرو گفته میتوانیم که تا مردم هند است موسیقی اصیلش هم است میخواستیم بیشتر سوال کنم و چیزهای از زبان این دسته هنری تقدیم دارم ولی چون وقت کم بود و آنها برای پروگرام شبانه خویش آمادگی میکردند به این اساس روی سخن را بطرف رئیس هیئت پنج نفری بھاغلی (ایتو دیسای) از شهر الا آباد کرده پرسیدیم که در بین هیئت پنج نفری



مسافرتی نمودیم که در هر کدام از کشور های متذکره مورد استقبال نیک هنر دوستان قرار گرفته و با خاطرات بس ارزنده به کشور خود مراجعت نمودیم.

از میسر من (کانول سید هو) پرسیدیم که آیا با هنر مند ان افغانی نیز آشنائی دارید یا خیر؟ بدون تأمل و با جدیت گفت: که استاد سرآهنگ را هیچ هنرمند هندی نخواهد بود که شناسد زیرا او واقعا در فن و در سبک خویش استاد است استا دیست بس گرامی وارزنده.

گفتم از استادان و هنرمندان دیگر افغانی چه کسی را میشناسید. گفتند ممکن است استادان زیادی در کشور شما باشند ولی با شهرت استاد سرآهنگ کسی را نمی شناسیم تنها با آواز بھاغلی ناشناس خیلی به علاقمندی گوش میدهم او هم یک هنرمند درخور ستایش است.

ازین دسته سه نفری پرسیدیم که بانفوذ موسیقی غرب شما خطری را برای موسیقی هندی میبینید یا اینکه اصالت هنر هند با آنها باقی خواهد ماند؟ خانم (کانول سید هو) بعد از بس فکر و رفتن چنین جواب داد. با بوجود آمدن این همه وسایل ارتباطی ناگزیر باید نفوذ هنر شرق را بر غرب و از غرب را بر شرق قبول نمائیم مخصوصا سبب جوان کشور میگویند پدیده های جدید را قبول کنند ولی این همه نفوذ و این همه غرب گرایی موسیقی اصیل هند را نمی تواند از بین ببرد زیرا این موسیقی از سرزمین هند منشا

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند درباره تقویم و تاریخ

را بخوانند، سخت لایعلم بود، هیچ چیز نمیدانست، بوریحان گفت: طالع مولو دداری؟ گفت: دارم طالع موالود بیاورد و بور یحان بنگر یست سهم الغیب بر حاق درجه طالعش افتاده بود تا هر چه میگفت اگر چه بر عمیا همی گفت «بصواب نزد یک بود».

«چار مقاله نظامی عروضی»

«حکایتست که بوعلی سیناروزی در بازار نشسته بود، روستایی بگذشت بره بهایی بردو ش گرفته بود، بوعلی پرسید که بره بچند؟ روستایی گفت بدینا ری بوعلی گفت: بره اینجا بگذار و مسا عتی دیگر بازی تابها بدهم، روستایی او را می شناخت گفت که تو حکیم عالمی چرا باید که اینقدر ندانی که بره درمقابل تراز باشد تابها برنسنجی بره بخانه نبری بوعلی را از آن عجب آمد و او را اضعاف بهای بره بداد.

اکنون در کمال لطافت این سخن باید نگریست حالی خاطر مردم بیره رود که جانورست و بتر ازو که بدوزر بسنجند مراد روستایی خود

برج حمل و میزان بود چه این هر دو برابر یکدیگر اندو نادیده گفته است از جنس علم حکما و لایق بحال بوعلی «حدایق السحر رشید و طوطا»

وامثال اینها را دیده و خوانده اند و بسیار اتفاق افتاده است که برای فهم معنی و مفهوم اصطلاحاتی از نوع: سعد اکبر، تاثیر زهره و زحل بزغاله خوشه، داس کژدندان، کهکشان، عیوق، قران مشتری و ماه هقعه جوزا کنار خیل پرن، گردش آسمان، نگر یستن آفتاب از چهارم گزند بهرام و زهره، برابر شدن تیرو کیوان، رفتن عطارد به برج دو پیکر، نظاره گری زهره زهره، سوکواری ماه و مشتری، قران راس و مشتری طالع مولود، سهم الغیب، حاق درجه طالع، مقابله بره و تراز ویا حمل و میزان و جز اینها از اصطلاحات و تعبیراتی که در لابلاي متون اشعار و کتب قدیم فراوان دیده میشود به یاری جستن از اهل اطلاع و مطالعه فرهنگها و لغت نامه ها احتیاج پیدا کرده اند.

وای بسا که ساعتهای از وقت خویش را بجستجوی اطلاعاتی درین باب صرف کرده و به زحمت بسیار راهی به دیهی برده اند. این تعبیرات و اصطلاحات، که سراسر د فساتر ادب پیشین ماز

امثال آنها انباشته شده است، هر کدام نماینده معنی و مفهوم می است که در یافت کامل آن وابسته به تحصیل علم نجوم و فهم اجمالی آن منوط به پرسش و استفسار از اهل اصطلاح یا مطالعه لغت نامه های علمی است.

همه کسانی که اهل مطالعه هستند و با آثار دل انگیز شعرا و نویسندگان پیشین آشنایی دارند، بدون شک اشعاری از این قبیل بر آسمان مکرمت از روشنا ن علم

چون مشتری به نور خرد سعد اکبرم

«انوری»

بگیر طره مه طلعتی و قصه مخوان

که سعد و نحس ز تاثیر زهره و زحل است.

«حافظ»

چشم بزغاله بر آن خوشه که خرمن کرده شب داس کژ دندان ز راه کهکشان نگینخته

«خاقانی»

بسوده دست جلال تو دا من عیوق

سپرده پای کمال تو ذروه اعلی

«سید حسن غزنوی»

گفتم که خواجه کی به سر حجله میرود

گفت: آن زمان که مشتری و مه قران کنند

«حافظ»

چون سه سنگ دیگیا به هقعه بر جوزا کنار

چون شرار دیگیا به پیش او خیل پرن

«منوچهری»

دگر گفت کز گردش آسمان پژوهند مردم شود بد گمان ز چارم همی بنگرد آفتاب به جنگ بزر گانش آمدشتاب ز بهرام و زهره است مارا گزند نشاید گذشتن ز چرخ بلند همان تیرو کیوان برابر شده است عطارد به برج دوپیکر شده است «فر دوسی»

یا جمله ها و عباراتی ازین دست:

«زهره زهرا بمطالعه آن مجلس بانو ۱ بر سقف گنبد خضر انظاره گر گشته و ماه و مشتری در غیرت پری و شان آفتاب پیکران سو کوار در میان خاکستر نشسته» «تاریخ جها نکشای جوینی» از مرو بر قتم بشغل دیوانی و به پنج دیه مروا لرود فرود آمدم که در آن روز قران راس و مشتری بود. «سفر نامه ناصر خسرو»

«..... چون بوریحان بخانه رفت و افاضل به تهنیت او آمدند حدیث فالگوی با ایشان بگفت عجب داشتند، کس فرستا دند وفا لگوی

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهباز

فصل ششم

از اینجا با ما همراه شوید

کریج عضو باز نشسته ای سازمان امنیت مائوای بهار انگلستان است که پس از گذشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غم به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میانه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و همشورش فلپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطافاتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

میرسید . کریج از دیدن او به یادشترهای بیابان نورد افتاد
آنکاه به پشت گردن او با پهلوی دستش زد تا بپوش شود همچنان که محافظ در بزرگ را زده بود. خرخر قطع شد و حریف به دنیای تاریکیها عزیمت کرد سپس کریج اتاق را جستجو کرد.
در اینجا یک تپانچه اتوماتیک - یک کارد، مقداری گلوله و تعدادی هم عکس بدست آورد درین عکسها نیز تن های عریانی دیده میشد که به شکل الفابت چان داده شده و تشکله کرد بود . اکثر آن چاپ با بیست و یکی از ممالک شرقیانه بود . کریج یکبار دیگر نظری به جای خواب حریف الکنده بعد از جمع آوری سلاح ها به اتاق دیگر گذشت. این اتاق روشنایی کمی داشت اما نمود ظاهری آن بهتر بود .

تزیینات آنرا بیشتر اشیای عتیقه تیره رنگ تکمیل میکرد و روی دیوار هاشم فقط یک تصویر آویخته بنظر میرسید .
- ناگهان عطر تند بو شامه کریج را پر کرد کریج یک نگاه سراسری به مرد خوابیده افکند و بعد به جستجوی اتاق پر دخت تمام اسلحه ایراکه آنجا بود، در یک گوشه تاریک اتاق جمع کرد و بعد باین فکر افتاد که مردک را چگونه بزیارتین طریق از خواب بیدار کند . کسی که از خواب آرام و عمیق ناگهان بیدار شود، سراسیمه و هراسان میگردد و مثل بلبل آنچه را میداند ، بزبان می آورد .

کریج روکش را کشید . مردک تماما عریان خفته بود و این برای او بهتر بود کریج بادبست خود ضربه هول انگیز بردهان او گرفت و همینکه مردک با سراسیمگی خوف زده خواست بر خیزد کریج ضربت دوم را روی بینی و دهان او وارد کرد. و او را دو باره روی بستر افکند حریف مدتی بر حرکت باقی ماند .
بعد ناگهان از جا پریده به کریج حمله کرد و با هر دو دست گلولی او را چسبید اما کریج از مو های او گرفته بود تا سرش را عقب برگرداند . مردک فریادی از درد برآورد و موقعی که کریج او را از زمین بلند میکرد تا به پا بایستد مرتباً فریاد می کشید . کریج با قوت هر چه تما می برای اینکه صدای او را خفه کند، مشت آهین روی دماغش کوبید. دوبار پیهم دماغش نکرد چه اگر می گذاشت مردک دوباره می ایستاد و شاید هم بیپوش میشد، و او را همانطور و قهرا روی دو پا نگهداشت و پرسید :

- نام تو چیست ؟
مردک در حالی که از درد بغود میجید، جوابی نداد . کریج دوباره به مو های او چسبید و بشدت کشید . «اینها حریف به سخن درآمد و گفت :

- سپید کور سیاست میبوی .

کریج پشت او را بدیوار تکیه داد و در حالیکه نگاه مستقیم خود را بچشمان او دوخته

بر از پیراهنها و دیگر لوازم ضروری بنظر میرسید که روی هر کفچه همه پر از بها ترین اجناس تهیه شده بود و کریج مجموع آنرا در یک نظر در حدود شصت هزار لیوه تخمین زد. میز آرایش را که درین اتاق قرار داشت به دقت جستجو کرد چیزی نیافت . نگاهش به آلبومها افکند در آنجا هم چیزی فوق العاده نیافت فقط در میان یک خریطه بزرگ پلاستیک مقداری کاغذ تحریر جلا دار ساخت یونان نظر او را جلب کرد که آنهم بدر او نمیخورد ولی تماشای لوازم ثقیل سیورت وجود و معلوم میشد مرد خیلی ثروتمندی از آنها استفاده میکرد . تکانش داد .

در طبقه دوم اتاقها خیلی از روی ذوق میله شده بود. اتاقهایسی که از صفا یی برق میزد و بوی عطر زن از لای پرده ها و میلهها شامه را نوازش میداد، در اتاق نان میزی که دزدو ران ۸ جوکی قرار داشت گذاشته شده بود ولی معلوم میشد تنها دو نفر روی آن غذا خورد انده یک میز پرچ نیز در آنجا دیده میشد . پره های یکطرف از بازی کنندگان کاملاً کشوده بود وقتی داخل اتاق دیگر شد آنجا نظرش به بزرگترین الماری لباس که در عین خود دیده بود ، افتاد کریج با خود گفت طبعاً دخترک از آن روزی که باوی در کشتی آشنا شد و یک بلوز و پتلون سیاه دربر داشت ، باید خیلی پیشرفت کرده باشد و این پیشرفت مظهر سعسی خستگی ناپذیر دایتون یلیز بود که می خواست از نظر آداب معاشرت، لباس پوشیدن و بازیهای مودرن اروپایی ، از سلینا یک پرنس عالیقدر بوجود بیاورد.

در طبقه همسطح با زمین ، کریج به دو نفری برخورد که در قایق صلح با آنان مواجه شده بودند آنها بودند که سلینا را با خود بردند و او را بضرر قنایق تفنگ به آنروز سیاه افکندند . هر دو در اتاقهای جداگانه در خواب بودند . اتاق نیمه مفروش اولی با تصاویر عریان دختران سیتمایی تزئین شده بود مردک رو بفرش خوابیده صدای خر زدن او بگوش

ویافت . او این را حدس زده بود که دارو دسته دایتون چنین حلقه امنیتی را در سواحل جزیره حتما کار گذاشته اند . از روی آن پرید و به پیش روی در ساحل خاموش آغاز کرد . بر اندازه رفت می نمود . وقتی به ارتفاع آخر ساحل رسید ، لحظه توقف نمود . دور و پیش خود را باز دید کرده دومین سیم اعلام خطر را یافت و از آن نیز براحتی عبور کرد .

اکنون در برابرش تاریکی شب و دیوار های مرتفع و تیره رنگ شاتوی دایتون قرار داشت . به گودا گرد قصر نگاه کرد نه سگی دیده میشد نه محافظی . از روی سبزه های وحشی و بیصدا گذشته و پای دیوار رسید. در بزرگ قصر نیمه با زبود و روشنی باریکی ازان به بیرون نشر میشد کریج در نگاه اول محافظی را در کنار در تشخیص داد گسه پشت خود ا بدیوار تکیه داده و خرخرش از خواب عمیق او حکایت میکرد .

کریج با بسیار احتیاط از خلای در گذشت و با پهلوی دستش ضربت شدیدی روی گردن محافظ وارد کرد . صدای خرخر محافظ قطع شد و فرو افتاد.

کریج از بازو های او گرفته راستش کرد و دوباره به پهلوی در تکیه اش داد و تفنگش را نیز پهلوی او نهاد. وضع محافظ خیلی یک سیاست شبیه بود . کریج جیبهای او را تلاشی کرد و یک بوتل نیمه مشروب ازان بیرون آورد که ازان روی لباسهای دربان ریخت و بقیه را هم پهلوی او گذاشت . با سرعت دقیقی حیاط قصر را عبور کرد. در دخیل کشاده بود و کریج مثل گر به یی جالاک خود را بدلیلز افکند .

این دهلیز یک بنای بزرگ و سه طبقه بود و در هر یک از طبقات آن اتاقهای متعدد وجود داشت . کریج جستجوی خود را در طبقه سوم آغاز کرد ، معلوم میشد این طبقه مخصوص رهایش دایتون یلیز باشد .

کریج نخست یک اتاق خواب بزرگ داخل شد . یک تخت خواب وسیع دو نفری از آبنوس در آن دیده میشد . اتاق تبدیل لباس

آنشب کریج با لباس خاله زاده سرافینو صحبت کرد ا لباس مرد کوتاه قامت ، نیرومند و چاغ ، تا حدی شبیه ستاورد بود. وقتی به خواستهای کریج از اول تا آخر گوش داد، همه را بدون چون و چرا قبول کرد بعد از زود :

- ستاورد هم با ما خواهد آمد هر چه باشد او هم مثل تو دعوی خون دارد.
کریج گفت :

طبیعی است از همین جهت لغو استم موضوع را با او مطرح کنم .

ستاورد هر چه با شد یک دوکتور است مانعی خواهیم در خطرانی که پیش رود داریم، اشتراک کند .

الیاس یک لحظه فکر کرد و بعد قناعت بخود، گفت :

- باشد اینطور بهتر است ، هر چه باشد بزرگ و رهبر ما تو هستی .
کریج تبسم کنان از او تشکر کرد در عین حال حیران مانده بود که این مرد با ظاهری اینقدر آرام چگونه در باطن مثل بشکه باروت حالت انفجار را نهفته است وقتی به او گفت چه باید بکند در نشست الیاس مقاومت نشان داد البته پیشنهاد کریج ما فوق توان یا مائوای عزت الیاس نبود و همین علت بود که دست از سر سختی بر داشت و در آخر آنرا قبول کرد علاوه بر موقع که کریج بحث جنگ و جدل را طرح میکرد ، جوانان آندراکی به منطق او گردن می نهادند و ایمانی کور کورانه به او داشتند .

الیاس و پسرش کریج را تا نزدیکیهای جزیره مینوس بردند
این مسافه را کریج در حالتی طی کرد که در گوشه در عرشه قایق دراز کشیده بود و به شرشر لایتنای امواج دریا گوش میداد تمام آرزویش در ین خلاصه میشد که دایتون یلیز آنمرد غول بیکروسیه دلی که پدر خوانده اش را به آنروز بدافکنده بود ، جزیره را ترک نکرده باشد . این آرزو را همینکه به مینوس رسید و بانگا هش در میان تاریکی ، سواحل جزیره ، شاتوی بزرگ و درختانی کاج را جستجو نمود ، در خود احساس کرد.

کریج البته خودش را که بیرون آورده بود. در یک خریطه بزرگ پلاستیکی چاپجا کرد و بعد در تاریکی خود را به آب افکند و با لباس شمای تیره رنگش آرام آرام بسوی جزیره پیش رفت و اندکی بعد در ساحل بود. از میان خریطه پلاستیکی دستمال سپیدی را بیرون آورد . خود را کامل خشک کرد .

لباسهایش را پوشید و کارد بزرگ پوئر آلمانی را نیز با خود برداشت و بسوی تاریکی های جزیره گامزن شد . در دست او یک چراغ برق دستی خاصه رهنان شبانه جلب توجه میکرد . با دقت و احتیاط طی که خاصه او بود سیم اعلام خطر را جستجو کرد

بود ، بالحنی امرانه گفت :

تمام چیز را بمن توضیح خواهی داد. یا هم اکنون یا در لحظه بعدی اما همه چیز را باید بگوئی

درینموقع سپیرو دگر باره بعمله پرداخت ولی گریج او را بدیوار فشاردو مشت دیگری روی دماغ پردردش فرو گولت. اینبار سپیرو چنان بیحال بزمین افتاد که گویی دیگر بر نخواهد خاست.

گریج صراحی را گرفته آب آنرا بروی او خالی کرد و همینکه سپیرو چشم گشوداو را از زمین بلند کرده کنار آئینه دیواری برد و گفت :

نگاه کن برای آخرین مرتبه یکبار به خود نگاه کن . بین از چهره جذاب و جالبیت چه باقی مانده است . بقیه را هم درهم می شکم آنوقت چه کسی بتو علاقه مند خواهد شد ؟

سپیرو بدون اینکه صدای خود را بشکشد تصویر خودش را در آئینه می تگرست وقتی برگشت گریج از جانه او بالا کرده بصورتش دقیق شد و بعد به آنسوی اتاق پر تابش کرد و مردك ناله گنان گفت :

چیزی برای گفتن ندارم .

تو بهتر میدانی که ما هنوز در اول کار هستیم . بگو زود باش شما اینجا بچه کاری مشغول بو دید ؟

از خانه مستر دا یتون بیلزنگهداری می کنیم .

با تلفنک های اتو ما تیک ؟

مستر دا یتون بیلز دشمنان زیساد دارد .

مثل من . خوب توضیح بده این مرد چکاره است ؟

لازم نیست مصروفیت جدا گانه داشته باشی . بقدر کافی ثروت مند است .

گریج دو باره به او نزدیک شد و در حالیکه با نوک انگو شستش به بین مجروح او فشاره می آورد ، امر داد ؟

خوب ، حالا یک کمی ازان د خنجر حرف بزن .

سپیرو ، راجع به خانما چیز های زیادی میدانست . راجع به آن خواستد ابراز نظر کند ولی متصرف شد و توضیح داد که دخترک از لحظه ی که وارد قصر شده ، مستردایتون شب و روز از او مراقبت میکردند است . همچنان او معلومات داد که درین مدت مستر دایتون سعی می نموده تا بسوی آداب نشست و برخاست سخن گفتن لباس پوشیدن ، راه رفتن و سایر مشخصات یک دختر در باری را بیاموزد . میخواست تمام معنی یک برنس از او بوجود بیاورد . چرا این کارها را میکرد ؟

نمیدانم ولی مستر دایتون اینطور می خواست .

در حالیکه بزبان رومی حرف می زدند بازم سپیرو از تلفظ کلمه مستر خود داری نمی توانست . گریج بالحن سردی سوال کرد :

میخواهی دماغت را مثل سایر بخشهای چهره ات مسطح کنم ؟

سوگند می خورم دانستیهای من بیشتر ازین نیست . ایشا راهم اگر بداند بتو گفته ام ، خواهم گشت ..

چیزی نمانده بود پدر مراهم بکشد پیرمرد دلیر و محبوب مرا . در هر حال بگو ببینم برای چه به مستر دایتون تو گری میکنی ؟

بول خوب میدهد و هم بخاطر اینکه از او می ترسم .

چرا ؟

فراز کردن از دست او دشوار است کسی می تواند از او پنهان شود .

این را فراموش مکن . اگر بدست او بفتی تراهم میکشد .

آری اگر بتواند بمن دست بپاید ، بعد بار دیگر رای تعجیز سپیرو آماده شد سپیرو بادرک این موضوع بلبل وار بحرف در آمد و بسیاری از چیزها را که از نظر گریج مطلوب و مهم بود ، بیان کرد . معلوم شد دایتون بلیز از سه ماه به اینسودر جزیره اقامت داشته ، سپیرو و رفیقش را رئیس یکی از دسته های آدمکشان رومی ، از لاس انجلس امریکا بدانجا فرستاده سپیرو گفت این رئیس که کارش فا جاق مواد مخدره است ازدایتون بقدریکه سپیرو می ترسد ، هراس دارد ، سپیرو گفت که ملی اینمست دو سه ماه جز پاسداری در منزل دایتون کار دیگری نمیکرده ولی وجود آنان موجب خوف و وحشت اهالی جزیره شده است . مهمترین کاری که آنها کرده اند «سپیرو و دوستش» این بوده که گریج را گوشمالی دهند . معاش آنان هفته یی پنجاه دالر است و فلها از چنین شغلی متنفر اند .

همچنان ازین جزیره کوچک متنفر بودند . از اهالی جزیره و حتی ازین قصری که دران انجام وظیفه میکردند . زیباییها و سرگرمیهای لاس انجلس یک لحظه از پیش چشم شان دور نبوده و نجات خود را ازین جزیره ، روز شماری میکردند . تا وقتی دایتون بلیز اینجا بود آنها در خوف و وحشت بسر می برده اند بدون آنکه در اوایل بدانند علت این خوف چیست ؟ هر چند اینکه دایتون بلیز نیست تا حدی راحتد ولی آن خوف مرموز کاملا دست از سر شان بر نداشته است سپیرو خاموش شد ولی هنوز هم در حالت ترس و تگرانی بود .

گریج پرسید : شنیده ام اینجا زندانها و شکنجه خانه های خاصی هم وجود دارد راه بیقت آنها را بمن نشان بده .

انجا چیزی برای دیدن نخواهی یافت . من می خواهم ببینم . فهمیدی ؟

این را گفته کار د بزرگ خود را بعلامت تهدید از بغل بیرون آورد ، سپیرو سر بریزر افکند و گفت :

بسیار خوب اما اجازه بدهید قبل از چیزی بیوشم

گریج گفت :

نه ..

زیرا فکر میکرد که باین ترتیب یکمردبرهنه مطیع تر و آرامتر خواهد بود سپیرو نگاه می کرد به چهره تیره گریج افکنده گفت :

بسیار خوب . هرطور میل شماست .

سپیرو پیش افتاد . از زین های سنگی کم عرض پائین رفتند در بزرگ آهن کوبی شده ایرا باز گردند و رسیدند بجایی که هم دیو بود و هم یکنوع زندان شماره شده می توانست . در اطراف این اتاق در بیهای کوچک آهنی که شکل زندان انفرادی داشت ، جلب توجه میکرد . در یکی از گوشه های اتاق در کوچک فلزی نظر گریج را گرفت که به خلاف سایر درها و پنجره ها کاملا جدید و براق بود خیلی به در صندوق سیف شباهت داشت گریج بدانشو رفته و بالحن امرانه به سپیرو گفت «این را باز کن :

سپیرو گفت : بسته نیست . نگاه کن .

سپس از حلقه در گرفته باتمام قوتی که داشت بسوی خود کشید تا کم کم و پائانی باز گردید . در یک لحظه سپیرو مانند برق سردون آن برده کارد بزرگی را گرفت و بسوی گریج حمله کرد . گریج فوراً به یکطرف جسته با کارد خود ضربت شدیدی به بدن عریان سپیرو وارد کرد ولی سپیرو هنوز هم دست از حمله نکشیده بود گریج به یکطرف دور خورده و چنانکه از ستاورد آموخته بود حمله او را رد کرد و با دست چپ ضربت دیگری بر بازوی راست سپیرو که کارد را گرفته بود وارد آورد . سپیرو نعره زنان کارد را رها کرد و خود را بسوی گریج پرتاب نمود . گریج احساس کرد که کاردی که

در دست داشت بسوی خود کشید و دست دومین سپیرو فرو رفته است . سپیرو لحظه یی بعد بزمین فرو افتاد و چشمانش بسقف خیره ماند آخرین حرفی هم که از دهان او بیرون آمد این بود که «او ترا هم خواهد کشت» گریج نگاهی بسوی او افکند علی الرغم اینکه مرده بود جوانی ظریف و خوش اندام بنظر میرسید .

کارد خود را از سینه او بیرون آورد و بعد از آن که آنرا پاک کرد بسوی محفظه کیسه مانند پیش رفت .

دیوار ها ، سقف و قسمت تحتانی این کیسه از یکدوره دبل سرب پوشیده بودند وقت گریج دانست که سپیرو چرا در گشودن آن ، آنهمه قوت بخرج داده بود . در بین آن بجز یک جعبه جبر که محتویات آنرا بعضی اشیای معدنی تشکیل میداد ، چیز دیگری وجود نداشت . وقتی با دست خود آنرا گرفت جعبه حتی از جاکرت نکند . آنگاه گریج با هر دودست چنانکه در اوایل جوانی به وزنه برداری می پرداخت ، جعبه را بالا کرده روی زمین اتاق قرار داد . در جعبه نیز از سرب ساخته شده بود وقتی آنرا گشود در میان آن یک پارچه کوچک سیرا میک یافت یک چیز سبک و قدیمی بود که به اشکال جیو متریک مشابهت داشت قطی را با خود گرفت و از آن زیر زمین زندان مانند بیرون آمد ، سربلندی های ساحل را خیلی بزرگمت پائین رفت . از موقعی که الیاس راترک گفته بود تقریباً نیم ساعت می گذشت کار زیادی در پیش داشت و چهل دقیقه بعد دوباره در کنار قایق الیاس که در فضای کشاده دریا انتظار او را می کشیده بود موتور های قایق برای آنکه زودتر از جزیره دور شوند ، دیوانه وار بکار آغاز کرد . گریج والیاس چشمه ان خود را به اعماق تاریکی ها دوخته منتظر حصاد نه بود ند که ناگهان در ساحل یک انفجار کسوچک سرخونگ دیده شد ، همه جا را روشن کرد و متعاقب آن چندین فشفشه هوایی فیر گردید و به هم انفجاری بزرگ رخداد که تا

قلب آسمان دود و آتش آن بالا رفت . گریج گفت : این جبه خانه شان بود . الیاس پرسید : آیا این انفجار همان قایق های جنگی است و آیا همین است بهترین نوع انتقامی که گفته بودی از او خواهی گرفت ؟

گریج بسوی او دیده جواب داد :

انتقام گفتی ؟ نه هنوز زیراً مو قعی من بجزیره رسیدم که دایتون بلیز قبلاً آنجا را ترک گفته بود سپیرو هم در اثر اشتباه خودش بقتل رسید .

آری خودش سبب قتل خودش شد چه وقتی دید تلاشش برای قتل رساندن من به ثمری نرسید ، خود را روی کارد من پرتاب کرد و بقتل رسید .

ستدین صورت بدست خالی بر گشتی . فقط همان جبه سربی و دیگر هیچ .

آری ، دو حال همه غنیمت من همان جعبه است .

الیاس نا راحت شد ولی چیز دیگری نگفت میدانست گریج ازان انگلیسهای راز داری است که بزودی حرف دل خود را بیرون نمیدهد . وقتی بغاصله ده میل از جزیره دور شدند ، بادبانها را برای گرفتن سرعت بیشتر گشودند .

فردای آنوقت به اندراکی بر می گشتند ، ستاورود ساحل چشم براه شان بود . یکی از قایقران اندراکی موقع شب انفجار را دیده و به بستر سرافینو حکایت کرده بود . اینک ستاورو بادیدگان منتظر می خواست گریج جریانرا توضیح کند اما گریج به خونسردی گفت :

من چه میدانم . وقتی دایتون بلیز از آنجا رفته سایه نقراتش کافیه را بیش از حد لزوم باخته اند شاید موقعی که نزدیک تا نسکی قایقهای جنگی شان بودند ، از بی احتیاطی سگرت کشیده و این حادثه را بار آورده باشند . شاید مرده باند ، آری ؟

در حال خودت گفتی که انفجار خیلی بقیه در صفحه ۵۷



یادی از رافایل شرقی (کمال)

و شاگردان

در حوزه هنری خویش گردمی آورد و پس از تشخیص استعداد و قابلیت هر يك، زمینه برای شگفتن گلهای استعدادشان مهیای ساخت، شرایط و وسایل لازم ایجاد و کار را فراهم می آورد و مهمتر از همه اینکه اسرار رموز فن سحر آمیز خویش را از آنان پنهان نداشت و آنچه را که در جریان زندگی آموخته بود بیدریغ در اختیار آنان می گذاشت.

کمال الدین بهزاد بصفت استاد چیره دست، با صفات عالی و گزیده انسانی شهرت داشت مردی خوش قلب و سخاوتمند و هنرمندی ژرف بین و خردمند بود از فن زدگری عمیقاً اطلاع داشت و می توانست ارزش انواع زر و جواهر گرانبها را دقیقاً تعیین نماید. او به تمایلات شخصی و خصوصیت های ویژه شاگردانش پی می برد و با رعایت آن همراه آنان رویه میکرد.

برای يك استاد این يك موفقیت بزرگ خواهد بود که بتواند شاگردان خردمند، فداکار و از صمیم قلب دوستدار علم و هنر تربیه کند و بکمال رساند. هرگاه استادی، قلبی فراخ، روح بزرگ و مملو از

صمیمیت داشته، دارای وسعت نظر عاری از بغل و حسد و درعین زمان دانا و زیرک باشد، نخست استعداد های بالنده جوان را سوی خود جلب

میکند و بلا وقفه در تربیه آنان صرف مساعی میکند و بسوی افقهای جدید دانش و هنر راه می نماید و بزوایای مجهول و کشف نشده آن رهبری میکند. فقط در همین صورتی شاگردان می توانند بمقام استاد نزدیک شوند و آنچه را که قدرت و ژوندون

تعداد رسامان، نقاشان و بنا توریستان معروفی که از کمال احترام بهزاد را بلقب (استاد) یاد میکردند و مستقیماً از آموزشهای وی بهره مند گردیده و یا در زمره شاگردان شاگردانش قرار داشته و با پیروی از اسلوب وی به کار ایجاد و آفرینش پرداخته اند، خیلی زیاد است.

آنانیکه با زندگی و آثار بهزاد وسیعاً آشنا شده و راجع به وی و آثار وی صاحب نظر اند، معتقدند که بهزاد در مورد آینده کاری که خود آغازش کرده بود، سخت عشق و علاقه داشت و به نحو پیگیر و خستگی ناپذیر، قدرت و استعداد خویش را درین طریق بکار می برد، رنج میکشید و در هر نقطه کشور های شرقی در جستجوی استعداد های جوان و بالیده برآمده آنها را

کمال الدین بهزاد در دوران حیات خود در هرات و تبریز روزگار بس فیض بخش و پرب ثمری را گذراند و گنجینه فرهنگ جهان را به دست آورد.

و تکامل فرهنگ و هنر شرق نقش فنا ناپذیری از خود بجا گذاشت. این يك حقیقت مسلم است که خدمات ارزنده و عالم شمول بهزاد در تاریخ فرهنگ و هنر، محدود باین ساحه نیست.

او در جریان حیات طو لانی پر از ایجاد و ابتکار خود، ضمن ایجاد شاهکار های هنری، مکتب هنری بزرگی را پی ریزی کرد که با خصوصیات عالی، دقت و ظرافت نری خویش ممتاز است.

تا کنون دانشمندان و هنرشناسان شرق و غرب در مورد بهزاد و به خصوص در مورد شاگردان وی معلومات محدود و پراکنده ای در اختیار دارند.

کمال الدین بهزاد (۱۴۵۵ - ۱۵۳۴ م) در دوران حیات خود چه در هرات و چه در تبریز روزگار بس فیض بخش و پرب ثمری را گذراند و گنجینه فرهنگ جهانی را با دست آورد های گرانمایه هنری خویش غنا بخشید و بدین سان در راه رشد



الدین بهزاد

ان هنر آفرین او

حیات استاد اجازه انجامش رانداه زوال ناپذیر است. بهزاد پیشاهنگ بانجام رسانند. بدین سان دانش و تمثال برجسته استادانی است هنر هیچگاه راه زوال نمی پوید و که هیچگاه نام و شهرت شان زوال سلسله ایجاد و ابداع آثار نفیس نمی پذیرد. هنری قطع نمی گردد. يك ضرب المثل شرقی میگوید (استاد حقیقی و بعد از آن نیز شاگردان بهزاد در



مراسم دفن اسکندر

هرات، تبریز، بخارا، سمرقند، شیراز، اصفهان، هندوستان و دیگر شهرهایی بزرگ شرق مصروف کار و فعالیت بودند.

طوری که از منابع معلوم میشود، روی یک تعداد مینا توها، بهزاد یکجا با شاگردان خود کار کرده است:

بعضا بهزاد طرح برخی تابلوها را خود میریخت و یا کار تزیین و آرایش خودش آنها را بانجام می رسانید و سپس در دستر سس شاگردانش قرار میداد و شاگردان تحت رهنمایی استاد خود، اثر مورد نظر را تکمیل میکردند.

برخی از نقاشان که پس از بهزاد می زیستند، در ذیل تابلوها یا که رسم می نمودند، نام بهزاد را می نوشتند، آنها این کار را یا بخاطر احترام عمیقی که نسبت به استاد داشتند و یا بخاطر گر می بازار متاع خود بلند بردن ارزش



بهرام در کاخ آبی

آشور و میخاک



پیرزاده

مترجم: لیرومند

از: جری جاکوبسن

بیمه جاب

وطالع او آنقدر در بازی با ماشین اتومات بد بود و چنان می نمود که یک جنایتکار در صورت استعمال از جنایتکاری در یک بانک و طبقه مشاوریت نظارت را واکدار شوند. هالپر پس از جرت مختصر موافقتش را اعلان کرد: «اوکی، آن اطلاعات پردازش دایگو» من می شنوم!»

هیدیکر خودش را بطرف هالپر خم کرده پرسید: «اگر من بتو ضمانت کنم که از نهیم طبقه زندان شهر صحیح و سالم بیرون بیادیم، همانطوریکه آدم از شیردهن آب می آورد، توجه خواهی گفت؟»

«من خواهم گفت که تو لابد در آفتاب داغ مدت طولانی نشسته و مغزت بجوش آمده است.» هالپر غمگین گمان به صحبتش ادامه داد: «من درین هوای زندگی کرده ام.»

صرف دوجیز که وارد آنجا می شوند میتوانند از آنجا بیرون هم بیایند: اجساد و هزار پایها هیدیکر باتمسخر جواب داد:

«مثل آن پسر که برای دزدی از مقناطیس میخواست استفاده کند، فکر میکنی: شباهت حرف گوش میدهد، اما چیزی را نمی شنوید.»

من بشما میگویم که من را می داری بیرون آوردن شما از زندان ضمانت می کنم.»

«من به حرفهایت گوش داده ام و هم تمام سخنهایت را می شنوم.» اما من چون باور ندارم.» بنا بر این خوشبختی هم نیستیم.»

تو یک طریقه راستجیده ای که چطور آدم می تواند از آن محبس پرواز کرده موفق به فرار شود همینطور نیست؟ زیرا از نهیم طبقه غیراز پرواز کردن دگر راهی برای فرار وجود ندارد.»

هیدیکر اظهار داشت: «اینهم یک راه نجات است.» اما راهی نیست که من در نظر دارم.» راه نجاتی که من پیشبینی کرده ام بسیار ساده تر از آنست.»

«و غالباً قیمت استفاده از آن هم زیاد میباشد، چطور؟»

هیدیکر جواب داد: «درین دنیا هر چیز ارزش خودش را دارد. من باید نان بخورم مثل این مردگر که در پهلوی من نشسته است.» اما آنچه را می فروشم فی الواقع برای خریدار آن ارزش غیر از ارزش عادی دارد.»

«و ارزش آن چقدر خواهد بود؟»

«برایتو عین قیمتی را دارم که برای دگران خواهد داشت.» نخست یک قیمت ابتدایی بالغ بر دویصد دلار باید پسردادی. باین پول نقشه آترا میخری.» سپس هر هفته یک قسط ده دالری، تا زمانی خواهی پرداخت که بخواهی به زندان نوری. این بیمه بسیار به بیمه حوادث شبیه میباشد. توحق الاشتراك بیمه را تا زمانی می پردازی که یک حادثه رخ نداده است.» و اگر به پرداخت وجه بیمه مایل نباشی، در آنصورت قرار داد فسخ میشود.»

این وجه بیمه که از تو مطالبه میکنم مبلغ ناچیز است و بلکه برای تودارای مفاد میباشد. نخست یک نفر دگر ریسک عمل در از طرف تو متقبل میگردد و این کار را می کنم دودگر اینکه تو تضمین احتیاطی برای حالت خاصی بدست می آوری که آن عبارت از: گرفتار شدن تو بدست پولیس و محکومیت تو برای مرتبه سوم از طرف قانون باشد.» تو بقیه در صفحه ۵۷

«هیچکس نمیتواند چنین پیشبینی را بکند.»

هیدیکر، آن مرد آواره که بوی گندیده میداد بالحن مسخره، آمیز یک معامله گر بزرگ در جواب اظهار داشت: «من این کار را می کنم.» این سرمایه منست.» وسیله جلب مشتری و بالاخره شغل منست.» من باخت و احتمالاً فرد دگران را می توانم پیشبینی کنم.» من اشتباهات شانرا قبلاً محاسبه مینمایم.» عین عمل را میخواستیم با آن پسر که با خود مقناطیس آورده بود انجام دهم.» اما او نخواست.» به حرفهای من توجه کند و همین بی اعتنائی سبب شد که اکنون یک نمره طولی را پیش سینه اش ببندند.» یک نمره خصوصی که تادم مرگ از او جدا نخواهد شد.»

هالپر گفت: «تصور میکنم معامله ترا فهمیده باشم.» هالپر پس اظهار این جمله سکه پولی را در دزد ماشین انداخته اضافه نمود: «تو دگر برابر دریافت پول بمن یک تضمین معین میدهی و آن حفظ جان من میباشد.» تو مرا از رفتن به زندان حفاظت خواهی کرد. اما خودت از صحنه بازی متاسفانه اغلب اوقات طوری بدور میمانی که مردم در آنای جنگ از شرکت بیمه حیات پول می ستانند ولی بعد از پرداخت آن بدور میمانند.»

توپول میگری به مثل آن مردمی که از بیمه حیات در آنزمان پول می گرفتند و دو باره کمتر قادر به پرداخت پول گرفتگی میشدند.» البته هر تیر به هدف نمیرود.»

و اگر بدهی انا بت کند، او دگر بدشنامی می آورده باشد.» سیستم تو همین طور است که گفتی چطور؟»

«حس میزد که چنین مطلبی را عنوان خواهی کرد.» عیناً همانطوری که آن پسر با مقناطیس به ماشین نمره ۱۲ دستبرد زد.»

«من صرف می بینم که تو سعی مینمایی یک سیستم فریبکارانه و این تلقین کنی.» همانطوری که مردم مفاد عمده مرگ حتمی را می فروشند.» چنین چیزی اصلاً وجود ندارد.»

بنابراین به آنسوی خیابان بروود و آنجا باخت خود را آزمایش کن.»

هیدیکر در جواب اظهار کرد: خوب است. اما من جنگ نمیگویم، بلکه اطلاعات پردازشی در اختیار تو میگذارم.» مفت و رایگان این کار را برایتو انجام میدهم.» گرفتن دست یافتن به آن صرف وقت و وقت میخواهد.» آنقدر وقت که برای فهم آن لازم میباشد.»

هالپر برای امروز دگر کاری نداشت.

سالی هم او را نمی شناخت و نمیدانست که این موش صحرایی دفعتاً از کجا پیدا شد. در آن روز که سالی در سالون بیگ گینگ اکران مقابل یک ماشین قمار ایستاده بود، هیدیکر دفعتاً از پشت سوش پیدا شد. او خودش را به روی شانه های سالی طوری خم کرده به ماشین میدید مثل آنکه جاکتی به روی شانه های کسی چسبیده باشد. سالی ازین حرکت او بیختم آمد، زیرا سه مرتبه از دست هیدیکر سه یک دالری را که باید می برد، باخته بود. سالی به ناچار برگشته به این مرد آواره اظهار کرد که اگر زودتر از آنجا نرود، او را به فرق از کلکین سالون به بیرون خواهد افکند.»

اما هیدیکر جواب داد: «سرزمین آزاد است. کسانی که دو مرتبه پیهم می بازند اینجا میکنند که پیش از بیرون انداختن دیکری دوبار هم به دقت با خود بیندیشند.» هفته قبل یک آوباش را در اینجا دیدم که مثل تو پیش آمد میکرد.» عیناً مثل تو و مرتبه به محس رفتی بود، یک جوان بسیار بی عقل بنظر آمد. او با خود مقناطیس آورده سعی مینمود که از ماشین اتومات نمبر ۱۲ پول بدزدد. اما طوریکه تو هم می بینی هنوز ماشین اتومات نمبر ۱۲ اینجا هست.» اما آن پسر احق با سابقه او دگر بار جنایت دگر وجود ندارد.»

هالپر زیر لب اظهار داشت: «پس تو میدانی که من دو مرتبه قبلاً محکوم به جزا شده ام.» هالپر در حالیکه حرف می زد، پنجمین گلوله خود را بدقت دیده و ها کرد. گلوله به سیم نمبر ۲ خورد مسیر خود را تغییر داد. طبقاً او به نمبر ضرورت داشت و آنگاه به حرفش ادامه داد: «خوب، و حال هیدیکر در جوابش اظهار نمود: و این حالتی است که من برای بدترین دشمن خود هم نمیخواهم. تلاش بپهوده کردی.» عرق و خون همزمان ریختی.» اینکه کسی متوجه شد یا خیر، اما تو مبلغ ناچیزی را از دخل ماشین برداشتی خوب هر انسان برای ادامه زندگی به پول ضرورت دارد.»

«دفعه دگر اینقدر احق نخواهم شد که کسی مشت مرا باز کند.»

«کی میخواهد به جنگ قانون بیفتد؟» چه کسی ممکن است اینقدر احق شود. شاید مردی که با خانم و اولاد اخیر هفته را در خارج از شهر به مسافرت برود و با یک لاری در سر چهارراه تصادم کند؟ یا کی اینقدر احق خواهد شد که خشت پخته ابراه هوا بلند انداخته سرش را زیر آن بگیرد؟

هالپر زیر لب گفت:

این داستان جالب را در دوشماره بخوانید

پیش از آنکه «سالی» به طبقه دوم بالا برود هر چه با خود داشت، از نزدش گرفتند. از قبیل کمر بند، ساعت بندستی، یکس جیبی و حتی بندهای بوتش را هم باز کردند. توون ماندویل به گوشه میز تکیه داده بارضایت خاطر ی بر جریان تلاشی نظارت می کرد. باتیمس عریض و لجه مخصوص که بین جنایتکاران و پولیسان حرفی معمول بود، خطاب به سالی گفت: هر جنایتکاری که برای سومین بار بچنگ قانون بیفتد و از طرف مقامات امنیتی دستگیر بشود، هرگز نشستن در زندان به شیرینی شباه نخواهد بود.»

سالی مرتکب اشتباهی شد. در هر امری از زندگی باید بیاری بخت قسم پیش نهاد. اما بخت و طالع از سالی روگردان بود، زیرا درست پس از دستبرد زدن به گوشه پناهنده شده که مستقیماً به آغوش ماندویل افتید، درست مثل طفل گمشده ی که به آغوش پدر برود. ماندویل حق داشت که شکم سیر بخندد. بخت با او یاری کرده بود. چنانچه میباید در هر تغلی به یاری بخت و سازگاری طالع امیدوار باشد.

ماندویل بالحن مستیزانه اظهار داشت: «سالی این مرتبه مدت بسیار بسیار طولانی با ما خداحافظی میکند.» ماندویل در حالیکه انگشتها یش را بصورت شوخی آمیز بعنوان خداحافظی تا سرابروهایش بالا برد، به صحبتش ادامه داد: «سالی! رفتن به زندان برای سومین بار، دگر بازگشت ندارد، زیرا حق آزادی فرد بنام حفظ امنیت عامه برای همیشه سلب میشود و هیچکس در مرتبه سوم رفتن به محبس به زندانی نمیگوید: زندگی خوش برایت می خواهم.»

سالی هالپر نگاه تمسخر آمیزی بصورت ماندویل انداخته به چشمهای او که هنوز پست انگشتهای چاق و پرگوشی که بعنوان خداحافظی پسرابروها قرار داده بود، خیره تگرست. اگر توون ماندویل میدانست که «هیدیکر» دست اندر کار سالی باشد، لحن استیزا آمیزش را تغییر میداد. اما او که موجه این مطلب بود. هیچکس هیدیکر را نمی شناخت، هید که با چشمهای لقی، موهای ساختگی و بوی بد که شباهت به بوی گندنه داشت، مرد وحشتناک و آواره بود.

نسیم

من کیم؟ سر بسر فانی عشق
موج دریای تو فانی عشق

من کیم؟ شمع پروانه سوزی
خوشتن سوز و بیگانه سوزی

من کیم؟ آن نسیم سحرگاه
عشق را گشته ام قاصد راه

بر رخ دشت و صحرا وزیدم
دست مهر و محبت کشیدم

که بمعشوق گویم سلا می
من نیم عشق را جز غلامی

خاک راحت نبودم؟ که بودم
سوخست از قهر توفان و بودم

نیست پر تا گشایم بسویت
نیست چمنی که بینم برویت

ای عجب زنده دیگر چرایم؟
«مصفا»

جان و دل کرده قربانی عشق
عشق بد مبداء و منتهایم

شمع جان سوز و جانانه سوزی
کز همه عمر یک شب بیایم

کز دل عاشقان هستم آگاه
قاصدی غیر او را نشایم

من بهر کوهسار ی رسیدم
من نسیم، نسیم صیایم

گاه زی عشق آدم پیا می
جز بر آن آستان سر نشایم

سر بیایت نسودم؟ که سودم
بیش میسند چندین جفا میم

نیست پیکری که آید بکویت
نیست چمنی که بینم برویت

ای عجب زنده دیگر چرایم؟
«مصفا»



زیر نظر: گل احمد ادیب

رؤیا

خاموش در کنار بخاری نشسته ام
در انتظار او
رقصید به پیش دیده بی نور من همی
اندام شعله های طلایی و بیقرار

بر شیشه های پنجره باران نیمه شب
انگشت می زند
از دور در میان سیاهی و تیرگی
یکجفتد بینوا
فریاد میکند

ناگاه در سکوت غم انگیز و مرگبار
از بین را هرو
آمد صدای خش خش پیراهنی بگوش
یک لحظه بعد در
آهسته باز شد

آن سیمین فرشته من گشت آشکار
پایش برهنه بود
دوگوش هم بدست
لبخند بر لبش
چشمان سحرکار و سیاهش پراز خمار

در پرتو چراغ تن مرمین او
در زیر پیرهن
آن تکه شفاف

چون پیکر مجسمه های الهه ها
میکرد جلوه دنگه برق خیزمن
بیدار می نمود هوسهای خفته را
برخاستم ز جای
تا بگریزم پیر
لیکن ز بخت بد
یکقطره چکک

بر جبهه ام فتاد و بجستم ز رخ خواب
دیدم که نیست جز خودم و سایه ام کسی
«محمود فارانی»

اگر...

...و اگر بگویی بازگشت، باوجه بگویم؟
- بگو که تادم مرگ در انتظار او بودم - و اگر مرا شناسد و باز از من چیز های
نازه بپرسد ...؟
- با او حرف بزن، مثل خواهر درد دل کن، شاید در دل خود رنج میبرد و سوراخ
همدردی میگیرد.
- و اگر بپرسد که تو کجا هستی، باو چه جواب بدهم؟
- این حلقه طلای مراد بوده، اما هیچ پاسخی مگوی.
- ... و اگر سوال کند که چرا تا لاخر خالی و خاموشی است؟
- چراغ خاموش و درگشوده را بدو نشان بده - بگو که من لبخند بر لب داشتم
می ترسم اگر چنین نگویی او اشک در دیده بیاورد.
«مورس مترلینگ»



باغبانی شاعر

کار عمر و زندگی پایان گرفت
کار من پایان نمی گیرد هنوز
آخرین روز جوانی مرد و رفت
عشق او در من نمیبرد هنوز

فهر کردم چند که با گلک خوش
گفتم این یاد آور یار منست
گردل ازین برگم برگیده ام
دل از آن یاری که او مار منست

روی گرداندم ز شعر و شاعری
باغبانی کردم و گل کاشتم
در چمن عارنج بر دم روز و شب
نرگس و مینا و سنبل کاشتم

گرچه در آن روزها هم خیره بود
بروخ من دیده بیداد او
لیک می گفتم چونکها بشکفت
میبرد از خاطر من یاد او

کم کمک ابر زمستانی گذشت
وقت ناز نرگس بیمار شد
غنچه های نرگس شهبلا شکفت
دیدم ای افسوس چشم یار شد

موی او بود آنچه بر دم رنج او
ای عجب کان شاخه سنبل نبود
چشم او بود آنکه خورد از خون من
شاخه های نرگس پر گل نبود

وای من دیوانه ام، دیوانه ام
دوستان گیرید و زنجیر کنید
بینش هرجا و سیر از او نیم
مرگ اگر سیرم کند سیرم کنید
«دکتر حمیدی»

آشنا با پیکانه

نوشته: روستا باختری

- آها لاله عبدل بقال، اما دانش نیامده که
لاله عبدل بقال را دیده باشد.
مرد سوالی به ذهنت گذشت :
- شما خبر نداشتید؟
- از چه ؟
- که امروز جنازه را می برند؟
- چینی گفت :
- نه! اما زود حرف خودش را تصحیح
کرد و گفت :

- چرا چرا خبر داشتم، خیرم کرد.
ولی نگفت چه کسی خبرش کرده است.
چینی ساکت شد و نگاه مرد جوان روی صورت
لاغر و استخوانی و چشمان اشک آلود لاله عبدل
لفزید که خودش را به جنازه زنش نزدیک
کرده بود. انگار میخواست با او حرف بزند.
شانه اش را به چار پای چسبانده بود
و سرش را به یک سو کج کرده بود.
بالا پوش کپته و رنگ رو رفته لاله عبدل
قدش را بلند تر نشان میداد و پاچه های

- لاله عبدل ؟ چکاره است؟
مرد جوان کمی تعجب کرد:
- شوی همین زن دکان بقالی دارد دکان
نیست، یک چیزی است بنام دکان.

مردی که دعا خوانده بودند بازه دستپایش
را در آستین چین فرو برد و قیافه اش حالت
انتظار را از سر گرفت و لبانش که دعای
خاموشی را زمزمه میکرد از حرکت باز ماند .
ناگهان ، در حویلی صدای خشکی کرد
و اول باها وبعد تره دومرد نمایان شدو
دستشان چهارپایی کپته را چسبیده بود و
سنگینی آن روی شانه های شان فشار می
آورد .

چینی باور نکردنی بی بین مردها افتاد
و پیکانه تنگ کوچک شانه هایشانرا درهم
فشرد .

مرد چینی دستهای آزاد شده اش را مثل
دیگران بطرف چهار پایایی دراز کرد و
دعایش را از سر گرفت دعا ییکه
در شیون و زاری زنان و کودکانیکه
دنبال مرده تاسر پوشیده آمده بودند هم شد .
مرد عینکی دستش به چهار پایایی نرسید
امادعوض نگاهش تمام محوطه سرپوشیده را
دور زد و روی صورت یک یک زنایکه اشک
روی گونه هایشان میغلطید نشست .

زنی گوشه چادرش را بلند کرد و زدن دیگر
بسرعت عقب رفت و پیر زنی غرغر مگر به
آلودی کرد:

«بیجا خجالت نمیکشد»

یکی صدا کرد:

«چرا نمیانید؟»

عینکی گفت :

«آدم»

و هنگامیکه قدم به باریکه روی برف
گذاشت و از سر پوشیده بیرون آمد سرش
روی تنه اش چرخید و یکبار دیگر نگاهش
صورت مرد و گونه های گل انداخته و اشک
آلود زنی را که گوشه چادرش را بلند کرده
بود از نظر گذراند و نفس بلندی کشید.

مرد ها با خط مستقیم و دراز دنبال چارپایی
پشت هم از کوچه باریک و طولانی میگذشتند
و مرد چینی جلو تر از همه گام بر میداشت
و گاهی نوا انگشتانش را به چار پایایی
می چسبانده.

برف آرام آرام فرود میامد و بارچه سیاهی
را که روی مرده کشید بودند سفید میکرد.
سکوت بود و آرامش ، آرامشی سخت
سبکین، تنها صدای پاهابود که که در برف
فرو میرفت و صدای نفسهای تند مردانیکه
سنگینی جنازه را روی دوش می کشیدند.
وقتی مرد جوان نزدیک چار پایایی رسید مرد
چینی تگاهی بصورتش کرد و باترید سوس
را جلو آورد و پرسید:

- جوان بود یا پیر؟

مرد جوان پرسید:

- کی ؟

چینی اشاره به جنازه کرد.

مرد جوان شانه اش را حرکتی داد:

- نمیدانم خودش که زیاد پیر نیست.

- کی ؟

- لاله عبدل .

نگاه استفهام آمیز چینی بصورت مردماند:

صبح بود، صبح سرد و گزنده و ببری
آسمان از ابرشیری رنگ پوشیده شده بود و
دانه های برف پیچ میخورد و میرقصید و سست
و بیحال روی زمین پهن میشد ، پهن روی
پامها ، روی کوچه ها و روی شکم بر آمده
دیوار ها .

زن دامن چادری اش را جمع کرد و از باریکه که
پامهای دیگران روی برف کوچیک انداخته بود،
بدنبال مرد جوانی به سر پوشیده آخر کوچه
رسید و با عجله از کنار عده ای که چشمان
خواب آلوده شانرا باو دوخته بودند گذشت
و وارد اولین خانه دست چپ شد .

مرد جوان کنار دیگران ، شانه اش را به
ستون چسبیده بدیوار تکیه داد و سرش را
با آرامی بطرف دوسه مردی که چهره گیود
شده شانرا بطرف او بر گردانده بودند ، خم
کرد و لبانش با حرکت نا محسوس بازو بسته
شد .

سکوت سبکین و ترس آوری زیر سر
پوشیده آخر کوچه بر این عده حکومت میکرد
و جرات حرف زدن را از آنها گرفته بود .
مرد جوان نیم رخ روی شانه راست
چرخید و صورت یک یک مردانی را که کنار
هم در طول دیوار ایستاده بودند از نظر
گذراند .

مرد اولی باریش ماش و برنج دم بودند
بی خودش شانه بشانه او ایستاده بود و
نواک بینی اش از سر ماسخی میزد .
مرد دومی سرش را پائین انداخته بود و
شف لنگی اش را دور گوشه پایش پیچانده
بود و لای انگشتان کبود شده از سر مایش
سکوت نیم سوخته چسبیده بود.

سومی و چهارمی سر در گوش هم کرده
بودند و آرام نجوا میکردند .
بقیه هیچ وضع مشخصی نسبت بدیگران
نداشتند و مثل اینکه خوششان منجمد شده باشد
بر جای میخ کوب شده بودند .

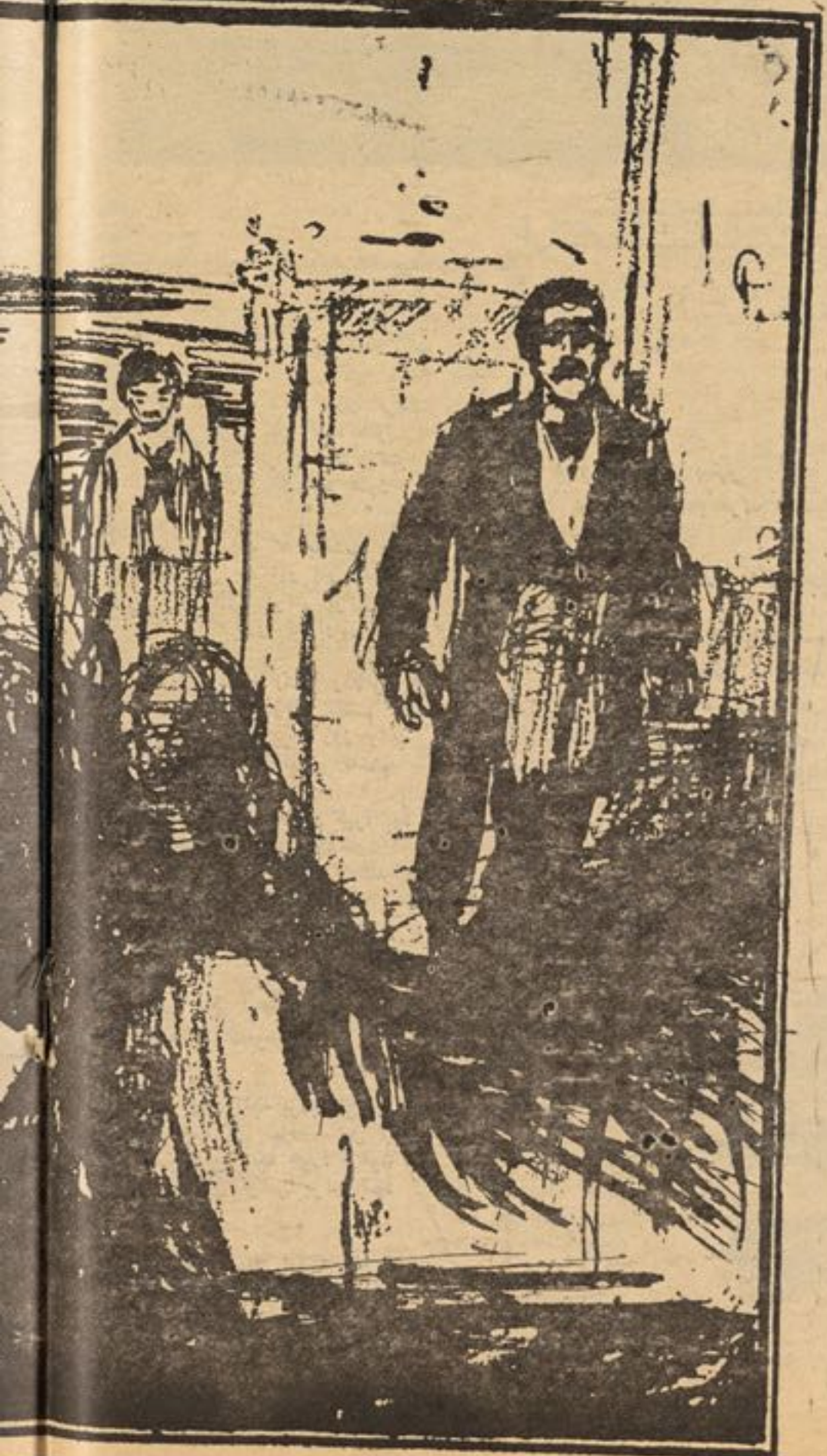
تنها یک نفر با عینک سفید ذره بینی مستقیما
نگاهش را بدر حویلی دوخته بود و بالا پوش
سره ای رنگش روی شکم برآمده اش بالا
و پائین میرفت .

در غریو مدھشی که از حویلی در داخل
سر پوشیده می پیچید ، ناله طولانی و ریشه
آورد یکن ، مثل زوزه گرمی که از قحطی
و گرسنگی روی برپا یخ زده باشد و آخرین
استمدادش سکوت صحرارا بشکند، مرد
هارا بحرکت در آورد، حرکتی نا محسوس
و دنج آورد .

مرد عینکی تنگ زمزمه کرد :

- مثل اینکه تمام شد.

هیچکس حرفی نزد تنها یک مرد که
چین تابند پاهایش را می پوشانده لبانش
را حرکت داد شاید میخواست دعا کند ولی
هیچکس چیزی نشنید تنها چاهه اش بود که
لرزش ریش پریشمش را بچشم دیگران زد.
حویلی هنوز از گرمی می جوشید و ناله هادر
هم و نامشخص در سر پوشیده بیرون حویلی
ملنین غم انگیزی داشت .



را خالی کند .

چینی خودش را با و نزدیک کرد و آرام دستش را روی شانه اش گذاشت .

لاله عبدل همه اینها را زیر چشمی میدید و دلش کمی تسکین می یافت اگر این جنازه از زنش نبود یا وقتی غیر از این وقت بود لبخند غرور آمیزی بر لبانش نقش می بست چون بالاخره عده ای بودند که او را دوست داشتند و غم او را غم خودشان میدانستند و برای زنش گریه میکردند ، این خیلی اهمیت داشت ، اهمیتش بیشتر از این جهت بود که لاله عبدل هرگز این مرد را ندیده بود و هیچ وقت او را نمی شناخت ولی مسلم بود که او لاله عبدل را می شناخت و گریه برای مرگ زنش گریه نمیکرد .

همین موضوع بود که غرور لاله عبدل را زیاد میکرد و دلش میخواست کاش همه رفقای مثل همین بیگانه بودند و برای او

تنبیان جرکی رنگش گل آلود شده بود و صدای شلب ، شلب ، گشپا یش با صدای قدمهای دیگران که روی برف فشار میآورد درهم میامیخت و سکوت ناراحت کننده تشییع کنندگان را برهم میزد .

کنار چینی مرد میان قدی ، دستمالش را بیرون آورد و اشک چشمانش را خشک کرد و بعد با صدای بلند بینی اش را گرفت . مرد جوان دستش روی شانه مرد چینی گذاشت و گفت :

- شما می شناسید ختیشت .

وقتی نگاهش به نگاه چینی خورد فهمید که سوال احمقانه کرده است ، با آرامی به دنبال حرفش اضافه کرد .

- حتما باید بشناسید !

مرد میان قد که بینی اش را گرفته بود دو باره صحنه اش را از سر گرفت مثل اینکه می خواست باهای های های گریه بکمر تبه عقده اش

دلسوزی میکردند .

مرد میان قد باتسلی مرد چینی آرام نگرفت و یکبار دیگر های هایش را بگوش تشییع کنندگان رساند و زیر چشمی نگاهش بصورت لاله عبدل انداخت .

لاله عبدل طاقش طاق شد .

این دیگر تحمل ناپذیر بود که رفقایش تا این حد غصه بخورند و او ساکت بماند نیم رخ بطرف مرد میان قد بر گشت و اشکش را بیدریغ پائین فرستاد .

چینی وسط این هر دو راه میرفت و هر دورا میدید فکرش را بکار انداخت تا لاله عبدل را ازین این دو مشخص کند ، گویا اینکه امکان داشت لاله عبدل غیر از این دو نفر باشد دستمالش را بیرون آورد و چشمالش را بالا کرد و لازم دید چند بار اینکار را بکند و گریه اش را بر رخ هردو بکشد کار بی ضرری که برای خوشحالی شوهر ، زن مرده لازم بود .

گورستان انباشته از برف مثل کفن مرده سفیدی میزد ، برآمدگی قبرها نامحسوس بود و گورستان یکدست و هموار بنظر می آمد . تنها یک گوشه گل سیاه رنگ زمینه گورستان را لکه دار کرده بود و زمین برای بلعیدن زن لاله عبدل دهن باز کرده بود .

تشییع کنندگان ، گرد این جاک نفرت انگیز زمین حلقه زدند و مرد چینی جلوتر از همه ایستاد و لبانش بی صدا باز بسته شد . لاله عبدل با قدم دراز و استخوانی اش کنار گور میلرزد و مرد میان قد اشکهایش را پاک میکرد .

لاله عبدل نمیخواست نگاهش را از قبر باز گیرد و در این آخرین لحظات از زنش غافل بماند .

چینی دستمالش را بر آورده بود و منتظر بود تا در برابر دیدگان لاله عبدل و مرد میان قد اشکهایش را خشک کند این آخرین فرصت برای انجام اینکار بی ضرر بود و بایستی شوهر زن مرده بداند که او گریه کرده است گریه بغاظر همدردی ، گریه بغاظر مرگ یک انسان .

چینی که فراموش کرده بود بایستی وظیفه دیگری نیز انجام بدهد ، صدای لرزان مردی او را بغود آورد و چینی خودش را بغاظر این اشتباه هرگز نبخشید ، صدای لرزانی که برای مرده دعا میکرد و طلب مغفرت مینمود تشییع کنندگان آرام و ساکت بدعا گوش کردند و دستهای کرخ شده از سر مایشان را بسوی آسمان بلند نمودند .

این آخرین قسمت مراسم بود و آخرین لحظاتی که زنده ها از قبرستان برمی گشتند و با جسد سرد و بی روح مرده و داع میگفتند . وقتی دعا پایان یافت ، تشییع کنندگان سر شانرا بطرف لاله عبدل و مرد میان قد که در کنارش ایستاده بود و با اشکهای فراوان خودش باوقوت قلب می بخشید خم کردند و تسلیت گفتند .

لبان هردو جنبید و زمزمه سنگ هردو به گوش رسید .

و این تشخیص لاله عبدل را برای مرد چینی مشکل کرد .

وقتی نگاه لاله عبدل تشییع کنندگان را دور زد یادش آمد که موضوع بزرگی را فراموش کرده است .

عده ای در سر های خشک و سوزنده گورستان میلرزدند چشم بدستهای لرزان و استخوانی لاله عبدل دوخته بودند .

لاله عبدل میخواست سرش را با نیسن بیندازد و این بدنهای لرزان و چشمالی منتظر را نادیده بگیرد ولی یادش آمد که زنش بغاظر اینکار هرگز او را نخواهد بخشید ، هرگز . وقتی دستش با صد افغانی تمام محتوی جیبش بیرون آمد راضی نشد که دو باره آنرا مخفی کند .

آرام بطرف مرد میان قد برگشت و پول را کف دستش گذاشت . مرد میان قد حق زد :

- نه نمیشود .

- بگیر همه منتظر اند ببین! چشمالی بپای بطرف ماست .

- نه .. من قبول نمیکنم :

لاله عبدل دیگر معطل نشد نگاه های خیره و بدنهای یخ زده اسقاط خوران تحملش را بریده بود پول را کف دست مرد میان قد گذاشت ، سرش را پائین انداخت و بسرعت از آنجا دور شد ، مطمئن بود که دوست نا شناخته برای شانمانی روح زنش از هیچ کوششی کوتاهی نخواهد کرد .

قدمهای لرزان لاله عبدل روی بر لبانش شلب کرد و هیکل استخوانی با گورستان فاصله گرفت و مرد میان قد نتوانست جلو لبخندش را بگیرد با شتاب دستمالش را که از آب بینی و اشکهای فراوان ترشده بود ، در جیب گذاشت و آرام آرام به شمردن پولها پرداخت .

مرد چینی نگاهش بصورت پر از لبخند مرد میان قد بخیه خورد ، بسرعت خودش را باو رساند و درست رو برویش ایستاد .

مرد میان قد از صدای فشرده شدن برفها سرش را با آرامی بلند کرد و چشمالش را بجلو دوخت ، سردی بی سرد تر از سرمای زمستان بدنش را فرا گرفت ، چهره های گیجود از سر مای اسقاط خوران دلش را بتیش انداخت و بی اختیار سوت و ادر دستش فشرده .

چینی یکقدم جلو تر آمد وعده دیگر از دنبالش .

مرد میان قد لبانش را بسید و نفس نفس زد :

- این را بمن داده .

چینی غرزد :

- مال همه است .

مرد میان قد نگاهش با اطرافش انداخت حلقه اسقاط خوران میخواست بسته شود با شتاب بعقب جست ولی زود تر از هر کسی دست چینی یقه اش را چسبید :

- گفتم مال همه است .

مرد میان قد فریادش بلند شد :

- نه .. دیدید که بمن داد بروید پیش خودش بروید از خودش بگیرد .

ولی دیگر برای این حرفها دیر شده بود بدنش در برابر هجوم اسقاط خوران تا ب نیاورد ، از پا افتاد و فرش زمین گردید و احساس کرد که مج دستش در کشاکش دستهای دیگر از جا کنده میشود و خودش از حال میروید .

مرد چینی دستش را از میان دستهای دیگر بیرون کشید ، گوشه ، از نوت صد افغانی در کف دستش بود ، سستی ناگهانی میخواست بر وجودش راه یابد ، سستی از اینکه برای آن گریه ها ، گریه های زورکی بهایی پرداخت نشده است .

پایان



دسینې تاو

یاسی دیار شونډی غناب ښکاری
یاچوې پسرلی شوچه گلاب ښکاری
په منډه منډه به یې دیدن لره غم
دیار دیدن راته ثواب ښکاری
آشنای مالګه پرهر ډول وی
څکمه می حال خراب خراب ښکاری
چېخیل ولېرسی هرډر لټوی
داسی ژوندون راته یې آب ښکاری
چېدوه یاران وی سره غاړه غړی
ورته عذاب کله عذاب ښکاری
درځو په شنه رنگ په آرام اوده شی
چې د آدم غږ کښی رباب ښکاری
جانه به کوم کوم ځای محراب ښکاری
مانه دیارکوڅه محراب ښکاری
داڅو دیار دسینې تاو دی خلقه
چې دفرمان زړګی کباب ښکاری
(لومړنۍ)

دسکاري نه ویره

دجهموري نظام څخه دهر کلي په خاطر

ملی وحدت
زه پښتون عسکر یمه ښه ښکاری
ستوری داقبال می راوچست شو چېمهور یست سره
ماته پښتنی مور به ویل زویه غلام نشی
هرک ځنی بهتردی چې نصیب شی شرافت سره
بیا یې راته ویلی زویه پام چې تل صادق اوسه
ډیره ډیره مینه کوه خپل ملی و وحدت سره
دایې آخر وویل ورځه اوس دی په خدای سپارم
خادتر خپل وطن شه ای بچیه په همت سره
«شین کلیوالی»

ستری مهشی

ای دځون زړګی درماته ستري مهشی
لوړ نظام او لوړ عزوانه ستري مهشی
ډیری سترګی په امید درته غوړی
دتحلو نه ډک ارمانه ستري مهشی
په نور دی اعتراف تمام جهان کړی
ای دلبر غونډی روښانه ستري مهشی
چې صفت دجهموري دزیم درکښی وی
«دفتون» دخو لی بیانه ستري مهشی
«گل نبي مفتون»

ددرنو مزه

مادروو سترګو مکیده ولیده
نظر نظر کښی می نشه ولیده
په یې خودی کښی میخان ته لارم
ساقی می هلته په سجده ولیده
ماوی راپاشه چېمچین دی ښکل کړم
ستا په تنډی کښی می کعبه ولیده
شکر دی دومره کنهکار خو یمه
چېمی گناه پسی توبه ولیده
دغه جلوی به دتغاب ستی کړی
که می بیاستا په مخ پرده ولیده
ستا دجفانه وفاګانی چار شه
ما په درونو کښی مزه ولیده
چېماته کوری دفرات په نظر
درقیانو می غصه ولیده
کاش چېمی سترګی غوړولی نه وی
دامی لایله تماشه ولیده
خه دزاهد پارسانه کم خو نه دی
که انسان خپله آینه ولیده
چېسلام نه اخلي جام دی بیرته واخله
پخپلو بدو کښی می ښه ولیده
چېدکوه شعرونه وایی آشنا
تا پکښی خه ریک فلسفه ولیده
«پیر موه»

دسکاري نه ویره

دساقی په لاس کښی جام دمیو ناب دی
مطرب ایښی په زانو باندی رباب دی
ته چې عاونه تو به وایی نا صحنه
په داوخت کښی چاڅه دتوسی تباب دی
زه چې ځان منع کوم دغشقی له لاری
په داهسی کار کښی کوم سر دثواب دی
دا آسمان چې لوی په عقل کښی بالاشی
په محیط دغشقی کښی یو حساب دی
هرچې زغوری سر او مال په عاشقی کښی
هغه کړی کور په مخکښی دسیلاب دی
ته چې خوب کوی په عشق کښی راته وایه
کوم چاکړی دزمری په خوله کښی خواب دی
بی عمل که کتاب کړدی په سرخه شو
گویا ایښی یې تر پښو لاندی کتاب دی
چې دشر دعملو نوله خیر غواړی
تشنه لب غونډی سر شوی په سواب دی
ددښمن د مکاری نه وویتر یزه
په تر می یې غلط مه شه سینک آب دی
عبادت په شتاب هسی کړه رحمانه
لکه عمر چې دی تلونکی په شتاب دی
«رحمان بابا»

دسینې پیغامونه

دبیلانو سره گلونه دی خوښ
د پتنگانو سره او رونه دی خوښ
دبی دودی دنیا پری څه خبریږی
ددرد مندلو خپل در دونه دی خوښ
بیغمه! خنده خندا ستا خوښه ده
زما داوښکو سیلابونه دی خوښ
دعاشقانو په تکلیف او آزار
دمعشوقو یې رحمه ژپونه دی خوښ
مسته لیلادی په سینګار کښی موځی
زما شلیدلی گریوانونه دی خوښ
رقیب به خود په شیطانی مخکښی ځی
چېد آشنای دپوتونه دی خوښ
دهرچا خوښه چې هرڅه خوښوی
زما دسینې پیغامونه دی خوښ
دمحبت چې آسانی وی پکښی
دبختانی هسی شعرونه دی خوښ
(عبدالله)

افزوخته محفل

که ښکاره زما خاطر دلاله داغ کا
په ژبا به سترګی سری د گلوباغ کا
دجباب غونډی می ډک په آه سردګر
څوک زما په گور به بل څرنگه خراغ کا
افزوخته یې وی محفل په شان دشمع
چې سوخته دبل په کار کښی خپل دماغ کا
دگردش نوبت یې هیڅ په مارا نشی
که ساقی دزمانی ، فلک ایساغ کا
زنگ که هرکله شیدا دتبع جوهر خودی
دمکس په بال به څر تګ استغراغ کا
«کاظم شیدا»



عکس و مطلب

تفریحگاه جالب در ساحل بحیرہ سیاه



محلہ «او سالک» در ساحل بحیرہ سیاه در اثنای غروب شباهت زیادی به پرندہ بحری بنام «چایکا» پیدا می نماید . این تفریحگاه در سال ۱۹۶۸ افتتاح شد و ساختمان های آن مدرن است و بشکل کاملاً جالبی اعمار شده است . این تفریحگاه بیشتر طرف توجه سیاحان فرانسوی واقع شده و بیشتر اتاق ها در هتل های آن از طرف فرانسویان ریزرف میشود در عکس قسمتی ازین تفریحگاه به نظر میرسد .

آدم سر سخت

ما که خرد بودیم معلم ما ہمراہ تخته پاک بسر ما میزد که بسیار درد میکرد و برای چند روز ازسوزش آن شوخی را فرا موش میکردم ، تو حالا بیا این آدم را تماشا کن که با ضربه ای که با سرش بر نهادن خشت کاشی وارد کرده چگونه خشت های محکم را خرد ساخته است . قوت خشت ها و محکمی آن به قدری زیاد است که ممکن یک آدم به قدوبالای من «مترجم» با تبر هم نتواند خشت های مذکور را با یک ضربه اینطور خرد و پاشان نماید . این آدم «سخت سر» دوندگی شین نام دارد و شا میون کارا تهر کالیفر نیا میا شد .



فلم های موزیکال

از سال ۱۹۶۲ به اینطرف فلم های موزیکال طرفدارانی پیدا کرده است چنانچه فلم موزیکال «وست ساید ستوری» اولین فلم موزیکال بود که ده جایزه اوسکار گرفت . به همین سلسله فلم های هلودالی و سوند اف موزیک با استقبال گرم تماشاچیان مواجه شد . از جمله فلم های موزیکال «سلام دالی» و «سوند اف موزیک» در کابل نمایش داده شده است . در عکس صحنه ای از فلم «بانوی زیبای من» را مشاهده میکنید ، درین فلم ایکس هار یسون و ادی هیپورن نقش داشتند .

دراکولا نیست



این قیافه که بنظر شما میرسد نه دراکولا است و نه کدام هنر پیشه فلم های جنایی و ترسناک بلکه او یکسوری است بنام والتر بلازر که جهت مدافعه سرش از ضربات مشت های آهنین حریف سرخودرا در قفسچه گرفته است .

مسابقات بکس بعضاً با تلفات همراه بوده است . بدین وسیله بکسر ها میتوانند از رسیدن آسیب شدید به مغز خود جلوگیری نمایند شاید برای جلوگیری از آسیب در قسمت صدر و سینه زره جنگجویان قدیم را بتن کنند



نگارخانه



ترجمه: غا لمغالی

نوشته ژاک شیمتوف:

نیمه شب در هو تل

با چیز های عجیب زیاد مواجه میشوم
ضعف نکردم. ورقه مخصوص را
خانه پری کردم و کتابچه هو یتم
را برایش دادم. او در حالیکه فاتحانه
فاژه میکشید گفت: «اتاق نمبر ۱۲»
یقین داشتم که حالا کلیدی را بمن
میدهد تا بطرف اتاقم روان شوم
زیرا چطور امکان دارد که چنین
شخص مهربانی را بیشتر ازین
تکلیف داد؟ گرفتن کلید لازم بود زیرا
از کلکین هم نمیشد وارد اتاق شد،
بنابر آن برایش عرض کردم:
«ببخشین ... کلید را لطف می

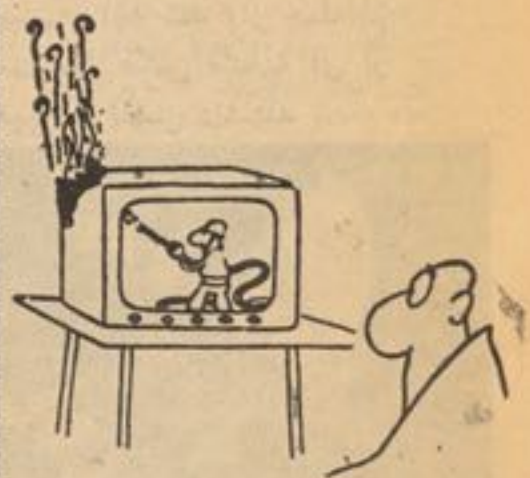
بدون اینکه بدروازه تک تک بزنم
داخل شدم، زیرا در هو تل هاجنین
چیزی رواج ندارد، خیلی نا وقت
است، امید واری زیادی ندارم پیش
خدمت هو تل سرش را بلند کرد و
چشمان خواب آلود خود را بمن
دوخت، میتوانستم از نگاهش بفهمم
که جوابش حتما مرا مایوس می
سازد. باز هم گفتم:

«ببخشین اگر «جا یکی» داشته
باشید ...
او خیلی کوتاه پاسخ داد:

«داریم
از خوشی غیر مترقبه ای که بمن
دست داد بعلت این که درین او آخر

کنید ...؟
بسیار کوتاه جواب داد:
«حاجت کلید نیست .. دروازه

باز است ...
از اینکه بمن اعتماد کرده بود خیلی
باعث دلچسپی من شد. یک چراغ
کم نوردهلیز را به سختی روشن میکرد
در این روشنی کم رنگ من اتاق نمبر
۱۲ را یافتم ... دروازه را باز کردم
و خواستم برق را روشن کنم
سوچ را زدم ولی کوچکترین جرقه ای
از روشنی پیدانشد ... بار دوم ...
اوه که این برق هم چیز عجیبی
است .. بالاخره در دفعه ششم



بدون شرح

چطور بستر بیگانه ... من اتاق
نمره ۱۲ را گرفته ام پولش را هم
پرداخته ام ...
گفتم:

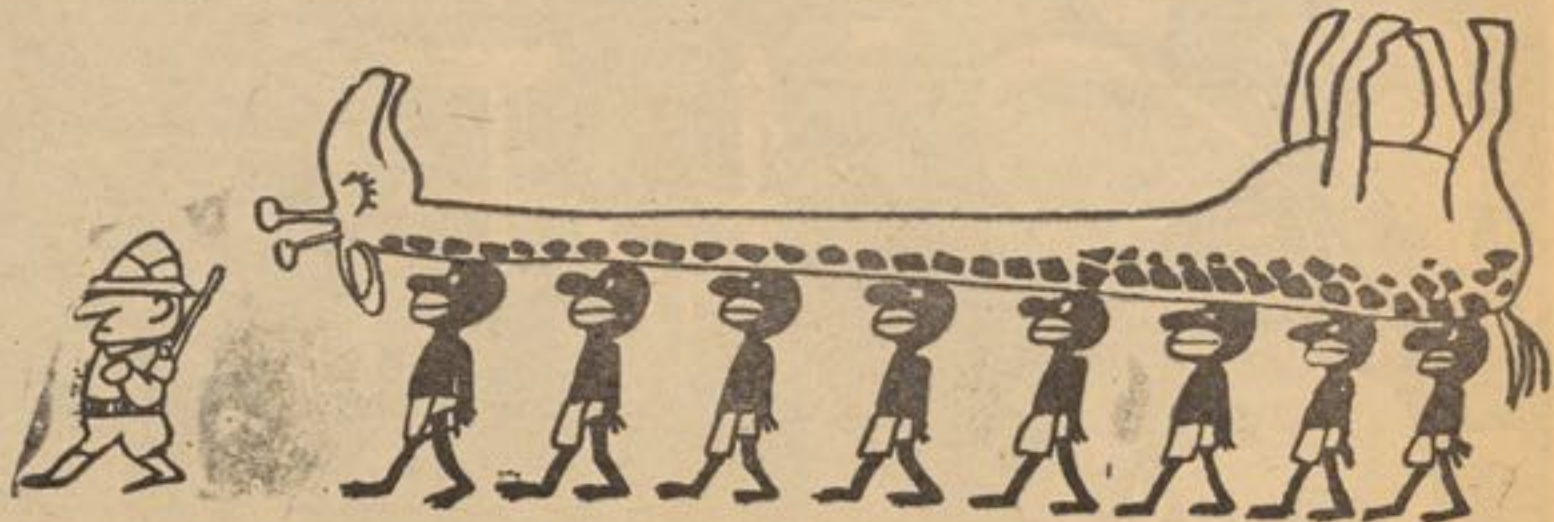
«من هم همین لحظه پول همین
اتاق را پرداختم ..
خواب آلوده گفتم:
«پس بخواب و مرا هم من هم
نشو»

توانستم اندک روشنی ایجاد کنم تا
بتوانم الماری لباس را پیدا نمایم ..
بعد از اینکه لباسم را بسرعت کشیدم
در بستر در آمد تا بخوابم، درین
وقت دستم به چیز نرمی تماس کرد
از جا پریدم ... آخر زنی در پهلویم
بود، درین زندگی چه لحظه ای هم
پیدا میشود. به اثر تماس دست
من آن موجود بخواب رفته پیدا رشد
گفتم:

«چه گپ است خانم ... شما این
جا چه میکنید»

زن پیگی دار و خواب آلود که نمی
توانست چشمان خود را باز نگه دارد
گفت:

«چه گپ ...؟ ... لطفا از بستر
من بیرون شوید آن زن بنظر من مثل
کمپیوتر آمد .. او عوض اینکه
جوابی بدهد سوال کرد.
«چرا اینجا آمدی ...؟»
«خانم ... شما در بستر بیگانه ای
قرار دارید»



«ببخشین مثلی که شماره ده کدام
جای دیدیم .. آخ

بدون شرح

یک افغانی فایده

روزی ده نفر از رفیق های ملا نصرالدین از او خواهش کردند که آنها را از دریا بگذرانند و در عوض از هر نفر یک افغانی بگیرد. ملاهم خواهش آنها را قبول نموده و سه نفر آنها را از دریا به سلامت گذشتاند و اما نفر دهم را به دریا غرق نمود. رفیق های او از ملا پرسیدند که چرا رفیق آنها را غرق نمود، ملا جواب داد: من هنوز یک افغانی برای شما فایده نمودم و شما خوش هم نیستید.

ارسالی: محمد اکبر «حیدری» از

خیرخانه مینه



شکاری ها !

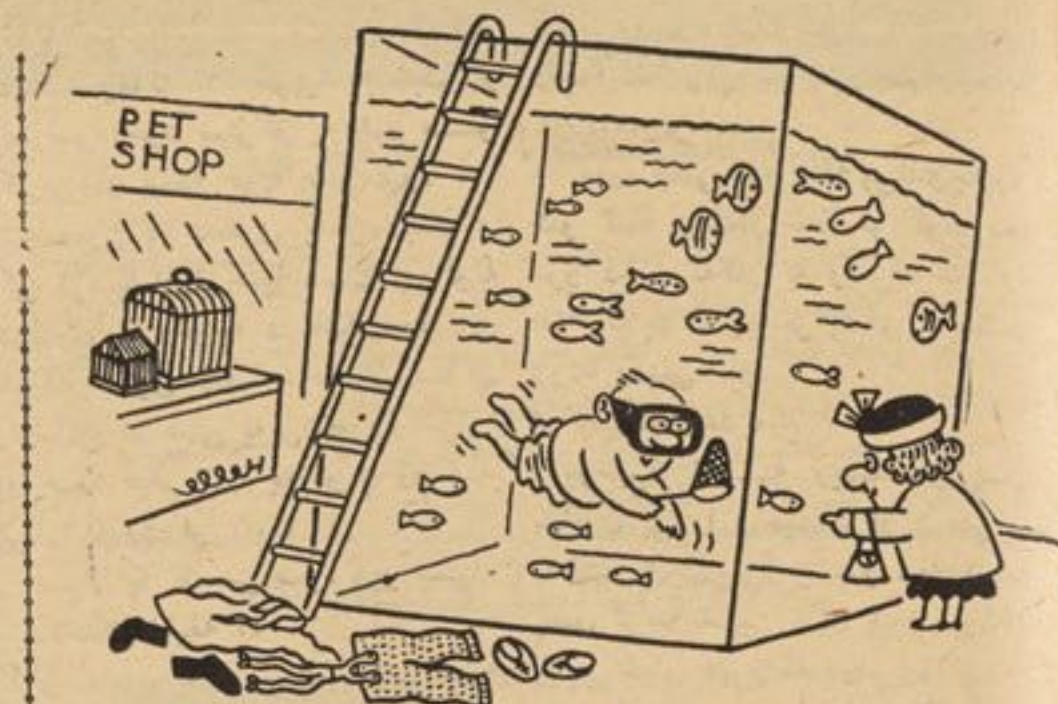
دردیوانه خانه

روزی داکتری به دیوانه خانه رفت و خواست که آنها را ببیند و ویکه رفت تمام دیوانه ها گفتند که ما جور و تیار هستیم و ما را رها کنید و بعد از آن داکتر گفت که من از شما سوال می کنم و بعد از دیوانه اولی برسید که برو ببین که من در خانه هستم و یا خیر اورفت دیوانه دومی خنده بسیار بلند کرد. داکتر گفت چرا خنده کردی گفت: برای اینکه از تلفون کار نمی گیرد و در خانه شما می رود.

فرستنده: احمد فرید احمدیار



ماهیگیر شوقی



— اونوماهی ره میخوام

— بلی ... یک تربوز تازه نخوردیم
... هر چه خوردیم خام بوده — بلی
... اما حالا بستر نداریم ...
— حالا که نیست نیست ... فردا
درین باره فکر میکنیم ...

تجربه ثابت کرده که جدال در نصف شب فایده ندارد. حرف اورا ناچار پذیر فتم ... در گو شه بستر نشستم ... خانم پیکی دار گفت:
— ولی هوش کنی که از سر حد اینطرف نیایی.
گفتم:

— نترس من همیشه طر فـدار
مقرارت ژنیو بوده ام او گفت:
— پاهایت هم نباید به جا های
«دیپلماسی» تماسی کند ...

اعتراض کنان گفتم:
— تو مرا بی جهت به نقض مقررات متهم میسازی از اتاق بر آمدم و خود را پیش پیشخدمت خواب آلود رساندم و منفجر شدم. او گفت:
— ببخشین ... غلط فهمی شده ...
لطفا به اتاق نمره ۱۳ بروید ... آنرا برای یک اطریشی ریز رف کرده بودیم ... تا حال که نامده بعد ازین هم نخواهد آمد ...

سرم را تکان دادم و بطرف اتاق ۱۳ براه افتادم حال ببینم این اتاق ۱۳ چه ماجرائی برایم ببار خواهد آورد.
«پایان»

هر چه نظر اندازی کردم دیدم غیر از همین یک چپر کت دیگر جای خوابی درین اتاق وجود ندارد. گفتم:

— من چطور میتوا نم بخوابم ...
در حالیکه در بستر من تو خوابیده ای ؟

بعد از لحظه سکوت که منتظر جواب از آن ماشین کمپیو تر بودم زن پیکی دار با غمغم دشنا می به صاحب هتل داد و گفت:

این احمق ها یک بستر را دوبار فروخته اند ... حالا چاره چیست

موسم همینطور آمده ...
— کدام موسم است ؟..

— موسم توریزم است ... هزارها توریست خارجی می آید و برای آن ها جا ریزرف شده ... مردم با اسعار می آیند ولی ما ...

— ولی ما اناناس های فرسوده شده و کیله های زرد شده را باید دندان بز نیم و باد نجان رومی های شاریده را و میوه های خام را قبول کنیم ...

خانم پیکی دار با نا امیدی حرفم را تائید کرد:

دم!

نایې پداسې حال کې چه خواره
خپلې خپړې گو تې په خیر نجامک
کې لندی خپشتی کړې، او دسړې
په لاسې خپرن او تور خپ یسی و
موښو دلی هغه ته یې وو یل:
«چای درته راو غواړم؟»
سړې پداسې حال کې چه مخا مخ
خپرنې او خو خایه ماتې هیندار ی ته
کتل شکریه وکړه او په غدر
غو ښتو نکې لېجه یې ور ته
وو یل:
«نه خیر یوسی، نه یې کوم.»
نایې بیا هم خپله چاره، خو خواره
دخپل لاس په خپره رغوی تیر ه
کړه او خپلې تنګې تنګې سترګې یې
ژر ژر ور پولې او سړې ته یې چه
غټې سترګې، ارت تندې او ږ ده
پوزه، او غنم وزمې رنگ در لود،
له یوه اسو پلې سره وویل:
«هونو کیسه یې پاته شو ه...»
خپره می داکوله چه موږ روزگار
په خپیره وهلی یو... که نه خو ونه و
زموږ دوران و...»
سړې په بر یتو کې مو سسکې
غونډې شو او دم یې وپو ښتنه:
«پخوا دی هم هستې درلوده؟»
اوسړې «داخبره نه وه کړې چه
یو موټر دتنګې اوله چقرو او خټو نه په
ډکې کوڅې کې ډیر چټک تیر شواو
خه چه خټې او چقرو یې ددم هستې
ته یې وشنیدلې.
دم په ناهیلې سره کوڅې ته وکتل
اوسړې ته یې وو یل:
«ما همد اخبره درته کو له وروره
موږ روزگار په خپره وهلی یو...
که نه خو لوړې زه په کلی کې وم.
پلار می ډیر نو میالی نایې و...»
هغه پرته دخان له سره هېڅ سر
نه سکنه... زما خو هېڅ پیا دندی
چه د هغه چاره او بیاتې پرته دخان
اود هغه دزامنو له سر او ږیری دبل
په سراو ږیری لکید لی وی...»
خپله خبره یې بیا و خوره، او ددی
صفحه ۳۸

هغوی ښارته لاره پیدا کړه، موټرونه
یې تر پښو لاندې شول او د ژوند
لین دین یې ښه شو نو نه یوا څی
پې موږ ته په سېک نظر وکتل، بلکه
دپلار خانې سوچ یې هم ونکړو...»
دم یوه شیبې غلې شو، او په چوپه
خوله یې بیاتې دسړې دغو ږو نو
دپاسه چغوله... خو بیا په خبر و
سرسو، خود سترګو په خپرن مو
کې یې او ښکته غوږه شو یوه.
«موږ په دهغوی په هره ښاد ی
کې ترسېا اوبل سېا مست ډو لونه
درمبول... خوچه دا هلکان را لوی
شول، هغوی له ښاره ساز یان
راوستل او میلی به یې جوړو لی...»
او همدا میلی وی چه زموږ ږ ژوند
یې را گډوډ کړ...»
سړې په تلوسې سره وپو ښتنه:
«څنگه خلیفه؟»
نو خلیفه په ډیره خواشینې سره
وو یل:
«هسې خو هلکانو ډیره خرا بې
وکړه... خوچه زموږ نن ژوند راگډوډ
شواو زموږ له خانانو سره کشس
کړې پیدا شو، و رو سته له دغو
میلو نه و...»
دجو می یوه شپه وه... کلی په
درنده چو پتیا کې ډوب و.
خود خانانو دکلا په یوه برج کې
دگیسو نو تونده رڼا وه، او له هغه
څی نه دخنداو کتهار اودسازو نو
غبراته.
نیمه شپه وه، چه زموږ دکلا ور
وتکید، له خوبه راپاڅیدم او اریکین
می ولکاوه. چه ور می خلاص کړ نو
می داریکین په رڼا کې دخان کشس
زوی ولید چه هاخوا دیخوا خنګیده
سترګې یې ددوه سکرو ټو په شان
سړې وې، ژبه یې ښتله اوماته یې
وو یل:
«خلیفه، وریره دی راو پاسه!!»
«لویه خدایه داخه اور م. دا
خبره نه وه یو سټک وچه زما په
ککړې ولکید.»
هک می وپوښتنه چه بچو خه
خبره ده؟
هغه په کټ کټ خندا خواب را کړ
چه ژوند یې که خه؟ زه میلمانم لرم
هغه راوبا سه چهو نخپړی!
آه... نور می طاقت نشو کو لی
دومره می ورته وویل چه خانه زما
وریره خو لښتی نده څه؟
دم یوه شیبې غلې شو. اوبیایې
په ډیره خواشینې سره وو یل:
«زما وریره چه پلار یې نه درلود

دهامندانت خا ساز

چیمزباند ها

نقش چیمز باند را در سلسله قلم های چیمز باندی اشخاص مختلفی بازی نموده اند که معروف ترین شان عبارتند از شون کانری داوید نیون جورج لازنبی ، اکنون سازندگان فیلم های دو صفر هفتی را جر مور را برای بازی کردن نقش چیمز باند مدنظر گرفته اند ، بیستم این را جر مور چگونه چیمز باندی خواهد کرد .



شون کانری



دیوید نیون



جورج لازنبی



لاجر مور

فلم های ترس آور

بعضا سازندگان فلم بفکر این می افتند که فلم های پر هیجان



تهیه کنند ، از جمله فلم های فرا نکشتین و درا کو لانی خیلی معروف شده است فلم (قلب گویا) نوشته ادگار آلن پو هم از فلم هایی بود که ایجاد هیجان و اضطراب میکرد در کابل فلم های (خانه وحشت) (بیگنا هان) (ارواح ها) (تصویری از دور پان گری) از امسکار واید را دیده ایم .



کاترین هیپورن

هم اکنون سالخورده شده ولی زمانی از زیبا رویان بنام سینما بود و بیشتر در فلم ها همبازی سینسر تر یسی می بود فلم های مشترک آنها بار ها جایزه گرفته است اسپسر تر یسی درین اواخر وفات نموده است .

تهیه یک فلم ارزنده هنری

قرار است از روی داستان «حاکم» سناریوی یک فلم هنری نوشته شده فلمبرداری آن آغاز گردد . این فلم توسط بنیاعلی ولی لطیفی جوان خوش ذوق و با استعداد که تحصیلات عالی درین رشته را رد دایر کت میشود . در عکس روی جلد بنیاعلی لطیفی بایک عده از دختران نیکه خود را برای بازی در فلم کاندید کرده اند دیده میشود .

کلارک گیبل و بر باد رفته



چندی قبل با عظمت ترین فلم جهانی (بر باد رفته) در کابل نمایش داده شد خوبست مطالب جالبی را که به این فلم مربوط می شود تقدیم خوانندگان عزیز می نمائیم .

اکثر هنرمندان این فلم که بیست سال قبل تهیه شده به اثر حادثات متعددی مرده اند ، از جمله کلارک گیبل و یوین (در نقش اسکاولت) ولیو یا دو هاویلند ولسلی هوارد



کلارک گیبل

همراه تهیه کننده فلم و بسیار از کارکنان فلم حالا زنده نیستند . در فلم بر باد رفته بسیاری از هنرمندان دایر اکثر سئاریست و دیگر کارکنان فلم جایزه اوسکار گرفتند ولی همه با کمال تعجب مشاهده کردند که نام کلارک گیبل در جمله برندگان جایزه اوسکار نبود .

کلارک گیبل که لقب سلطان هالیوود را حاصل کرده بود بعد از

وی دیگر کسی موفق بدریافت این لقب نشد او محبوبیت فراوانی در بین دوستداران سینما داشت ، مرگ او در انیسای اسب سواری اتفاق افتاده است .

چندی قبل راک هودسون هنرمند محبوب هالیوود میخواست فلم بر باد رفته را بشکل مدرن در آورد و آنرا مجددا فلمبرداری نماید ، ولی همه معتقد اند که ارزش فلم بر باد رفته در کلاسیک بودن آنست .

اوسکار در هشتاد سالگی

سینسر تر یسی هنرمند سال خورده امریکا در سن هشتاد سالگی جایزه اوسکار گرفت این هنرمند پر قدرت سینما که در فلم های متعددی بازی کرده در ایام جوانی رابطه نزدیک و صمیمانه ای با کایرین هیپورن داشت که او



سینسر تر یسی

تا اینجای داستان

حادثه

در نیمه شب

لی عادت داشت که رخصتی های تابستانی اش را نزد عمه اش آنتی بگذراند. در قصر دیوالی حوادث اسرار آمیزی در حال جریان بود. جوزف باغبان او را زیر نظر داشت. برید فوراً که از دیر زمانی او را می شناخت با او ابراز علاقه کرد. اما رابطه او با برید فوراً زیر نظر جوزف بود. دوشیزه ایزابل با برید فوراً رابطه مخفی داشت. بالاخره سرقتی در قصر صورت گرفت که فکر می شد در قسم اول جوزف، ویسون و دیونپورت در آن دست داشتند خواهد علیه لی بود و دیگران می خواستند که او را نابود کنند. این هم بقیه داستان.

آنها مقابل موتوری لی که چیه شده بود رسیدند و برید فوراً جهت دیدن آن موتورش را برای چند دقیقه آهسته نمود. لی گفت:

می بینی من باید کشته میشدم. برید فوراً گفت:

بلی تو باید کشته میشدی اما نشدی همین طور نیست؟

او در باره سرعت گرفت و گفت:

ما باید حتما صحبت کنیم لی من فکر میکنم که این موضوع خیلی مهم است. لی گفت:

فایده ندارد برید من امشب نمیتوانم به هیچ نوع تصمیم و نتیجه برسم من فوق العاده متاثر و خسته هستم من نمیتوانم که آنتی را دلخور و یا عصبانی نمایم اما تا وقتی که مطمئن نباشم بلی گفته نمیتوانم.

آنها در نزدیکی دروازه موتوری قرار داشتند برید فوراً خود را سوی او متغایل ساخته و به آرامی گفت:

فکر میکنم که نمیدانی تاجه اندازه خاک آلود و کثیف شده ای در لابلای موهایت شاخه های خشکیده قرار دارد.

لی با آهستگی دروازه موتوری را باز کرد و گفت:

من به طبقه فوقانی میروم میخواهم شاور بقیه در صفحه ۵۶

او میخواهد که راجع به ما چیزهای بداند او منتظر جوابی از طرف ما است و دکتر سند پیاخ گفته است او برای مدت زیادی زنده نخواهد بود ما وقت کافی نداریم. لی گفت:

من خیلی ترسیده ام.

لی قادر نبود که گفتار برید فوراً را درست درک نماید هنوز هم در باره تصادفش فکر میکرد و راجع به اوقات که در قصر رخ داده بود او گفت:

بدید. قطار آهن، تیلون من ۱۰۰ این اقامت طوری وانمود میکند که شخصی در داخل قصر مرتکب این کارها میشود آیا فکر نمیکنی بهتر است پولیس را در جر یسان بگذاریم؟

برید فوراً گفت:

فکر میکنم که این کار را بکنیم. او درستان لی را رها کرده و ماشین موتوری روشن کرده و سوی قصر به حرکت درآمد. لی گفت:

فکر میکنم که این کار را بکنیم. تو باید فوراً پولیس را از جریان آگاه کنی همین طور نیست؟

برید فوراً گفت:

من این کار را میکنم اما امشب من در قصر با تو میمانم بهر صورت این بهترین راه است اگر خبری از او بدیل بهار رسید هر دو میتوانیم که یکجائی از قصر خارج شویم.

خارج گردیده و سوی لی دوید و فوراً او را در آغوش کشید و گفت:

لی؟ چه واقع شده است؟

و در حالیکه هنوز هم بازو های لی را در دست داشت قدمی به عقب بر داشت تا او را بدقت برانداز نماید. لی گفت:

موتور چیه شد این واقعه وقتی صورت گرفت که میخواستم نزد تو بیایم.

آوازش در این لحظه خفه معلوم میگردد ولی احساس کرد که این آواز از فاصله دوری بطور کتک بگوشش میرسد.

برید فوراً او را سوی موتوری خود پرده و در داخل شدن به آن او را کمک کرد و از کنار دیگر موتوری خودش داخل گردیده و گفت:

من نان شب را خوردم و بعد دلم برای تو تنگ شد فکر کردم بهتر است که پیش تو بیایم و از احوالت بپرسم. لی گفت:

آه خداوند! ترا سپاسگزارم. در این لحظه او جلوش را گرفته و بخود فشار می آورد که آرام بوده و گریه نکنند اما در داخل وجودش طوفان موحش از ترس بر پا گردیده بود. لی گفت:

تیلون من، یک کسی سیم تیلون مرا قطع کرده و آنرا با خودش برده است همان تیلون اطاق خودم.

برید فوراً دستش را جهت تسکین لی در دست گرفت و او ادامه داد:

و بعد من اسرار آمیز ترین چیز را دیدم. او متوقع بود چیزی را که قابل باور نبود باور کردنی ساخته و به برید فوراً بگوید او راجع به ویسون و دیونپورت که از انبار خانه خارج گردیده و نمونه ایستگاه قطار آهن را که توسط چکش هموار گردیده بود با خود نقل میدادند چیز های به برید فوراً گفت:

برید فوراً سگرتش را روشن کرده و سرش را شور داده و گفت:

خوب دیونپورت واقعا که راست فهمیده همین طور نیست؟ لی در حالیکه از این معاسر در نمی آورد گفت:

منظورت چیست؟ برید فوراً گفت:

دیونپورت گفته است که نمونه قطار آهن را از جایش برداشته تا پاکش کند و در محل مناسبی نگهداری نماید زیرا فوق العاده کثیف شده و به پاک کاری ضرورت دارد. لی پرسید:

اما او به تو گفته است که نمونه مذکور تخریب شده است. برید فوراً گفت:

نی فکر میکنم که او دانسته که این کار خوبی نبوده و به علاوه من مطمئن هستم که او نمی خواهد ما را به عقب بیاورد.

برید فوراً سگرتش را سوی انداخته و گفت:

لی. لهجه آوازش درین لحظه محکم و جدی بود سوی لی چرخید و هر دو دستش را در دست گرفته و گفت:

تو باید کوشش کنی که متوجه خودت باشی و رضایت و خوشنودی آنتی آرزوی همه ما است

چراغها بالای عینک های ویسون افتیده و انعکاس عجیبی نمود بدین ترتیب ویسون چشمش را بسته و از سر راه او کنار رفت. برای اولین بار لی از بکرایه گرفتن آیسین موتور خود احساس رضایت و خوشنودی نمود با وجود سرعت زیاد باز هم میتوانست که آنرا کنترل نماید اما بدیختی در این بود که اگر کسی از قسمت بالائی پراو حمله ور میگردد میتواند که او را سوی بالا بکشد و از موتور خارج اش نماید.

بدر نظر داشت این مفکوره او با سرعت فوق العاده زیاد که هرگز نظیر آن را در عمرش ندیده بود سوی پائین شاهراه به حرکت در آمد. تایرهای موتوری در اولین کج گردشی از روی سرب لغزیده و طوری معلوم میگردد که از سرب منحرف شده است اما در هنگام داخل شدن به کج گردشی دیگری توانست کنترل آنرا بدست بیاورد هنوز هم سرعت فوق العاده زیاد داشت و بدین ترتیب کنترل موتوری از دستش خارج گردیده آخرین چیزی را که بخاطر داشت عبارت از این بود که او دستش را از چرخ دور نموده بعد از سبیت موتوری بلند شد و قبل از اینکه در تاریکی غوطه ور گردیده و در آن فرو رود به بسیار آرامی به بیرون پرتاب شد. وقتی که در باره بهوش آمده مشاهده کرد که روی شاخه های فرو افتیده و پوسیده درختان کنار شاهراه افتیده است.

برگ های خشکیده در آنجا آتباری را تشکیل داده بود و طوری معلوم میگردد که از بودن و تشکیل آنجا قرن ها میگذرد. احتیاطی که او همیشه بر آن متکی بود حالا سست شده بود.

به آهستگی بدنش را تکان داد و دریافت که زخمی نشده است از اینکه در آنجا چسبند بهوش خوابیده بود چیزی بخاطر نداشت در بالای سرش هنوز هم ایرها یکی دنبال دیگری در آسمان می دویدند.

لی روی پایش ایستاده ترسش دوباره جان گرفت و در داخل وجودش مانند شی قابل لمس شروع به جوشیدن نمود برای چند لحظه ایستاده شد چراغ های موتوری روشن بود در حالیکه آهسته آهسته حرکت میکرد بخاطر آورد که مدت زیادی است که نه چیزی خورده و نه خوابیده است هنگامی که قدم بر میداشت عضلاتش از درد شدیدی خبر دادند اما خوشبختانه کدام استخوانش نشکسته بود. شروع به بالا شدن سوی شاهراه نمود موتورش چیه شده بود او از درخشش مفکوره های گذشته اش به این نتیجه رسید که بخت و اقبال با او یاری کرده که موتوری مذکور را بکرایه گرفته بود و گر نه حتما در آس این تصادف چشم از جهان میبوشید.

هنگامی که به شاهراه رسید سوی قریه به پیش رفتن ادامه داد نمیتوانست که به قصر بر گردد در آنجا اسرار و ترس انتظارش را میکشید و قتی که نزدیک دروازه باز رسید موتوری از کج گردشی پیدا شد و قبل از اینکه بتواند قدمی به عقب بردارد نور قوی چراغ های موتوری روی چشمش نقش بست.

موتور هنگامی که نزدیک وی رسید ایستاده شد این موتور بتلش خاکی رنگ بود و در داخلش برید فوراً قرار داشت آواز موتوری



ابراهیم حارس

هنرمند ناشناس

چون به هنر عشق فراوان داشتیم و دروس پوهنخی مانع کار هنری ام میشد

ابراهیم : هر بار يك لت را قبول کرده روی دیوار رسم میکردم.

ابراهیم حارس هر چند مشهور نیست ولی هنرمندی است چیره دست و بسادگی آثار حکاکی اش با طرح های جالب آمیخته ای است از زیبایی و طرافت و نموداری است از هنرهای باستانی مشرق زمین . وی آدمیست ساده و خون گرم ، بسیار هم باسلیقه . ابراهیم را در ستدیوی کارش که پس از چارراهی انصاری و چارراهی حاجی یعقوب واقع است ملاقات می کنم . دیکور اطافش دیدنی است ، مجسمه های ساخته ای خودش ، طرح چوبی روی دیوار و نابوی یادگاری مقدس نگاه بیش از همه جلب نظر می نماید .

بدون مقدمه می پرسیمش :
من در خانه یکی از آشنایان تابلویی نقاشی سالیان بسیار پیش تراده ام . آشکاراست که زمانی در نقاشی هم دست داشتی ، راستی تو چرا حالا نقاشی نمی کنی ؟
خنده اش میگردد ، میگوید :
باش جای برایت بیارم .
می رود و بعد از دقیقه ای چند پس می آید .
من سوالم را تکرار میکنم وی درحالی که جای درپاله می ریزد ، چنین پاسخ میدهد :
درست است ، من زمانی به هنر نقاشی سخت علاقمند بودم ، روی هر چیز و هر جا نقاشی میکردم ... اساسا من از آوان کودکی به نقاشی عشقی عجیبی داشتم وقتی کوچک بودم پر دیوار های خانه با زغال رسم میکردم و پدرم وقتی میدید که دیوار ها سیاه شده سخت عصبانی می گشت و بنای لت و کسوب را می گذاشت ، سپس با خنده می گوید :
هر بار يك لت را قبول کرده روی دیوار رسم میکردم ، از آن بعد سالها من نقاشی میکردم تا اینکه ازلیسه حبیبیه فارغ التحصیل گردیده و شامل پوهنخی ادبیات شدم . چون به هنر عشق فراوان داشتم و دروس پوهنخی مانع کار هنری ام میشد ، با وجود مخالفت فامیلم ، پوهنخی را ترک کردم . از تصارف همان وقت ، در وزارت معادن و صنایع کورسی دایر شد که در آن متخصصین چینیایی هنر مجسمه سازی و حکاکی را تدریس می نمودند ، چون پوهنخی هنرهای زیبا در کشور ما نبود شامل شدن در آن کورس را غنیمت بزرگی دانستم ، همان شده که بگورس مذکور به

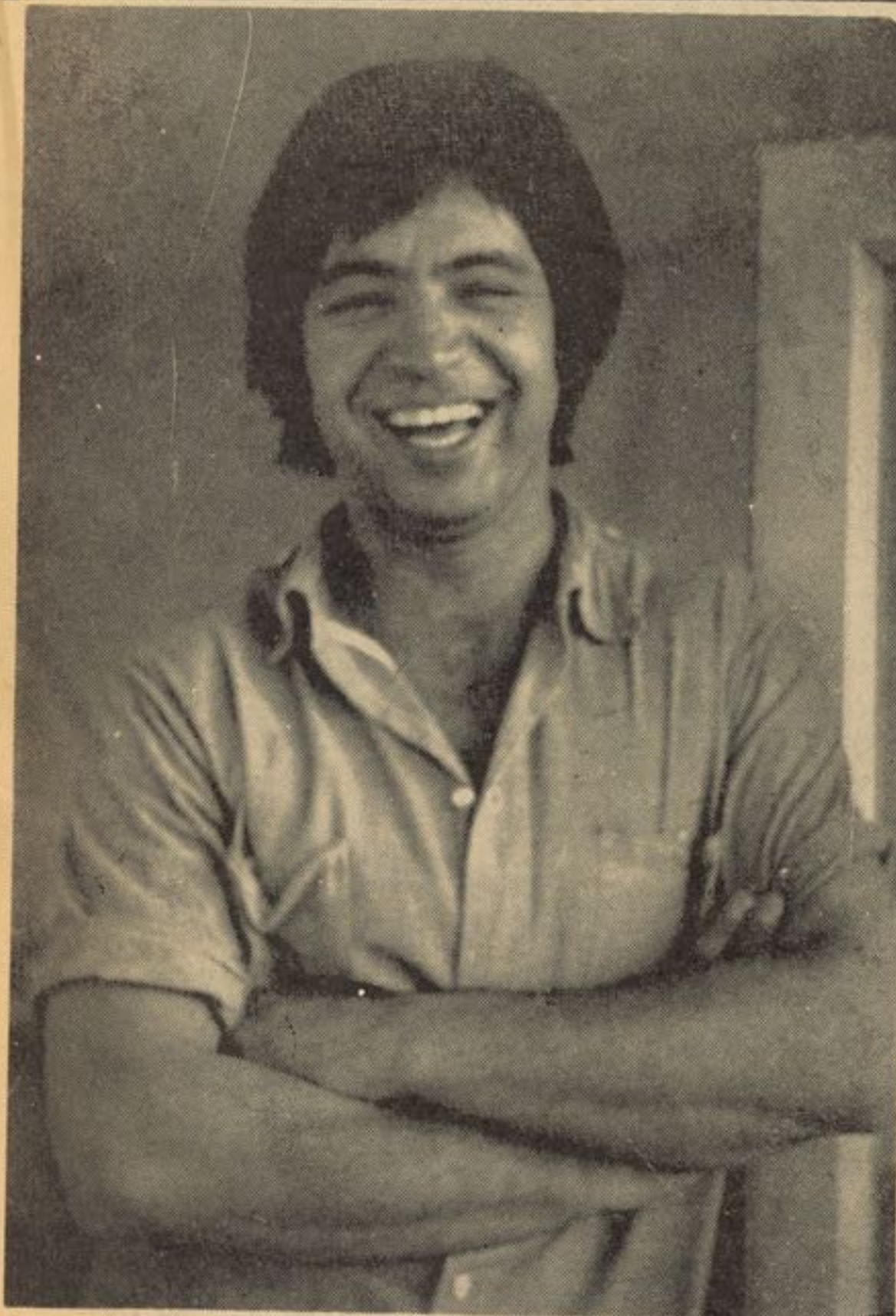
فراگرفتن هنر مجسمه سازی و حکاکی آغاز کردم و هنر نقاشی در آنجا خیلی بدردم خورد ، بهر صورت ، بعد از آن فقط متوجه مجسمه سازی و حکاکی گردیدم و گذشته از آن شرایط نامساعد زیادی در نقاشی سد راهم شد و ...

مثلیکه چیزی دیگر نیز میخواست بگوید که از او سوال کردم .
از کار ها یت صحبت کن .
مکت کوتاهی نمود ، گفت :

کار من طوری است که حوصله و پشتکار زیاد میخواهد ، حتی بعضی آثارم بعد از ماه ها کار می هم به اتمام میرسند و از نظر زحمت با هنرهای دیگر کاملا متفاوت است ، زیرا ساختن يك اثر سنگ نخست طرح ریزی میگردد ، بعد با دقت تمام تراشیده و حکاکی میشود و در این نوع کارهای کهن می کنم کم و بیش جیاوژی را هم باید دانست تا در انتخاب سنگ که متلاشکننده نباشد و یا چنانس و رنگش خراب نباشد اشتباه رخندهد و هم باید توجه داشت که برای ساختن يك مجسمه مورد نظر از کسدام حصص سنگ استفاده کرد یعنی طوری باید خرازی شود که جاهای نامطلوب سنگ از بین برود .

ابراهیم درین لحظه می خندد و می گوید :
بگویی که سوالی داری ؟
میگویم : بیشتر از کدام نوع سنگ ها استفاده میکنی ؟
از سنگ های نیمه قیمتی لاچورد ، امی تیس (يك نوع سنگی که در قندهار پیدا میشود) ، رخام و غیره .
گفتم از سنگ خاراچطور ؟
بشوخی جواب داد : سنگ خارا برای ساختن مجسمه های (سنگ پشیت) کار می آید .

میپرسم سفری به خارج کرده ای ؟
میگوید : بلی ، دوبار برای بازدید آثار هنری رشته خویش از طرف وزارت معادن و صنایع به فرانسه و ایتالیا سفر نموده ام که بسیار ، بسیار مفید بود . از آن گذشته تقریبا نصف اروپا و چند مملکت آسیایی را بصرف شخصی خویش دیده ام .



ابراهیم حارس

ابراهیم که از اول تا اینجا می صاحبه گرم گفتگو بود یکی و یکبار متوجه پیاله های جای شد ، میخواست بگوید جاییت را بنوش ، اما برای اینکه سوالم را فراموش نکرده باشم ، فوری گفتمش میخواهم سنت صاحبه را بچاکم ! لطفا بگو گاهی عاشق شده ای ؟
بقیه در صفحه ۵۸

مردی با نقاب بقله

تا اینجا داستان :

مگر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقله ها زندگی اش را از کف داد. **الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردو ن به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میبرد.** رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. **دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود.**

و عدد ۲ یا نمره ۲ یا ساعت ۲ را می رساند. الک سوال کرد: «اما ام، کیست؟» دیک پاسخ داد: «غالبا میلز، مردیکه مادر واندلس روت توقیف کردیم. او اظهاراتش را تحریری بجا گذاشته است همین طور نیست؟»

الک متفکرانه اظهار داشت: «لااقل در پای آن امضا کرده است او در بین کاغذ هادو باره جستجو کرد پس از لحظه آنچه را بدید نبالش می کشید پیدا نمود. یک پاکت کوچک که توسط ماشین تایپ به آدرس گت. وی. هاگن نوشته شده بود و مهر پستخانه ناحیه را خورده بود. الک بدنبال دربان نفر فرستاد و وقتی او آمد از وی پرسید: درچه ساعتی پسته این مکتوب را آورده است.

دربان یگانه کسی بود که موقف نازک خود را بدرستی متوجه شده بود. بنابراین بدون سعی در کتمان موضوع اظهار نمود: «مکتوب در حدود ساعت ۹ روز رسیده است آقای انسپکتر یک بسته رسان جوان این مکتوب را آورد. اینجا من در کتابت وارده خود هم ساعت و روز نامه را درج کرده ام» او کتابت مکاتیب وارده را به الک نشان داد.

آقای هاگن از ینگونه نامه ها زیاد در یافت میدارد. در بان در جواب گفت: «نه بسیار کم، آقای انسپکتر» سپس با ترس زیاد سوال کرد که تکلیف او چه می باشد؟

سر منتظم کلپ یا نمیخواست یا نمی توانست معلومات بدهد و بنابراین این در جواب گفت «آقای هاگن همیشه پیش از رفتن به منزل لبا سمپایش را عوض میکند» - چرا پیش از تعطیل شدن کلپ اینجا را ترک گفته است؟

سر منتظم شانه هایش را تکان داده اظهار بی اطلاعی کرد. «من به خصوص صیات و مسایل شخصی او آشنا نیستم.» مالک پس از گرفتن این جواب او را گذاشت که برود. در دیوار یک میز آرایش و آینه نصب بود. به اطراف آئینه دو چراغ نصب شده بود که هیچکدام شیت نه داشت. الک سویچ آنها را دور داد و در روشنی شدید به تفتیش روی میز پرداخت. او فورا دومی پیدا کرده آنها را در بازوی کرتی سیاه رنگ خود چسباند در روک میز یک بوتل محتوی را بر مایع بدست آورد و بر سر را با احتیاط در آن امتحان کرد.

سر انجام باطله دانی را از جایش برداشته، محتویات آنرا روی میز ریخت و او چند عدد بل و صورت حساب به مکاتیب رسمی مربوط به معاملات کلپ، در خواست شمول یک مامور جدید سه سوخته سگرت و چند توتو از کاغذ پاره شده در بین باطله دانی وجود داشت. یکی از اینها با سرش چسبیده بود.

الک اظهار نظر نمود شرط می بندم که بررسی را با آن پاک کرده است با قدری زحمت آن پارچه کاغذ چسبیده را از هم باز کرد سه سطر روی آن با ماشین تایپ شده بود «فور پست هفت را درای. اس ۲ ملاقات کن.

حمله صورت نمی گیرد ام، اس بشما اطمینان میدهد. فوری! اف!»

دیک کاغذ را از دست الک گرفته دوباره سطور آنرا مرور کرد و اظهار داشت:

«او سهو کرده که حمله به عمل نمی آید ای، اس بمعنای خیابان دور میباشد.

شما میتوانید به خانه تان بروید اما تحت نظر ما خواهید بود. شما حق ندارید درین جا با هیچکسی حرف بزنید و به احدی نباید بگویید که من درباره این مکتوب پرس و پال کرده ام فهمیدید که چه کنم؟ - بلی، کاملا آقای انسپکتر، الک مرکز تیلیفون را گرفته هدایت داد که برای یک ساعت تمام مخا بوات تیلیفون را قطع کنند درین لحظه ساعت ۴:۵۲ دقیقه بود.

او ۱۸ پولیس را جهت مراقبت کلپ گذاشته خود با دیک و سایر پولیس ها با سرعت ممکن جا بجا توتن هام حرکت کرد. در حدود ۱۰۰ متر پیش از رسیدن به خیابان الدور موتور متوقف شده همه از آن فرود آمدند. دیک با نفرات خود خیابان مجاور را اشغال کرده آنها را در آنجا در حال تیارسی گذاشت و خود تنها با الک به طرف خیابان الدور پیش رفت.

در زاویه خیابان الدور الک دید که تدابیر احتیاطی مافوق قش اساس داشته و صحیح بوده است. یک نفر در پایه چراغی تکیه داده بود. الک فورا یک موضوع بسیار دلچسپ را عنوان کرده با دیک سرگرم صحبت شد.

به مردیکه زیر چراغ انتظار می کشید، یک لحظه تردید دست داد، وقتی آندو نزدیکش آمدند، الک دفعتا بر گشته گفت:

شما گوگرد دارید؟ آن دگر غرشی کرده پاسخ داد: «نی ندارم.» در یک لحظه بعدی آن مرد به روی زمین

افتیده بود. الک زانویش را روی سینه آن مرد قرار داد با دست گلویش را فشرده تهدید کرد: اگر فریاد بزنی، میکشمت. آن مرد تا به خود آمد در دست خفیه پولیس آن افتیده فورا دست و دهانش را بستند و به داخل یک موتور ش انداختند الک اظهار داشت تا حال همه چیز مربوط به اینست که آیا شخصی که در وسط راهروی باغچه ها قرار داشت، جریان زدو خورد ما و تیر شدن همکارش را فهمیده اند یا خیر؟ الک خاک و گرد را از لباسش تکانده اضافه نمود اگر دیده باشد، امکان بروز اتفاقات جالبی می رود، اما ظاهرا کسی در دهلیز بار یک وسط باغچه شیک نمیداد و تنها مرد یک از آن محل دیده بانی میکرد در چنگ پولیس افتیده بود، الک از رهرو باغچه گذشته در دهلیز عمارت خاموشانه توقف کرد و گوش به آواز داد. صدای خفیف قدمهای را شنید. او خودش را جمع کرد و آهسته به گوشه خزید و.

محافظ از داخل صدا زد در آنجا کی است؟ الک آهسته جواب داد: منم بسیار بلند حرف زن.

آن دگر پرسیده در اینجا چه می کنی؟ به تاکید کردم که باید در زیر چراغ بمانی.

چشمهای الک به تدریج به تاریکی عادت کرد و اکنون می توانست فاصله خود و آن مرد را تخمین کند الک آهسته جواب داد: دوشخص که به نظرم عجیب می آیند از آنطرف خیابان نزدیک میشود یکدفعه او نهان بین، شاید بشناسی که کی هستند.

الک در جوانی فوتبال بازی میکرد و درست در لحظه ای که آن مرد نزدیک شد بالکد ضربتی به او وارد کرد. آن مرد از زمین بلند شده بشدت به پهلو خورد و نفسش بند آمد. صرف صدای خفیف خرخر از خنجره اش شنیده میشد آن مرد بیک ضربت محکم ناک آوت شده بود. شخصی ناک آوت شده قدرت فریاد کشیدن را نداشت بیحرکت و بیحال نقش



لباس ها را به روی صحن اتاق ریختند و دیوار چوبی داخل آلماری از پشت لباس ها نمایان شد و دیک با عجله و کنجکاوی کاغذ های روی میز را از نظر گذشتاند .

او با تعجب فراوان اظهار کرد (الك ! این کاغذ را ببین اعتراف میلز است از آن صرف دو کاپی بر داشته بودیم که یکی نزد منست و یکی در دفتر سکا تلند یا رد قید می باشد .)

در همین لحظه دیوار دروئی آلماری را شکستند و پولیس ها از دریچه ای که پشت آن پیدا شد به عمارت پهلوی هجوم بردند .

یک حقیقت فوق العاده جالب کشف گردید بدین معنا که یک دالان طولانی این عمارت را با تقریباً ۱۰ عمارت دیگر که پهلوی هم قرار داشت وصل میکرد و بزودی واضح شد که در تمام منازل تابه انتهای خیابان اعضای سازمان بقه ها زندگی میکردند و هر کدام آنها ممکن بود دارای نمبر ۷ باشند و این از دوازده منزل مایتلند در سایر عمارات چنین در پیچه از تباطی وجود نداشت بلکه صرف در دیوار های خشت پخته سوراخی احداث شده بود الك با نفس سوخته پس از بازدید سائر عمارت برگشته گفت: من تردید دارم که او را بدام انداخته باشیم ؟

دیک در جواب از الك پرسید : آیا کسی توانسته از اینجا فرار کند ؟

الك سرش را تکان داده پاسخ داد (متأسفانه افراد من جلوی دروازه باغچه منزل مایتلند کشیک می دهند و یک تعداد ماموران پولیس درونیفورم خیابان را محاصره کرده اند گوش کنید شما صدای اشپلاق را شنیدید ؟)

معاون الك برای دادن گزارش آمد مایک نفر را در پشت حویلی پیدا کردیم من بخودم اجازه داده ام را تا اینجا آوردم .

میخواهید او را ببینید ؟

الك گفت (او را تنها بالا بیاورید .) چند لحظه بعد يك نفر که دستهایش را بسته بودند وارد اتاق شد او قدری بزرگتر از يك مرد متوسط بود موهایش خرمایی و دراز بود ضمناً ریش دم بودنه و زرد رنگی داشت . برای يك لحظه طولانی دیک به قیافه او چشم دوخته

بقیه در صفحه ۵۸

زمین شده دوتن از خفیه پولیس ها به سرعت دستها ودها نشی را محکم بسته او را در يك مو تر انداختند .

الك اظهار داشت: بچه ها! مایلد از دروازه عقبی وارد منزل شوئیم . اینبار دروازه ورودی باغ با ز بود . الك موزه هایش را از پای در آورده در حالیکه جوراب به پای داشت آهسته آهسته به پیش خزید و از دهلیز تاریک گذشته وقتی پشت دروازه اتاق ما تیلند رسید زنگ دروازه اتاقش را بصدا در آورد . همه جا تاریک و خلوت بود . هیچکس در آنجا وجود نداشت . الك به تحویل خانه منزل برگشته اظهار داشت : در اتاق های زیر زمینی کسی نیست باید به طبقه بالایی برویم و اتاق های بالا را تفتیش کنیم . او درست از زینه ها بالا خزیده بود که متوجه يك روشنی خفیف از لای دروازه اتاق پیشخدمت مایتلند شد او به سه خیز از زینه ها بالا رفت و از کفشکن گذشته خود شرا به وسط دروازه انداخت . دروازه به اثر وارد شدن ضربت سوم در هم شکست . اتاق در تاریکی فرو رفته بود . الك در تاریکی کامل که سر تا سر اتاق را فرا گرفته بود فریاد زد: «هر کسی اینجا هستی، دستها بالا!»

سکوت عمیق بر قرار شد . الك خود شراخم کرده چراغ دستی را بیرون آورد و در نور آن کنج و کنار اتاق را دید زد . اتاق خالی بود . مامورین پولیس همه بعجله خودشان را به داخل اتاق رساندند ، چراغ روی میز را روشن کردند شیشه شیت آن هنوز گرم بود . تمام اتاق را زیر و رو کردند . اما این اتاق برای پنهان شدن چند نفر جای کافی نداشت و محل مناسبی بشمار نمی رفت الك از کلکین نگاهی به بیرون افکنده در یافت که برای کسانی که در آن اطاق وجود داشتند ، ناممکن بوده که به این ترتیب از آنجا خارج شوند .

در انتهای دگر اتاق يك آلماری لباس وجود داشت و چندین پارچه لباسهای کهنه در بین آن در کوبند ها آویزان بود .

الك فرمان داد : (تمام لباسها را بیرون بریزید ! در داخل آن باید دریچه ای وجود داشته باشد که به عمارت مجاور باز شود .)



زنان و دختران



تنظیم مصرف خانواده

خوش خلقی نمک زندگی است



زنانی که زیاده از حد دقیق اند و مواظبت و دقت را به حد سواس می رسانند غالباً از یکنوع عقده «افزون طلبی» رنج می برند. اینها همیشه اصرار می ورزند که مثلاً کو دکان باید این طور و آن طور تحت قاعده باشند، با آن باید چنین رفتار

و مشکلات را با خوش خلقی و خوش بینی تلقی کردن، و در جزئیات و نکات کوچک پافشاری نکردن و در تحکیم مبانی عشق و محبت زن و شوهر تأثیر قطعی دارد.

باید برای چیزهای جزئی نیز قدر دانی کنید: مثلاً شبی که شوهر



هم تا نداند کار مصرف خانواده از کجا خراب است نمی تواند در راه بهبودش قدمی بردارد، در صورتیکه نداند چرا، چه چیز را چگونه می تواند از بودجه کم کند، صرفه جویی برایش مفهومی نخواهد داشت.

بنابر این لازمست که صورت مخارج خانه را برای مدتی مؤقت مثلاً سه ماه ثبت و نگهداری کنید.

باید به طور دقیق گفت در سال چه مقدار وجه برای خوراک پرداخته اید. چه مبلغی در راه تفریح و سیاحت رفته است. وجه مقدار صرف خرید بعضی اشیای ضروری شده. همین مهم است. زیرا می توانیم در هر مورد بالا رفتن مصارف را کنترل کنیم و بدانیم در کجا بیسوده زیاده روی شده است. لازم نیست شصت و شصت و شصت را بدین کار مصروف بدارید، یکبار نتیجه گیری

زنان چیز فهم با استفاده از یاد داشت، در تنظیم صورت مخارج خانواده مؤقت خوبی نصیب می شوند.

همان طوریکه دکتر متخصص تاسی مرضی را تشخیص نکند نمی تواند بیمار را معالجه نماید. یک زن خانه

کم کم پیش خود خواهد گفت به چه مناسبت برای خوش آمد زدن که قدر زحمات و خدمات مرا نمی دانند اینهمه بخود فشار بیاورم. برخی از زنان ابتدا تشخیص نمیدهند که شوهرشان روزانه چه خدماتی برای شان انجام میدهد. زیرا آنقدر به انجام خدمات مزبور (توسط ایشان) عادت کرده اند که این حقیقت را اساساً حس نمی کنند.

شود، غذای شب کاملاً مطابق اسلوب پخته شود و بر روی میز بیاید.

خانه باید از هر حیث بی عیب و نقص باشد و مانند آن!

چنین وسواسی از لحاظ روحی، در واقع فرار از مسایل جزئی و کم اهمیت جلوه گری میکند. مسایل

تان شمارا به سینما می برد، برای دسته گلی که به خانه می آورد و در مقابل زحمتی که صبحها جهت خالی کردن ظرف خاکرو به می کشد باید از او تشکر کنید.

اگر بنا باشد هر چه میکند وظیفه مسلم و قانونی اش فرض شود

شود، غذای شب کاملاً مطابق اسلوب پخته شود و بر روی میز بیاید.



متر جم: محمد حکیم نا هض

ختنه

موضوع ختنه و طریقی واریسی آن برای طفل خیلی مهم است که آیا يك پسر باید ختنه شود؟ اگر جواب این سوال منفی باشد پس چه نوع متوجه و مواظبت باید درین مورد بعمل آید؟ درین باره کدام جواب دیگری وجود ندارد. ختنه طفل (پسر) عبارت از قطع کردن يك قسمت پوست (پوست ختنه) نامیده می شود که بطور عادی بوده و زاید است. مفاد ختنه عبارت از پاک کردن و سودمند بودن (از لحاظ عملی) آنست يك ماده پشیر مانند (سمیگما) نامیده می شود پوست متذکره مترشح می گردد. وقتی که پوست قطع نگردد یعنی ختنه یا سنت نشود و بحال خود باقی بماند، ماده سميگما جمع می گردد.

بعضی اوقات بطور عادی مکروب این مواد جمع گردیده و به آهستگی اگر طفل خود را ختنه کرد پس

کافی است. اما در هر صورت برخی از خانمهای حساسی دوست دارند شویی و کارهای مشابه را در خانه همیشه این کار را دنبال کنند و انجام دهید و وجوه اینگونه خرج اطلاعات لازم در اختیار داشته باشند. اگر وقتی به شك و تردید افتادند که در راه خرید لباس و کفش و کلاه و جوراب و امثال آن زیاده روی کرده اند، بایک نظر بصورت مخارج و خرید، حقیقت مطلب فوراً دستگیرشان می شود.

آیا شما خانه راحت را به پوشیدن لباس فاخر و گرانبها ترجیح نمی دهید؟

آیا مایل نیستید اطو کردن و لباس از خانمهای حساسی دوست دارند شویی و کارهای مشابه را در خانه همیشه این کار را دنبال کنند و انجام دهید و وجوه اینگونه خرج اطلاعات لازم در اختیار داشته باشند. اگر وقتی به شك و تردید افتادند که در راه خرید لباس و کفش و کلاه و جوراب و امثال آن زیاده روی کرده اند، بایک نظر بصورت مخارج و خرید، حقیقت مطلب فوراً دستگیرشان می شود.

آیا شما خانه راحت را به پوشیدن لباس فاخر و گرانبها ترجیح نمی دهید؟

به لته طفل نه چسبید، مقدار خیلی بطور لیم یا مرخم پوست را روی يك پارچه گاز تعقیب شده که به اندازه يك تکه پوسته کلان باشد مالیده بدور جرحه به پیچانید. اگر زخم بالته که بدور بدن طفل پیچانده می شود، اصطکاک نماید یا مالیده شود و چند قطره محدود خون یا مایع گلابی رنگ به نظر خورد، قاطعاً تشویش نیست.

داکتر سبک علاوه می کند يك طریقه دیگر پاک نگاه داشتن زخم اینست که همه روزه پوست آن کشش کرده نشود. این عمل از يك طرف برای طفل دردناک و از جانب دیگر برای مادر تکلیف ده میباشد. مو صوف اضافه می کند که به عقیده وی این عمل چه از لحاظ روانی و چه از لحاظ فیزیکی قناعت بخش محسوب نمی گردد.

بخت ویز

نان بریان

سه دانه تخم مرغ را خوب بهم بزنید و نیم قاشق چای خوری نمک را به آن اضافه کنید. بعد دو سوم حصه يك پیاله شیر را طور جداگانه بجوشانید و به مایع مذکور ریخته و آنرا نگاه دارید تا به روغن را در آن بیندازید و توتوهای نان را در مایع فرو کرده، اندکی نگهدارید. سپس توتوهای نان را از مایع بیرون کرده در تابه باروغن سرخ کنید. وقتی که توتوهای نان سرخ گردید، کمی بوره و دار چینی بر روی آنها بپاشید و برای صبحانه شما بهترین خوراک است.



زنان پوست سیله قلب استدلال می کنند، نه پوست سیله مغز. «ماتیر آرنا»

بعضی زنان برای همه دلربا بایند وعده ای برای يك نفر، ولی برخی برای هیچکس دلبر نیستند! «جمز ماتیو باری»

زن همیشه عواطف مرد را احساس میکند، وقتی که مرد بزین عشق خود را ابراز میدارد، چیز تازه ای باو نگفته است. «آندره پوپیه»



خواب‌انسان

زندون

از کتاب : قدرت و اراده

حرفهای برای جوانان

چطور میتوانیم از کم خوابی جلوگیری کنیم

خوابیدن به قدر کافی و با آرامی برای هر موجودی از ضروریات اولیه زندگانی است. زیرا خواب خستگی روزانه را بر طرف میکند و در این صورت بیداری خسته کننده نمیشود و شخص با کمال میل برای کار خود آماده میگردد و روز را با نشاط و سرور بسر میبرد روح مشاعر خود را باز یافته و بدن چست و چالاک میگردد و نیروی پایداری در مقابل خستگیهای دماغی و کوششهای جسمی زیاده می شود مردی که بخوابد خوب فکر میکند و حرکات و سکنات او از روی فهم و شعور صورت میگیرد هر کس مبین وضع استراحت او در شب می باشد. کمبیکه خوابش بطور طبیعی است چهره ای بشاش چشمانی با فروغ و وضعی نیرو مند دارد.

صدای رسایش دارای ملین مخصوصی است و با کمال وضوح صحبت میکند. ولی برعکس کم خوابی قوای شخص را تحلیل میبرد و او را فرسوده می سازد و علاوه بر اندوهی که در نتیجه خستگی و بی خوابی شب باودست میدهد باعث شدیدترین افقشادات عصبی در بدن او میگردد و باری کم خوابی از قوه پایداری اعضا در برابر هر گونه سستی میکاهد گذشته از این جهات که تمام ملال نظر صحتی بود، خواب بطور غیر مستقیم دخالت مهمی در پرورش اراده دارد باین معنی که تمرین پرورش اراده هنگام برخاستن از خواب بادر وقت خوابیدن بسیار موثر و مفید است

پس برای اینکه هر شب باخوابی و آرامی بخواب روید بدستور های زیر عمل کنید. اولاً در وسط تخت خواب یا قسمتی از آنکه مخصوص شما است بخوابید تمام اعضا باید کاملاً امتداد داده شود بعد وضع راحت و آرامی بخود بگیرید تا اینکه تمام اعضای بدن بتوانند با سیراحت بپردازند ما تو صیه میکنیم که همیشه روی پهلوئی راست یا به پشت بخوابید.

امادر حالت اخیر باز هم باید بدن اندکی بطرف راست متمایل گردد و نباید فراموش کرد که بهترین حالت بدن آنست که بهتر بتواند استراحت کند و بی حرکتی کامل بران چیره شود بعد باید تمام عضلات به حالتی آزاد رها شود.

در این وقت دقتتان باید با عضای خارجی معطوف گردد. آیا پاها کاملاً سست است؟ یا منقبض و پیچ خورده می باشد؟

ساقها و رانها بدون هیچ تمیدی روی تشک قرار میگیرد؟

آیا سینه منقبض و فشرده نیست؟ آیا دستها کاملاً استراحت میکنند سر به سستی قرار گرفته است که همچون خستگی به عضلات کردن نمیدهد؟

پس از لحظه بی بطور کلی احتیاج حرکت در خود حس میکند و این احساس باندازه ای شدید است که پیش از آنکه بتوانید در باده آن بقیه در صفحه ۵۷



چگونه خواب را با خودمان

این يك حقيقت است نه يك افسانه حقيقتي كه ممكن براي هر کدام ما وشما اتفاق افتاد باشد.

مىخواهم سرگذشت حقيقي از زندگى خود را براي شما قصه كنم.

فرض كنيد كه نامم ح است. در آن وقت كه بيست و پنج سال داشتم پدر و مادرم مرا با دختری كه در صنف چهارم درس مىخواند نامزد ساختند.

من در آن وقت شغل دكانداري داشتم و زندگى من از نگاه مالی رضایت بخشی بود سه سال نامزد ماندم و بعد از سه سال ما با هم عروسی کردیم پدر دختر مبلغی هم از من به

قسم طویانه گرفت و دختر به خانه من آمدولی بعد از يك ماه دوباره خانه پدرش رفت و يك هفته در خانه پدر بود دو باره آمد و بعد از چند روز زندگى با من باز هم خانه پدر رفت و هرگز باز نیامد هر چند كه بار ها از پدرش و فامليش خواهش كردم كه او را بخانه اش برگرداند ولی كوان كوشى كه بشود خلاصه بعد ها فهميدم كه او در شبى ليسه دوسم مى خواند و توانست كه آن را به پاين برساند من از اين كارش خوشحال شدم ولی اين خوشحالى من خیلی کوتاه بود زیرا بعد از چند روز پدر و مادر و برادران زنم با تهديد از من خواستند كه زنم را طلاق دهم هر چند كه

نامه های رسیده

گلزار قلبم پرا گنده ساخت.

ای برای توئی که با محبتت بسی نیاز از نیاز هایم نمودی و دنیائی پر شکوه و فریبنده برایم ارمغان آوردی.

تو الهه قلب كو چك منى، تو فرمانرواى مقتدر سر زمين احساس منى تو آن ستاره فروزانی هستى كه در شبهای تيره و ظلمانی ناگهان از میان تیرگی ها در آسمان سیاه و ماتمراز قلبم طلوع نمودی و پرتوی از امید و نشاط به آن تاباندی من چه بودم.

غریقى در دریای نامراد یها تشنه ای دروادی خشك و سوزان زندگى ره گم کرده ای در دشت وسیع احساسات خاتما نسوز جوانی، محرومی در میان حرمانها و آهها، در دمتدی همراه باغمها و رنج ها نیاز مندى با اشكها و سرشكها و حال ... پرتوی هستم از امید شكوفه ای از شكوفه های برطر اوت نهال زندگى ... ستاره ای درخشان در آسمان سعادت و خوشبختی.

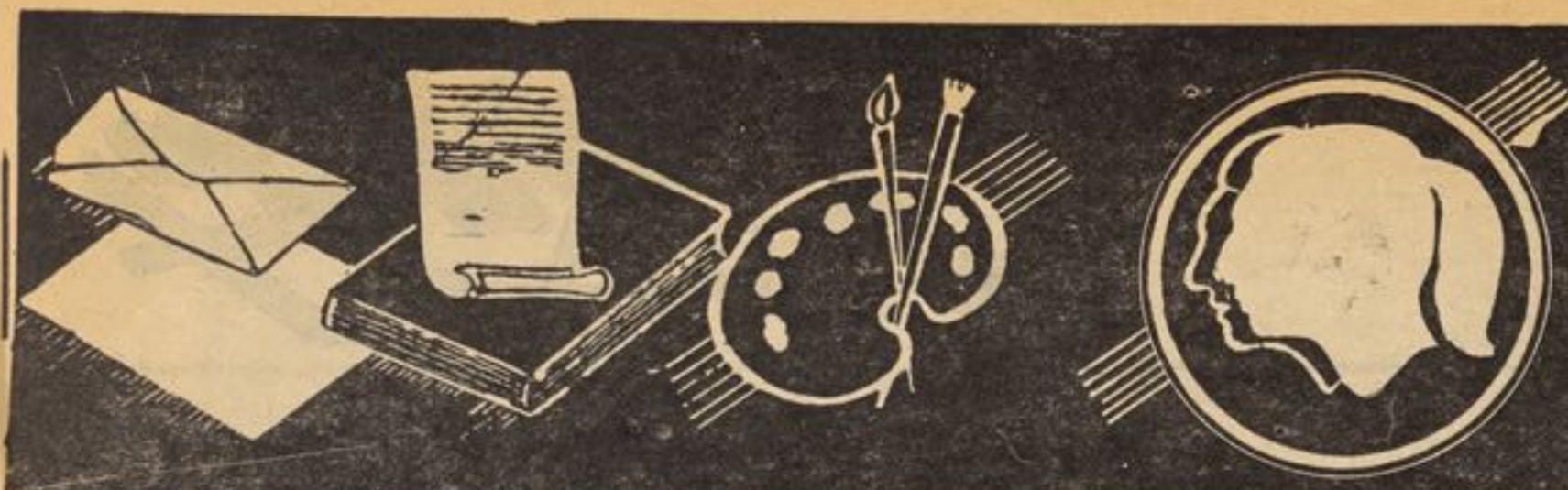
پیغله عابده ایو بی عضو بانك ملی تا مه شما به اداره مجله رسید این هم نامه از مالى شما.

بگو مینو سم

برای توئی كه در يك روز بر طراوت بهاری بومر زمین خیال من پرگذازدی و در افق دیده ام دور نمائی خیال انگیز از عشق و شيفتگی مجسم ساختی برای توئی كه شبنمی شدی، در غنچه قلبم نشستى، مرواریدی گشتی در صدف دلم جای گرفتی، و چون پرستوى ره گم کرده در آسمان زندگیم به پرواز در آمدی بر ای توئی كه زمستان بخزده و اندوهگین قلبم را با خورشید سوزان مهرت به بهار دل انگیز و روح پرور مبدل نمودی.

برای توئی كه در قلبم آتشی بر پا کردی و روح افسرده ام را با لهیب های سرکش آن جان بخشیدی.

برای توئی كه نوازش ها یست گل جوانیم را شكوفان نمود و شكوفه های عشق و تمنا را در



شاگردان ممتاز



نام: عبدالله (شفا)
صنف: نهم الف لیسه عالی
جیبیه
سن: ۱۵ ساله
درجه: اول نمبر عمومی
علاقه: به ورزش
آرزو: میخواهم در آینده داکتر
طب شوم.



نام: غلام جیلانی سرور رحیمی
صنف: ۱۰ لیسه عالی جیبیه
سن: ۱۶ ساله
درجه: اول نمبر
علاقه: به مطالعه
آرزو: میخواهم تحصیلات عالی
داشته باشم.

بایسکل جدید

جوانان محصل در پوهنتون (هول) واقع در انگلستان دست به اختراع تازه زده اند و این اختراع جدید آنها بایسکل بزرگی است که توسط سه عرابه و چندین پایدان و (چکر) و غیره لوازم که بایسکل دارا بوده، مجهز می باشد. غرض از ساختن چنین بایسکل اینست که آن عده از محصلین که



به اصطلاح هم طبع و به مذاق یکدیگر برابر اند برای آنکه همیشه یکجا بوده و سر و عده حاضر باشند چنین بایسکل را ساخته اند زیرا در گذشته در مواقع رخصتی های عمومی این عده رفقا بدقولی کرده به وعده گاه در مواقع معین حاضر نمیشدند و ازین سبب در میان شان بعضی اوقات مشاجرات لفظی و حتی سخن به لت و کوب همدیگر میرسید برای اینکه این

کوشش نمودم و مجادله کردم و تمام دارایی خود را درین راه که بتوانم زحم را بخانه اش باز گردانم از دست دادم و موفق نشدم و آنها باخبره موفق شدند که دختر شان را از من بگیرند و بخانه خود شان باز گردانند.

امروز من که تمام دارایی خود را برای بدست آوردن آواز دست دادم و زندگی خود را تباه کردم تنها و بیگس زندگی میکنم. بشما میگویم ایسا معنی تعلیم و تربیه اینست از من که شوهر او بودم جدا شود و همسر کسی دیگر گردد.

متصدی محترم درد دلها این نامه را برای شما نوشتم تا اگر امکان داشته باشد. آنرا نشر کرده تا جوانان ما بفهمند که تنها تعلیم و تربیه برای ما کافی نبوده بلکه داشتن اخلاق، حس مسئولیت نیز برای ما لازم است.

بایرسمیده

بناغلی محمد علی از لیسه ابن یهین.

نامه پر از محبت شما به اداره مجله رسید از تعریف شما در قسمت مجله نهایت تشکر امیدواریم که برای بهبودی هر چه بیشتر مجله با ما همکاری داشته باشید.

...

بناغلی صالح محمد (حساس)
شعر شما که (سوی کدامش بنگرم) نام داشت به اداره مجله رسید این هم قسمتی از شعر شما:

این دخترک زیبا تر است، آن مهوش رعنائی است و آن دیگرش بالا تر است، سوی کدامش بنگرم بنگر بسوی آن پری، از هر که دارد پر تری خجل است نزدش مشتری، سوی کدامش بنگرم.

طرح کننده : صالح محمد کپسار

جدول کلمات متقاطع

از این گلیمشه چه میفهمید



به این گلیمشه که از خطوط متعدد تشکیل یافته است بادقت نگاه کنید که آیا تصویری از اشعه آفتاب است یا قطعه ای از یک لباس یا چیز دیگر ؟
بهر حال در صورتیکه تشخیص دادید چیست ، ما را هم بیخبر نگذارید .

یک فور مول قدیمی

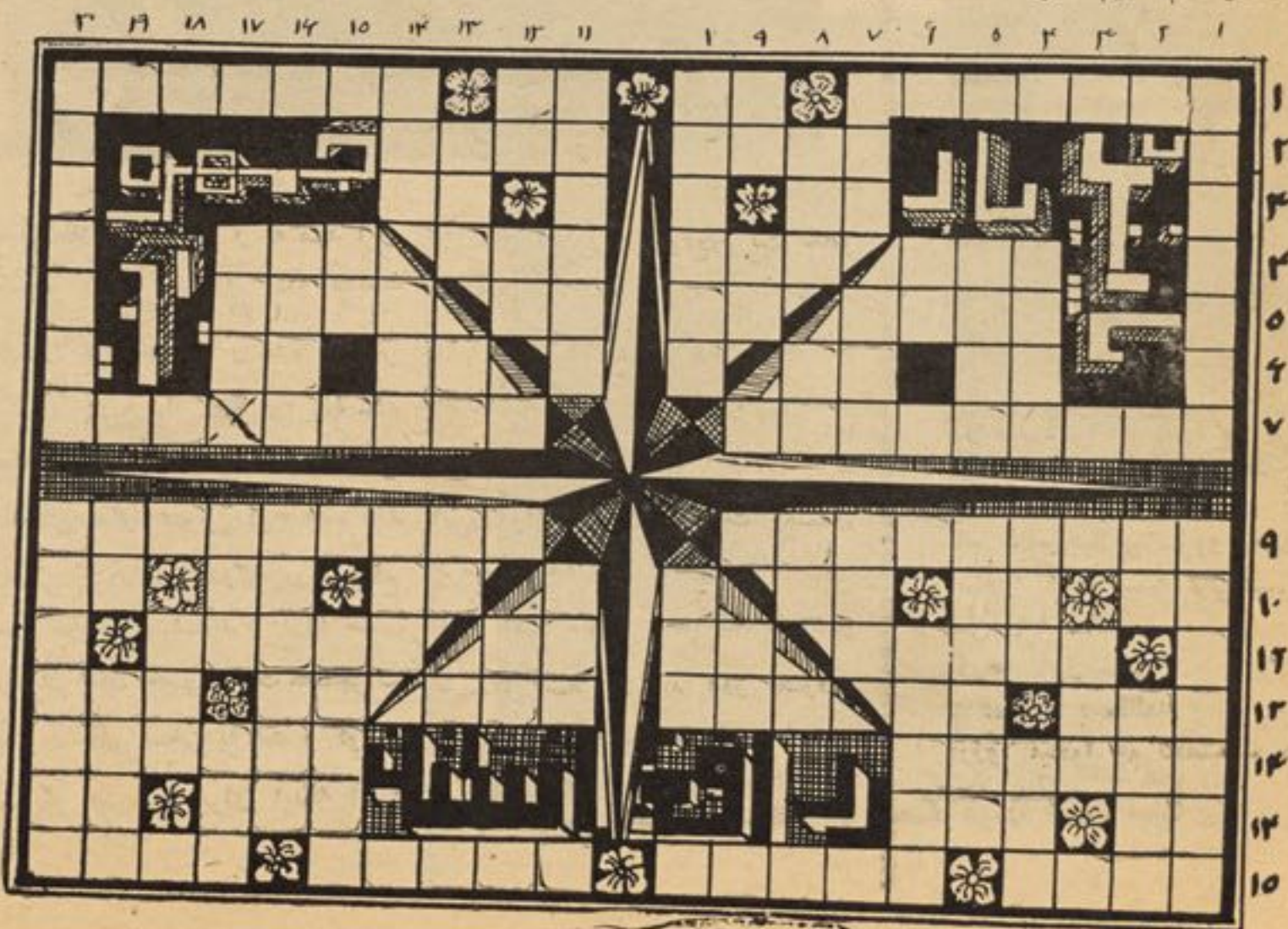
میدانید که سال قمری را که از محرم شروع و به ذوالحجه ختم می شود معمولا ۳۵۴ روز حساب می کنند ولی در هر چند سال یکبار آنرا ۳۶۵ روز بشمار می آورند این عمل از آن سبب صورت میگیرد که سال قمری در حقیقت ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه میباشد و باید کسر آن با افزودن یک روز به تعداد ایام یکی از سالهای آینده جبران شود .

اینک یک فورمول قدیمی را که در کلمات ذیل خلاصه میشود .

-بهزی جوح کادوط-

و با موضوع فوق مربوط است برای شما نو شتم ، لطفا به ایام گرفتن تو ضیحی که را جمع به ایام سالهای قمری داده شده ، مفهوم فورمول مذکور را کشف نموده برای ما بنویسید .

- افقی :
- ۱- يك نام - ناك میان حالی جامش معروف است - ربا عیات دلیسندی دارد .
 - ۲- وداع مشوش - وطن .
 - ۳- الف الف - پر درپشتو .
 - ۴- کشتن - آواز پشك - کلمه تحسین و تعجب - توت با املاي غلط .
 - ۵- مبل شکسته - ناروا را روا نباشد - شرم سرشکسته - قاطر آشفته .
 - ۶- واحد پول جاپان - درنده - همراه درپشتو - حاجت بدون جت .
 - ۷- حرف آخرش را نخوان يك موسسه خیریه است - صفت شده - کشور ومپهن .
 - ۹- يك شاعر اهل عراق - اینهم شاعر است .
 - ۱۰- چاقو نیم شده - نصف عالم - جشن میان خالی - مرد بی پای - ازعطر بچونید - دشنام عامیانه .
 - ۱۱- پر - زیاد نیست - آنچه خوب نباشد - میوه خشك ولذیذ .
 - ۱۲- يك نام - نیم دالر - منطقه ای
- عمودی :
- ۱- کارگران و تمام اصناف تشکیل میدهند - مربوط به اقتصاد .
 - ۲- صورت - مسجد ها اکثرا دارند .
 - ۳- کلمه بی معنی .
 - ۴- کم - دل - احمق سر ندارد .
 - ۵- خواهش - از آنظر مثل بادام
 - ۶- زنها سرخس میکنند - از آنظر طرف منطقه در شمال پنبتونستان
 - ۷- آنرا تنفس میکنیم - مهید نامرتب - نام يك ماه عربی .
 - ۸- حیوان و هم با آن شکار میکنند - دروازه كوچك - يك بزبان
- خارجی :
- ۹- نیمه قانع - پول جاپان - حکم سر ندارد .
 - ۱۰- کاروان خودش است - دامن درپشتو -
 - ۱۲- نام نظام نوین ما - همیشه .
 - ۱۳- نشه می آورد - مادرعربی - دوتا پنج .
 - ۱۴- منطقه در ننگرها - محل بی پایان - مادرعربی .
 - ۱۵- کلمه بی معنی - همین حالا در دست تان است - اینها با اسرائیل درپیکار اند -
 - ۱۶- تکرار يك حرف - اجمار - کرم .
 - ۱۷- یکی يك نام است - کرم بوت از آن ساخته میشود .
 - ۱۸- طرار بی پا - آواز بی انتباه - چالاک .
 - ۱۹- آنچه درمورد لباس و پیشین از آن پیروی میشود .
 - ۲۰- فدای بی پایان - کیمیا الف ندارد .
 - ۲۱- کسانیکه مجاهده میکنند - يك کشور افریقائی .





درین کلیشه بریده هایی از هر قسمت مضامین این شماره بنظر شما میرسد، آیا میتوانید بفهمید که هر قسمت مربوط کدام مضمون این شماره است؟

هنر پیشه شناسی



درین کلیشه عکس چند زیباروی سینمای هند بنظر شما می رسد. اگر موفق به شناختن همه آنها شدید اسم هر کدام را با یکی از فلم هایش برای ما بنویسید.

WATAN PLASTIC SHOE CO.
رولیس - لیسگر - درباری

شرکت صنعتی پلاستیک

برای دو نفر کسایکه موفق به حل جدول میشود بهکم قرعه یک سیت جراب اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی



HORSE BRAND SOCKS.

پا پوشیدن جو دابهای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکند بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشود. بوت پلاستیکی وطن از نگاه وطن جایزه داده میشود.

جنسیت، زیبایی و دوام برپوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید

کدام حیوانات



تصویری را که ملا حظہ میکنید از پیوند اعضای حیوانات مختلف بوجود آمده است، آیا میتوانید که هر یک از اعضای این معجون مرکب را بگوئید که از کدام حیوان دیگر بعاریت گرفته شده؟

کتاب شناسی

در اینجا اسم چند کتاب و چند نویسنده را در کنار یکدیگر به نظر شما می رسانیم ولی باید توجه داشته باشید که هر کتابی اثر همان نویسنده ای که نامش در پهلوی نام کتاب آمده است نمی باشد و باید برای تشخیص موانع حقیقی هر کتاب از حافظه و معلومات کتاب شناسی خود استفاده کنید:

بها رستان	ابوریحان بیرونی	تاریخ جهانگشای	الکساندر دوما
اخلاق ناصری	ملاحسین کاشفی	ترجمان البلاغه	جویسی
اخلاق محسنی	سعدی	گلستان	رادو یا سی
فیه ما فیه	جامی	سه تفنگدار	ابرا کا مو
بینوایان	خواجه نصرالدین	جنگ و صلح	ویکتور هوگو
التفهیم	مولانا جلال الدین	بگانه	تولستوی

این مرد کیست؟

این شخص نه کدام هیپی، نه کدام زندانی و نه کدام مرتاض هندی می باشد، او از بهترین و مشهور ترین خوانندگان اروپا است که میلیون ها صفحه از آواز هایش بفروش رسیده در میان طبقه جوان طرفداران بیشماری دارد.





اسپ و فو تبال



اسب با انسان یکجا به بازی میپردازد



وبالآخره گول را به ثمر میرساند

بعد از آن که ورزش در جهان اهمیت خود را قایل کرد از انسانها تمرین آن حتی به حیوانات سرایت کرده امروز در اروپا از بس فوتبال اهمیت فراوان حاصل نموده حتی حیوانات را نیز فوتبال می آموزند در عکس توپ را در اختیار یک اسب می بینید که با صاحبش فوتبال میکند.

مسابقات دوراول پهلوانی کلب های آزاد خاتمه یافت

مسابقات پهلوانی بین کلب های آزاد پهلوانی کابل که چند ی قبل از طرف ریاست المپیک در جمنازیوم مکتب مکروریان دایر شده بود خاتمه یافت.

درین مسابقات از جمله ۱۸ کلب پهلوانی ۱۱ کلب آن اشتراک نموده بود و پهلوانان از وزن اولی و وزن هشتم مسابقه دادند و هدف این مسابقات آشنایی پهلوانان به سیستم های جدید پهلوانی و انتخاب آنها برای تیم پهلوانی المپیک بوده است.

در وزن اول (۴۸ کیلو گرام) یازده پهلوان در وزن دوم (۵۲ کیلو گرام) بیست و دو پهلوان در وزن سوم (۷۵ کیلو گرام) چهل و چهار پهلوان در وزن چهارم ۶۲ کیلو گرام چهل و نه پهلوان در وزن پنجم ۶۸ کیلو گرام کیلو گرام نوزده پهلوان در وزن هفتم ۸۳ کیلو گرام هفت پهلوان ۲۷ پهلوان در وزن ششم و هفتم ۷۴ و ۸۳ کیلو گرام هفت پهلوان و در وزن هشتم ۹۰ کیلو گرام دو نفر اشتراک کننده انتخاب شده بودند شرکت داشتند.

درین مسابقات شش پهلوان قهرمان شناخته شدند، در دوردوم مسابقات سیستم (گر یکور من) شامل می باشد که بیست روز بعد شروع خواهد شد.





مسابقه بایسکل دوانی

یکی از ورزش ها نیکه امروز در جهان تما شاجی بیشتر دارد مسابقات بایسکل دوانی است که مخصوصا در ممالک اروپایی ورزشکاران بیشتر درین رشته اشتغال داشته و همه ساله مسابقات بزرگی از سراسر اروپا در یکی از کشورها دایر میشود که امسال این مسابقه در جنوب ایتالیا بود .

وزنه برداری

اسمای وزنه برداران کشور اتحاد شوروی در صدر جدول وزنه برداران جهان قرار دارد و در هر مسابقه ریکارد های جدیدی قایم میکنند .

چهره های ورزشی



پیغله نازی

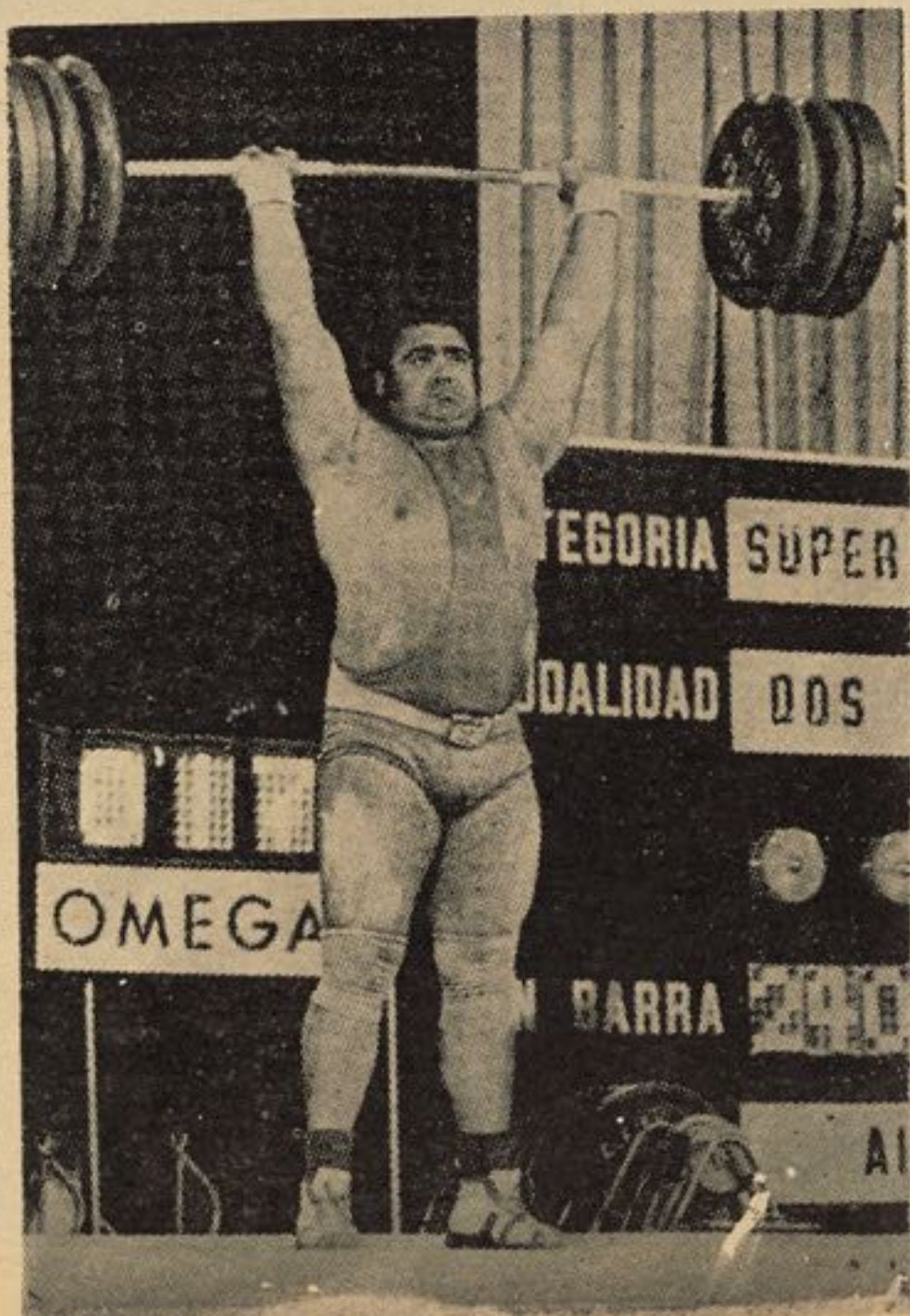
از جمله دختران ورزشکار با استعداد لیسه را به بلخی یکی هم پیغله نازی میباشد ، که در بین ورزشکاران آن لیسه خوب درخشیده و نام پر آوازه کسب کرده است . پیغله نازی امسال از صنف دوازدهم آن لیسه فارغ شده و نام خود را در بین ورزشکاران خوب در آن لیسه باقی گذاشته است .

وی شرایط یک ورزشکار را اخلاق و کرکتر سپورتی، روحیه قوی و مشق و تمرین زیاد را وانمود می کند و میگوید آن ورزشکار یکبار این او صاف را نداشته باشد ورزشکار حساب نمیشود .

بنا غلی صد والدین صد یقی کپتان تیم فوتبال لیسه نجات است از آوان کودکی به ورزش علاقه زیاد داشته و آنرا شروع کرده است از سال ۱۳۴۲ الی ۱۳۴۴ به تیم کودکان لیسه نجات شامل بوده بعد از آن به تیم اول شامل و برای اولین بار در سال ۱۳۴۷ در تورنمنت معارف اشتراک کرده در همان سال کپ قهرمانی معارف را به نمایندگی از لیسه خود بدست آورده است . وی آرزو دارد تا بسا ما نسی های که در رشته های مختلف ورزش که در گذشته موجود بود تکرار نشود .



بناغلی صد والدین صد یقی



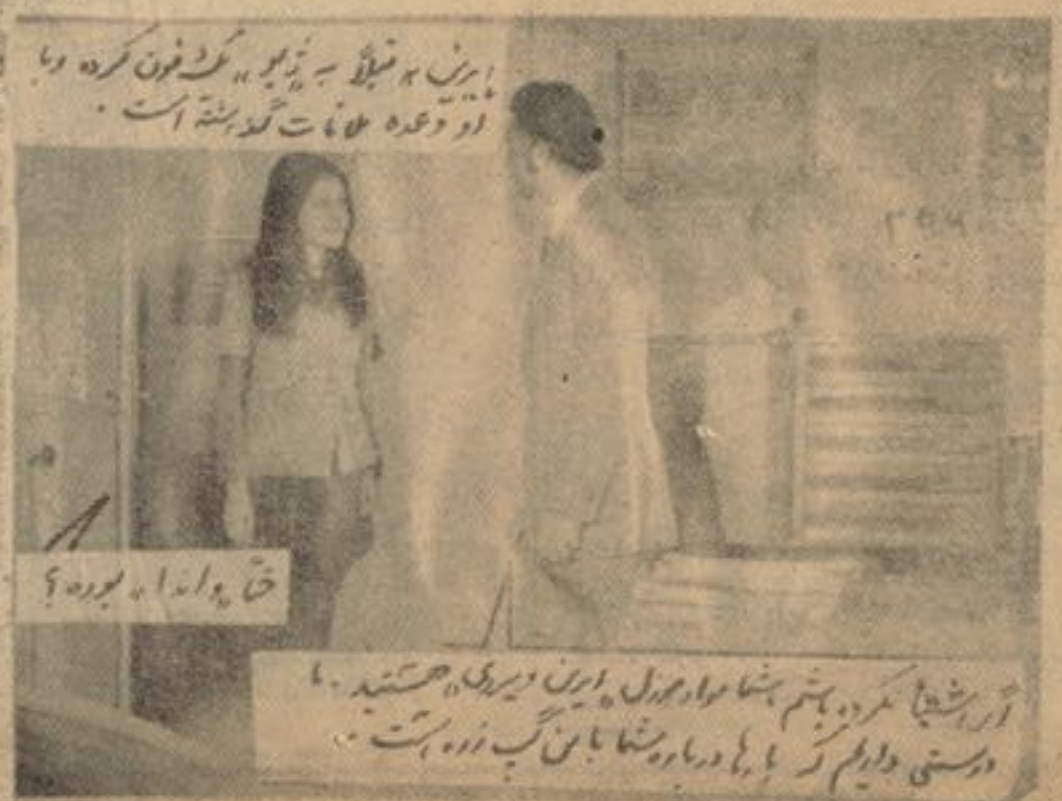
در این عکس واسیلی الکسوف قوی ترین مرد جهان از کشور شوروی را می بینید که ۲۴۰ کیلو وزن را به راحت بالا کرده است معلوم نیست قدرت او تا کجا است

حس خوش

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر بیست و هشت ساله شرکت عطسروشی يك وكيل دعوى بنام (ژيو) كار ميكند. يكى از هممنفى هاى دوره شاگردى اشراست ميرود، و تصادفاً در آنجا يك هممنفى سابق ديگرش را كه «موريس» نام دارد و راكه يك بچه دلپسند است نيز ملاقات ميكند. (موريس) و «واندا» متقابلاً به يكديگر ابراز دوستى نموده و بعد از چندی باهم ازدواج ميكند. يك روز «واندا» ميگويد كه انتظار طفلى را دارد و ديگر نميتواند كار كند. اما «موريس» بخاطر معيشت خويش و همسرش در پهلوى درس، بعد از چاشت كار ميكند چندين روز بعد طفل تولد ميشود. اما (ايرين) همينكه ميشنود «موريس» بعد از چاشت كار ميكند، متاثر ميگردد. و اينك بقيه داستان :





هزار و یک گپ



فلم جدیدی بنام حاکم ساخته میشود ، چون هنوز مراحل اولیه فلم آغاز شده کار فلمبرداری آن بصورت اساسی شروع نشده است زمینه هیچگونه پیش بینی درباره فلم مذکور برای مخلص شرمندوک میسر نیست ، صرف بنام يك اقدام باید از آن استقبال کرد .

بناغلی ولی لطیفی که زمانی خودش هنرمند تئاتر بود و بعد از تکمیل تحصیلات عالی در اتحاد شوروی بوطن باز گشته است این فلم را دایرکت میکند . در افغانستان

این اولین کار هنری بناغلی لطیفی بعد از تکمیل تحصیلاتش میباشد که ببینیم چه چیزی ساخته خواهد شد بهرحال موفقیت لطیفی را خواهیم دید .

۵۷

مخلص شرمندوک درین صفحه گستر بمسائل که جنبه بین المللی داشته است تماس گرفته ام ، اما این مساله را نمیتوانم نادیده گرفته به آن بیعلاقه بنام . این خبر

را که در روزنامه انیس خواندم برای کشور ما مردم ما از هر حیث جالب است ، اینک خبر مذکور را یکبار دیگر نقل میکنم . کمیته

اقتصادی مجمع عمومی موسسه ملل متحد فیصله نامه را تصویب رسانید که در آن برای اولین بار حق دسترس آزاد کشور های محاط بخشکه رابه بحر تایید نموده است .

افغانستان متأسفانه به اثر دسایس استعمار در قرن نوزده درجوات فعلی درآمده شکل يك کشور محاط بخشکه را بخود گرفته است . از همین سبب فضای تنفس بهر

اقتصادی برای کشور ما مانند چند کشور دیگر محاط بخشکه تنگ گردیده است . در حالیکه

سرحد جنوبی کشور ما فاصله چندانی با بحر آزاد ندارد . بازم حق استفاده از بحر آزاد برای ما میسر نیست ، خدا کند این تصویب مجمع عمومی موسسه ملل متحد جدی تر در ساحه تطبیق گذارده شود و اساسی ترین پروبلم کشور های محاط بخشکه حل گردد .

۵۸

همکاران این صفحه بناغلی احمدغوث «زلمی» بازم نوشته ای را ارسال کرده اند که از نظر خوانندگان میگذرد :

بابه عبدال جگر خون

بابه عبدال صبح وقت بعد از اینکه يك پکر جنگ خود را طبق معمول بامادر اولاد ها زد جگر خون از خانه بیرون آمد و به قصد خریدن کدام پاگوشت خوب آنهم اگر تصادفا پیدا شود بطرف بازار روان شد .

اما بدبختانه بهر دوکان قصابی که میرفت و گوشت خوب میخواست قصاب چشمان خود را میکشید و کم میبود که رویش را بخورد

باز هم ازین دوکان به آن دوکان میرفت اما نتوانست گوشت دلخواه خود را پیدا کند بسیار وقتش به سبب خریدن گوشت گذشت میخواست دوباره به خانه برگردد اما در همین لحظه صدای نی گلوبه گوشش طنین انداز بود که میگفت : وبخدا که امروز گوشت

خوبش پیدا نکنی دنیاره سرت شو میکنم گوشش گوگوشت خوبش پیدا کنی گسه چاشت بوپوی گل غنچه میایه موش کنی که مره نشرمانی قامیدی یانه ؟ او مرد که تیره گفتم چرا چشمایت راه کشید . برو دگه که ناوقت میشه .

از بازگشتن خود به خانه متصرف شده و خواست که بیشتر برود و بیشتر جستجو کند .

زیرا ضرب المثل معروف «جوینده یابنده است» را شنیده بود .

دلش شد که بسرویس شهری بالا شود . وزودتر خود را به يك قصابی دیگر برساند ، اما پناه بخدا ازین سرویس های شهری که مثل سابق همان بیروبار بود و همان تنیه و تپله . فکر کرد که اول نمیتواند بسرویس بالا شود و اگر خود را به پایدان آویزان کند



از بالا به پائین بدون شرح

میادا درین پس پیری چوانمرك و یا خدای نخواستہ سینه و بغل شود . از عزم دلش گشت و پای پیاده برآه خود ادامه داد و گوشت گوشه دریپاوه وومیرفت تا خود را مقابل يك قصابی یافت ، باز هم با همان صحنه های قبلی مواجه شد . این دفعه جنجال را برای خود و شرمندگی بوپوی گلو را مقابل حسریش (ننی گل غنچه) قبول کرده از خریدن گوشت بگلی متصرف شد . همینطور بطرف خانه روان بود که یکمده دختر و پسر جوان و معشن که لباس های دلخیز و رنگارنگ به تن و کتاب هازیر بغل داشتند توجه اش را جلب کرد ، که در ایستگاهی ایستاده بودند .

از دور يك جوان ساده لباس و مرتب را که مثل دیگران کتاب زیر بغل داشت دید و در دل گفت ای کاش منم مکتب می رفتم و درس میخواندم تا چیزی از عالم علم و دانش می آموختم مثل این جوان کتاب زیر بغل میداشتم و بطرف مدرسه روان میبودم اما افسوس و صد افسوس نشد که نشد ، نزدیک رفت و از جوان پرسید : «آغا جان ای دختر او بجایه کدام میهمانی میرن همراهی او کتابها یشان ؟» پسر جوان و ساده لباس به بسیار ارب و احترام به بابه عبدال چنین گفت : «پدر جان اینجا یکتعداد از محصلین و محصلات که به طرف درس روان هستند . بابه عبدال دوباره از جوان پرسید که فی انیا که به یک مرکز علمی میرن تا به جایی برسند و علم یاد بگیرند چرا ایقدر لباس های زرق و برق میپوشند . در همین وقت موتر غرازه یی بعد از مدتی تشریف آورد و آنها به طرف موتر کهنه و فرسوده هجوم بردند زیرا مجبور بودند تا خود را به حاضری برسانند . یکتعداد کمی بالا شدند و تعداد زیادی از سبب اینکه دگر حتی در پایدان جانمانده بود منتظر موتر دیگری که نمیدانستند چه وقت خواهد آمد منتظر شدند . بابه عبدال بعد از دیدن این صحنه در حالیکه سی خود را تکان میداد راه خانه را تعقیب نمود .

یادی از رافایل...

به بهزاد و شاگردان وی که در لای نسخه خطی متعدد موجود در کتابخانه‌های اروپا، آمریکا و آسیا و یا در کلتسیونهای شخصی وجود دارد، نسخه‌هایی برداشته شده، بشکل البومهایی تدوین گردد و هر یک ازین آثار از نظر علمی تحت مطالعه و ارزیابی دقیق قرار گیرد، در آن صورت ممکن است یک مقدار معلومات دقیق و کاملتری راجع به بهزاد و مکتب هنری وی بدست آورد چنین کار دقیق و پیگیر می‌تواند پرابلم بس مهم و مبرمی را که در هنر تصویری شرق بنا م (عنعنات و نوآوری) یاد میشود، تا حدی روشن سازد و این مسئله اهمیت آنرا دارد که توجه شرق شناسان و علاقمندان آرت و هنر شرق را سخت بخود معطوف سازد و اهتمام آنانرا جهت پی‌بردن به راه حل علمی آن سوق دهد.

ما طی این نوشته با در نظر داشت حجم مقاله‌ای که برای خوانندگان ملال آور نباشد، در مورد نقاشان و مینا تورستانی که منسوب بمکتب هنری بهزاد اند معلومات عمومی و بس مختصری بخوانندگان تقدیم و معروفترین شاگردان ویرا معرفی مینمائیم:

۱- سلطان محمد: این نقاش معروف مینا تورست چیره دست یکی از شاگردان ممتاز و پر استعداد کمال‌الدین بهزاد است شرق‌شناسان در باره زندگی و آثار سلطان محمد معلومات بغایت نا چیزی دارند او

بقیه صفحه ۴۴

چطور میتوانیم از کم

فکر کنید ناچار تسلیم میشوید. پس وقتی که مجدداً حالت اولیه خود را بدست آورید و بدینا ب حرکت گردید منتظر تحریک ثانوی باشید ولی این بار مصمم شوید که باین تحریک تن در ندهید بعد از ربع ساعت ب حرکتی یکنوع سستی مطبوعی در خود حس خواهید کرد و اندک اندک خواب بر شما چیره میشود. باین ترتیب شدید ترین بیخوابیها را با طاعت خود در میاورید و بجای بیداری ها و کم خوابیهای آزار دهنده استراحت و آرامش کاملاً جایگزین خواهد شد.

بقیه در صفحه ۵۶

نجوم و احکام نجومی

قواعد ستاره شناسی، برخی از اصول و مبانی احکام نجوم، شرح و توضیح بعضی از تعبیرات و اصطلاحات نجومی و بالاخره شرح کوتاهی از زندگانی و آثار چند تن از مشاهیر منجمان و ریاضی دانهای این سرزمین که خدمتی به علم و معرفت انجام داده اند.

امید است که این سلسله مقالات اگر هیچ فایده‌ای را متضمن نباشد باری برای درک و فهم اصطلاحات نجومی که در ضمن آثار ادبی به کثرت آمده است تا اندازه‌ای سودمند باشد.

و اینک میسر دازیم به اصل مطلب اندر معرفت تقویم

تقویم چیست؟

تقویم در لغت بمعنی راست گردانیدن چیزی که کج یا خمیده شده باشد و نیز بمعنی ارزیابی و تعیین قیمت چیزی، آمده است و گاهی بمعنی راست شدن گی، برابری و تساوی هم می‌آید و اما در اصطلاح عبار تست از دفتری که در آن تواریخ روزانه یک سال و حرکات سیارات و تغییرات آنها و بخصوص احوال آفتاب و ماه و دیگر گونی‌های آن دو از قبیل کسوف و خسوف و طلوع و غروب و دیگر دانستنیها مانند اعیاد دینی و ملی و تطبیق ایام ماههای قمری با شمسی و ماههای اقوام و ملل دیگر در آن پیش بینی میشود.

علامه شهیر ابوریحان بیرونی، برای تقویم، نام قشنگ «دفتر سال» را برگزیده و استعمال کرده است و ضمناً در وجه تسمیه آن به تقویم گفته است: «و او رانیز تقویم خوانند زیرا که هرچ برابر هر روزی نهاده است اندر و همه راست کرده و درست است.»

باید دانست که از تقویم در ایام قدیم همچون دفتر یادداشت نیز استفاده میشده است، خواجه ابوالفضل بیهقی مورخ شهیر وطن مادر تاریخ نفیس خویش پس از ذکر یک واقعه تاریخی که خود ناظر آن بوده است، میگوید: «و مرا که بوا لفضلم این روز نوبت بود و این همه دیدم و بر تقویم این سال تعلیق کردم.»

انواع تقویم:

تقویم بر چند قسم است:

۱- تقویم زراعتی که آنرا تقویم شمسی نیز میگویند و در آن ۱۲ ماه سال را هر ماه ۳۰ روز می‌آورند و در آخر نیز پنج روز بنام خمرسه مستترقه اضافه میکنند تا ۳۶۵ روز شود.

در این قسم تقویم تنها ایام هفته و روزهای ماه شمسی را در جدول بطرف راست می‌آورند و دیگر قسمت‌های سفید صفحه را به دستوراتی در باره زراعت و گلکاری و یاغبانی اختصاص میدهند. مثلاً در برابر روزهای ماه حمل مینویسند: نهال شانی تا نیمه این ماه سودمند است و اما درختانی را که دائم سبز می‌باشند تا آخر این ماه هم میتوان کاشت، درختان تاک را قبل از اینکه سبز و تازه شوند باید «تاک بری» کرد، گلخانه را اگر هوا خیلی گرم است باید هوا بدهند تا گلها در پانزده روز اول این ماه خود را محکم کنند که وقتی از گلخانه بیرون آورده میشوند پژمرده نگردند.

و همینطور درباره حبوبات و سبزیجات که کدام نوع آن درین ماه باید کاشته شود و نیز در باره گلها که تخم کدام گل یا قلمه کدام گل یا نهال کدام گل در این ماه باید کشت شود معلومات سودمندی بخواننده میدهد.

از این نوع تقویم نگارنده چند سال قبل یک نسخه قلمی نزد یکتی از افاضل غور بنام میرزا عبدالجبار در کاسی چخچران دیده بودم که تاریخ کتابت آن سال ۱۳۱۰ قمری رانشان میداد و معلوم بود که ازین قبیل تقویم در قدیم معمول بوده است. گمان میکنم اگر وزارت زراعت بتواند با استفاده از تجارب علمی و عملی متخصصان زراعت و با در نظر گرفتن آب و هوای مناطق مختلف کشور و کسب معلومات لازم از دهقانان و یا غبانان محلی، یک چنین تقویم زراعتی تدوین و نشر و توزیع نماید زارعان کشور را بی نهایت سودمند خواهد افتاد.

بقیه در صفحه ۶۱

دین زندگی

میکند، در معاملات و قیمت‌ها روش مخصوصی تعیین مینماید، برای جوانی راهی می‌سجد و خطوط روشنی از حیثیت و چگونگی زندگی زنان و... ترسیم میکند.

اسلام در میان رنگها، نژادها و ملوالت مختلف بشری امتیازی از نگاه انسانیت قایل نمیشود و همه را اعم از زورمند و گدا، در برابر قانون یکسان می‌شمارد، زیرا اگر دینی و سیاسیست که بر پایه های امتیازات فردی یا طبقاتی و یا امتیازات نایبای دیگر بنا گذاشته شود نمیتواند مبلغ مساوات و برادری شود و مردم محروم و بلاکش را بخود جلب نماید.

اسلام قاصد وحدت و یگانگی جهانی بوده مرزهایی از عقیده تعیین میکند تاجاییان را بدور یک محور جمع کند و همه را چون ملتی واحد بهم پیوند دهد، روی همین هدف میبینیم زمانیکه در مثل کهن سلسله رسالت پیامبران الهی در ملت‌ها و قبایل مخصوصی پایان می‌پذیرد خداوند برای تأمین سعادت انسانها وحدت جهانی را نجات بخش انسانها فرموده رسالت دیگری را که در پرتو آن همه با هم هماهنگ شوند و از ملل مختلف یک ملت بزرگ انسانی که در آن نامی از امتیازات و نژاد و طبقات ستمگر، دیگر نباشد بوجود بیاورد، اراده نمود همین بود که رسالت حضرت محمد (ص) آغاز یافت و خداوند برایش دستور داد که تو راجعت نجات و اصلاح جهان انسانیت می‌فرستم.

اندیشه بزرگ وحدت و اتحاد کلیه نژاد های بشری و گرد آوردن ایشان در تحت یک لوی واحد بدین ترتیب مرحله کمال نزدیک و نزدیکتری گردید، همه حدود جغرافیایی که سدها و موانعی از لحاظ رنگ و نژاد بودند از بین برداشته شد و اساس وحدت نژاد بشری بر اصل بزرگ وحدت تمام نژاد انسانیت و اینکه افراد بشر هر چه باشند و هر کس باشد یک ملت واحد و یگانه هستند، پی ریزی گردید.

اسلام تنها این چیزها را انجام نمیدهد بلکه اساس وحدت ملی و دینی را بنیان میگذارد و در این باب قواعد و روشهای ضروری و تفصیل جزئیات عمده آن دست بکار شده و اصول هدایت بخش یک سیستم اجتماعی صحیح و یک سازمان معقول سیاسی را تهیه میدارد و بطور کلی مبانی این قانون را روی دو اصل عمده خداپرستی و تأمین وحدت بشری که دوام و ثبات تمدن صحیح انسانی به آن نیاز مبرم دارد، استوار میسازد.

در جهان ما مشاهده رسیده که بزرگترین سیستم های اجتماعی غیر اسلامی را زورگویی فشار و حتی سر نیزه ها به پیش می‌برد و لی برخلاف، سیستم اجتماعی اسلام نیازمند آن نیست تا قدرتی مادی به عقب آن قرار گیرد و آن نظام را برخلاف ارزشهای فطری انسانی بالای ملتی و یا اجتماعی تطبیق کند.

از خصوصیت دیگر سیستم اسلامی اینست که جانب طبقات پائین اجتماع را در نظر گرفته و با آن رومند نمودن بیچارگان، ایشان را بسطع عالیتر اجتماع بالایی بردوبدین اساس اسلام در جهت مخالف سیستم های سرمایه داری جهان قرار میگیرد، زیرا این نوع سیستم ها همواره میگوشت انسان را از سطح بلند زندگی پائین سازند، طوری که ثروتمندان باید با بیچارگان و تنی دستان اجتماع برابر ساخته شوند تا با ظاهر مساواتی عرض وجود نماید.

هكذا اسلام با سیستم های خون آشام سرمایه داری و مظاهر فساد آفرین کاپیتالیسم سرستیز داشته قیود و شرایطی و یا چوکاتی برای سرمایه داری و طریق تحصیل و صرف ثروت وضع میکند تا تمام فعالیت های ثروت و اثرات چشمگیر آن بداخل حدودی آسوده

حاج تهر در نیمه شب

گرفته و لباس را تبدیل نمایم یک شاور گرم مرا سر حال می‌آورد.

برید فور گفت: و تو فکر میکنی در باره ما فکر خواهی کرد.

لی گفت: کو شش میکنم کوشش میکنم. قول میدهم.

در داخل اطاق لی بوتپایش را بیرون آورد و بعد دستش را سوی زنجیر پیراهنش دراز کرد در این لحظه آوازی را شنید از کارش دست کشید به آواز عجیب و مصر و گنگ که از پائین پنجره اطاق می آمد گوش فرا داد.

در این وقت که سوی پنجره میدید در آستانه آن سر شخصی پدیدار گردید این سر جوزف بود چهره تاریک کابوش های شبانه اش که از دیگران نسبت بلند بودن موهای سیاهش فرق داشت و هنگامی که بدنش را سوی بالا میکشید دندان های سفیدش در سیاهی شب میدرخشید او دستاش را در لبه پنجره برای لحظه قرار داد و در حالیکه به شدت تنفس میکرد بصدای صاف و قوی و بدون هیچ نوع توقفی گفت: زندگی شما در خطر است.

لی دستش را نزدیک دهانش برد به اندازه ترسیده بود که نمیتوانست فریاد بکشد بعد بایک جهش جوزف اندامش را داخل اطاق کشید و در آن سرازیر گردید.

لی سوی دروازه دویده و آنرا باز کرد در حالیکه سراپا ترس بود و در درختلاتش را فراموش کرده بود سوی سالون، بعد سوی زینه های که از داخل سالون بزرگ میگذشت و به کتابخانه وصل میگردد به دویدن پرداخت برید در آنجا بود و نمیتوانست که پولیس را در جریان بگذارد در آنجا لی میتوانست که محفوظ باشد.

دروازه کتابخانه بسته بود به آرامی و عجله با پاهای جوراب پوشیده اش دروازه را بی سر و صدا باز کرد و نفس سوخته خود را داخل اطاق انداخت اما در این لحظه یک قدری به عقب رانده شده و این رانده شدن طوری معلوم میگردد که بایک دیوار قابل لمس تماس کرده باشد در آنجا در مقابل بخاری دیواری برید فور ایستاده بود و در پس بازوایش دو شیژه ایزابل تا مکینس بطور شہوت انگیزی قرار داشت.

آنها طوری معلوم میکردند که برای چند لحظه کس را ندیده اند تا چه اندازه یکی در دیگری فرو رفته بودند اما آواز تنفس شدید و عذاب آورلی آنها را بخود آورد و آنها او را دیدند چند دقیقه که برای آنها سالیان درازی معلوم میگردد در آنجا ایستاده و سوی یکدیگر نظر انداختند در خاموشی مطلق فرو

طغیان ثروت آشوبی وارد قلمرو انسانیت خلق نکند و ارزشهای مادی و معنوی ملل زیر پای سرمایه داران خرد و نابود نشود.

بنابراین میتوان گفت به هر اندازه که زندگی اجتماعی و فردی در جهان اوج گیرد و بهر پیمانه که آشوب و خون آشامی قسب انسانیت را بشکافد، بهمان اندازه ضرورت تطبیق قوانین اجتماعی اسلام محسوس تر و برآزنده تر میگردد و خاصه درین عصر که مظاهر خیره کن مادی میخواهد هر چه جز خود را زیر سایه افکند و از خون پاک انسان ها و روحخانه هابسازد.

گرچه گردانندگان نظام اجتماعی جهان امروز مدعی اند که توانسته اند این دنیای عظیم را با

رفته بودند بعدا لی متوجه خودش گردیده و فریاد زد:

- آه لی، آه لی.

عقب دستش پشت روی دهانش فشار آورد و بازم فریاد زد:

- آه لی، آه لی.

برید فور شروع به خندیدن نمود لی حالا درک میکرد که این تبسم مانند تبسمی بود که او در زندگی اش همیشه آفریده داشت. مانند یک پسر بچه و مانند یک مرد. این لبخند مانند تبسمی بود دروقتی که لی او را از مرگ نجات داده بود روی لبانش نقش بسته بود.

همان تبسم با پیراهن رهدار و کفش های نرم چرمی و کرتی تابستانی مقبول عین تبسمی که او همیشه وقتی که با لی یکجا بود تحویلش میداد در پائین چشمان لی یک چیز دیده میشد و آن عبارت از انعکاس خودش بود و هرگز جوابی برای هیچ نوع سوالی نداشت. برید فور بد حرکت درآمد دستش را سوی سامان و اشیای بالای بخاری دراز کرد چشمانش هنوز هم روی لی میخکوب شده بود و در صورتش لبخند مرگ آفرین موج میزد لی حالا میدانست که سوطن و محافظه کاری های مخفی اش زیادتر از لحاظ بخشیدن و آمرزیدن بوده است برید فور لارینس یک دیو بود همان دیو همیشگی او میخواست که لی را فریب داده و قانع اش سازد به او دروغ گفته بود و این دروغ را دروغ های دیگر مخلوط کرده بود داستان برید فور سیخ بخاری را محکم گرفت در این لحظه ترس واقعی سوی لی سرازیر گردید او دانست که در آنجا هیچ نوع ککی وجود ندارد در آنجا او محفوظ نبود در آنجا فقط فریب بود و هم بود و درسیه بود حوادث و شواهدی که او آنها را از دست داده بود در مغزش دوباره جان گرفت و کیل آنتی را دروژی که موتر سفید رنگ را بکرایه گرفته بود دیده بود او او را میفراموش اما آورد بود برید فور به دیو نیورت میگفت که بسیار خوشحال است که آنتی را میبیند و آنتی میگفت که او باید برید فور را وارث دارائی اش بسازد و نتیجه خوبی کارش را مشاهده نماید اگر برای سر لی می آمد برید فور لارینس تمام دارائی و پول خانواده اپلیتون را تصاحب میکرد و حالا برید فور لارینس عصبانیش ایستاده بود در حالیکه میخندید سیخ بخاری را در دستش گرفته بود.

لی فریاد کشید وقتی که میخواست از آنجا فرار کند شنید ایزابل تا مکینس میگوید: بخاطر داشته باش.

او خود را به برید فور نزدیک کرده و با آواز سردی مانند یخ گفت:

همه شور و غوغایش تحت قانونی آورده اداره کنند، بی تو چه به اینکه گذشت زمان و پدیده های روز افزون زندگی بشری پسرده از روی این گفتار ها و این ادعاها برداشته و مشت فریب شان را در برابر جهانیان باز میکنند و این رویدادها نمایان گران است که این قوانین اجتماعی نمیتواند مسیر انسان را بسوی نجات بکشاند، ولی بلائیسکه بازم متاسفانه هستند عده ای که گول گفته ها و شعار ها را میخورند و قبول میکنند که واقعا قانون اجتماعی ای جز قانون اجتماعی اسلام توانسته است بشویرت را از زیر بار فلاکت و بدبختی رهائی بخشد.

پایان

حضرت انس بن مالک

میگویند عمرش ۱۰۳ و ۱۱۰ بوده وفاتش در سال ۹۱ و یا ۹۳ اتفاق افتاده است.

انس (رض) از زمره رجال حدیث بشمار رفته از جمله همان شش تن صحابی است که احادیث را بسیار روایت نموده اند:

در صحیحین «بخاری و مسلم» ۳۲۹ حدیث از او روایت شده که بخاری و مسلم به تعداد ۱۶۸ آن اتفاق داشته ۸۳ حدیث را بخاری ۷۸۱ را مسلم بطور انفراد روایت نموده اند.

باقیاد
بقیه صفحه ۵۵

یادی از رافایل...

۴ - استاد محمدی: بر اساس معلومات دانشمندان معروف افغانستان مرحوم فکری سلجوقی که به تاریخ فرهنگ و مدنیت قرن ۱۵ هرات عمیقا و کاملا وارد بود، استاد محمدی نیز یکی از شاگردان پیشمار کمال الدین بهزاد و منسوب به مکتب هنری او میباشد او پسر نقاش و رسام معروف هروی الاصل سلطان محمد است نظر بمعلوما نی که در برخی از منابع افغانی ذکر شده، استاد محمدی (آخرین نهال پر ثمر) دبستان هنری نقیسی است که توسط بهزاد اساس گزاری گردید در تابلو های او غا لبسا تما یلات دمو کراتیک تسلط داشته تصویر زندگی مردمان عادی زحمت کش منعکس میگردد.

آثار وی ازین لحاظ دارای اهمیت خاصی میباشد. تصویر زندگی دهقانان عادی رنجبر در سایه مناظر زیبا و دلغریب طبیعت با مهارت استادانه و آفریننده استاد محمدی جان میگیرد و از تیره شبان قرون وسطی که در ظلمت قیرگون مناسبات و شرایط عقبمانده فتودالی فرو رفته و تحت نفوذ سلاطین و حکمرانان مستبد و متفدین بهره کش، بر دوش مردم ستمکش سنگینی میکرد، چون چلچراغی تا بناتک میدرخشد و از اندیشه پیشرو و تصور دمو کراتیک این هنر مند چیره دست هرات سخن میگوید.

۵ - مظفر علی: یکی از شادگران و برادر زاده بهزاد میباشد مظفر علی در اواخر دوره حسین بایقرا در هرات میزیست استعداد خلاق این هنر مند مخصوصا پس از آنکه با کمال الدین بهزاد از هرات به تبریز میرود، بشگفتن آغاز میکند.

بدتر از مرگ

بقیه صفحه ۲۳

هنرمندان هند در افغانستان

نوع رقص موجود است ولی حرکات پا از هم خیلی فرق دارد تنها حرکات پاهای هنرمندان هندی را میشوای در رقص های مردم اسپانیایی دید که با نالی می رقصند یک آهنگ موزون را داراست .



رقاصه مشهور کتک

آنها در جواب سوالی در مورد سارنگ نواز شان گفتند: که ممکن سارنگ - نوازان خیلی زیادی در کشور هند موجود باشند اما بنظر ما به پایه اقبال احمد خان نمی رسد مخصوصا در رقص کتک زیرا هر حصه از رقص کتک یک آهنگ مخصوص می خواهد مثلا ممکن است در یک پارچه هم صحنه های از شادی باشد و هم از غم پس وظیفه سارنگی است تا با دست های خویش آهنگی بسازد که تماشاچی به کو چک تر پس حرکات آن بخوبی بفهمد.

احمد اقبال خان که در اکثر خواندن های فلمی سارنگ نواخته درین رشته سید طولی دارد و به پایه اش کمتر کسی میتواند برسد .

این عده هنرمندان در حالیکه از پذیرایی و مهمان نوازی افغانها به قدر دانی یاد می کردند گفتند که وقتی میخواستیم کنسرتی دهیم یعنی وقتی میخواستیم بروی ستیز به هنر نمائی بپردازیم در افغانستان اصلا احساس بیگانگی نمی کنیم زیرا آن نوع پذیرایی که در هند میشویم به همان قسم خود را در برابر تماشا چیان افغانی خویش می یابیم امیدواریم دنباله این دید و بازدید هنری و روابط فرهنگی میان مردمان افغان و هند بیش از پیش گسترش یافته و ما کانسرت های هنرمندان افغانی را در شهر های هندوستان ببینیم.

مخصوصا آرزو داریم هنر و موسیقی فلکوریک افغانی را با همه اصالتش در هند تماشا کنیم تا از یک طرف مردمان هند با هنر فلکوریک افغانی آشنائی یابند و از جانبی زمینه تحقیق هنر فلکور افغانی برای پوهنتون های هند نیز مهیا گردد ما آرزو داریم کانسرت های افغانی که در هند تشکیل میشود همه از هنر محلی مردم افغان باشد .

آماده کنولی نگفته بودم بروی و سر خود بیک کار پیچید دست زنی .
- بنظر آمد که این کار ممکن است علاقه شما را به خود جلب کند .
بعد تصمیم گرفتیم یکسری به ته و توی کار بزنم ببینم چه میشود .
- گفتی یک سری بزنم ولی رفتی آدم کشی و برگشتی
- او خودش خود را بکار برآورد کرد .
لوئیس عزیز : نمی خواهم برای من داستان بخوانی . حال بحث و مشاجره را با تو ندادم .
گریج گفت :
- سولی در هر حال در بینانه های دایتون بلیز ویک پارچه سپر امیک داخل است .
- گوش کن پسر . غولها و برا دران گویم با هم درین راه مرده اند او بغیر از آنیل که ذرا سنا نوی دارد ، نمیتواند باشد .
- آیفالط یک مرمی ساده در این جعبه بود ؟

- خدای من : گاهی اوقات مردم به خاطر جزئیات عقل خود را ز دست میدهند . ولی خوب هر چه باشد داده ام بشعبه مربوطه اش تا مورد مطالعه قرار دهند و لوازمه اکنون میدانم که نتیجه درخشانی از آن بدست ما نخواهد آمد .
گریج هم یک لحظه از حرف زدن باز ایستاد و مشغول خوردن بیف استک خود شد و غیر از صدای بهم خوردن دندانها و الاشه های گوشت آلود لومیس که مشغول خوردن غذای خود بود ، صدای دیگری بگوش نرسید . وقتی با گریج موقع را برای دنبال کردن صحبت مناسب تشخیص داده گفت :
- سئل اینکه دخترک تکه خوبی بوده ، نیست ؟ خیلی عجیب است که او را روزی از دست داده بی اگر چنان دوستی در منطقه حرم برای خود کمایی میکردی خیلی بر ما برادرانش بود .
- هر موقع باشد او را دوباره بدست خواهیم آورد .
- عجله نداشته باش فعلا کارتو نجات ناکسوس است
- بسیار خوب ، پس آن حریف غول پیگر

- من بتو گفته بودم باید خودت را کاملا چه میشود ؟

بقیه صفحه ۳۰

برگزیده الفریدهیچکاک

هیدیکر به تاید حرف های پسران بهار داشت: البته که می توانی . اما من نسبت به چنین نقشه ای که از طرف تو ترتیب شود ، تردید دارم .
- نفست اینکه من در مصرف طرح نقشه ام نسبت به تو از آن ترم واز جانب دگرتوبه چه کسی ممکنست اعتماد کنی ؟
- یگانه آشنایی که تو خواهی داشت نگهبانان زندان خواهند بود و بالای اینچنین اشخاص باز هم تا آنطرف خیابان هم اعتماد نمیتوانی داشته باشی . اما اینهمه امکان نزد من در چوکات یک معامله کاملا استوار و میسر است . من غیر از همین معامله کدام دعوی میراث تقسیم نشده ندارم . تو پلان را از من میخوری و اقساط هفته وار خود را به وقتش می پردازی . و هرگاه تو برای بار سوم بچنگ قانون بغی من دست بگاری می شوم و ترا در ظرف ۶ ساعت از زندان بیرون می آورم .
به این تفصیل این معامله برای تو تصور نکنم تعمیلی باشد .
باقی در شماره آینده

بقینا متوجه هستی که وقتی یک نفر دومرتبه به زندان رفته باشد دومرتبه سوم چه سرنوشتی در انتظارش میباشد . این نرگاو ها امروز درباره محکومین به زندان برای دفعه سوم نسبت به آن زمانی که در سینما سامت ، تصاویر به سرعت صدمتزه روی پرده میویدند ، زود تر و عجولانه تر تصمیم میگیرند .
تو بیچوجه وقت آنرا نداری که یک سیستم مطمئن تر را برای نجات خود طرح کنی و آماده بسازی . و اما در صورتیکه نزد من پیمه شوی ، اصلا به آماده ساختن کدام پلان ضرورتی پیدانی کنی . عمل نجات تو از بند بغودی خود انجام میشود در حالت الف مرحله ب و سپس مرحله ج تطبیق می گردد .
و آن درست وقتی که پولیس به دستهای تو دستبند بزند ، چرخها بصورت خود کار به حرکت می افتد .

- توفکر میکنی من نمیتوانم چنان نقشه را طرح کنم که بهمانند سیستم تو کار کند ؟

سردی با نقاب بقیه

په برلین کی درد دیو

سه هنرمند

در هنگام سالهای مشکل ، هنر
مندان به صورت طبیعی ، روی های
روز های خوش آور صلح را میدیدند
این يك واکنش طبیعی بود ، مانند
اینکه يك عسکر پس از باز گشت از
جبهه در زمین عطر آگین بهاری
نفس بکشد . به این ترتیب ، آنان
باروحیه خستگی ناپذیر به ایجاد آثار
می پرداختند .

آنان زنی باسک از چخوف ،
فورما گورديف گورگی ، ارویدال
تولستوی و دون کیشوت سروانتس
را در همان هنگام جنگ تصویری
نمودند .

پس از جنگ نیز آنان آتش تیز
هنر کار تونرا علیه آنانی که در سر ،
هوای بر افروختن آتش جنگ جدید
را می پروراندند و را نند و شن
کردند . در ماه می سال
۱۹۵۸ کنفرانسی از کار تو نیست
ها در پاریس بر گزار گردید که
ککرینسکی که اکنون شهرت بین
المللی بدست آورده بودند ، نیز
شرکت نمودند .

آنان اکنون در بسیاری فعالیت
های هنری ، مقام داوری هنری حصة
می گیرند آثار این مثلث هنری ، در
مجله طنز آلود و فکاهی گروکویل
هم اکنون نشر شده و آنان ، همیشه
در عشق یا هنر خویش ، وفادار
مانده اند .

(فیتی) اوکیست ریکاردو به وسیله
همدغه آرزو ترسره کیری .
داویدونکو سره تماس :

دی کی شک نشسته چه صنعت
خورا گرندي پر مختك كوی او
ابتکاری اړخونه لری چه هرڅوك
دخپل ذوق په مطابق هغه آخلی ،
همدا اوس دآلمان «۹۲» په سلوكی
كورونه دراديو آخذه دستگاو لری
اوپه سلو كسی «۸۲» كورونوكی
دتلو پړون ستهشنو نه ایښی دی .
په همدی ډول په زیاته اندازه دتیب
ریكاردو اوکیست ریکاردو او نورو
مختلفو وسایلو په مرسته هم خلك
كولی شی چه خپل هنری ذوق
ور وژی اوپه خپله خوښه هغه شیان
واوری چه آرزو او هیله یی لری .

ددی دپاره چه دراديو اوتلويزون
علاقه لرونکی لایسی زیات شی او
ددوی دعلاتی په مطابق په زړه پوری
پروگرامونه تهیه او خپاره شی
نو دکمونیکشن یا مفاهمی د کوټی
په نامه رادیوگانوکی یو ځای غوره
شوی چه مستقیما د لیدونكو یا
اوریدونكو سره تماس نیول کیری
داسی امکانات هم برابر شوی چه
حتی د هغو لیدونكو عكسونه نورو
خلکوته وښی چه ددغی کوټی سره
دخبرو تماس نیولی یا په خبرونو
باندي كوم انتقادی یا اصلاحی نظر
ولری .

په المان کی د «ای، آر، ډی» یعنی
دالمان درادیوگانو اوبرقی خبرونكو
موسسا تو اتحادیه چه په «۱۹۵۲»
منځ ته راغلی دتلويزون دلوپری او
دوهم چینل د خبرولو نه وروسته
پدی هڅه کی دی چه د اوریدونكو
نظریاتوته په خاصه توگه انعكاس
ورکړی ، د خبرونو ، سیاسي
موضوعاتو علمی تشبثا تو او د
ژوندانه دمختلفو اړخونوپه باره کی
خلك وغږیږی او ددوی لپاره دغه
چانس وی چه د خپلو پوښتنو په
مقابل کی قناعت بښونکی خوابوته
واوری او یا خپل نظریات په مقابل
لوری قبول کاندی .

په برلین کی ددروستی نندارتون
له اهدافو څخه یوهم داوچه دکومو
امكاناتو په مرسته همفکری او
همکاری منځ ته راتلی شی او په دغه
لاره کی دیادولو وړگامونه هم اوچت
شوی چه ترزیاتسی اندازی پوری
دډاډ وړ بلل کیری .

کی له (۳۳ تر ۴۵) کزته خرخیری
تصویر ښودونکی ریکاردونه په یو
ملمیتر کی (۲۸۰) څپی ځای کړی
صرف لس دقیقې دوام کولی شی
خوپه عادی ریکاردونوکی یو ملمیتر
باندي دیارلس خپاندي کرښی حك
شوی وی دیو عادی انسان وښتان
له شلونه تر ډیرشو پوری دغسی
کرښی لری بایدوویل شی چه عکسی
ښودونکی ریکاردونه د هر ډول
عصری او مودرنو تلو یژو نی
دستگاهوکی په کار لویدلی او تری
استفاده کیدی شی .

لومړی مخصوصه دستگاه به یی
د ۱۹۷۴ کال د جنوری په شپږمه
نیټه په کار ولوړی چه وروسته
تردی به په مختلفو ساحو کی
د تخنیک لسی ابتکار څخه کار
واخیستل شی مثلا پدی سلسله کی
په دالمان دخورلسو مهمو ښارونو

غږیدونکی عكسونه به ریکاردو شی
اوبیا به دشاگردانو لپاره د درسی
موادو په حیث په کار ولوړی په
همدی توگه دمهمو کسانو دپورتیت
زراعتی چاری ، طبیی موضوعات ،
توریزم اوسیاحت ، اودفوتبال دلوپری
جریان به په همدی شکل خپاره
شی .

سمدلاسه د فلیس کمپنی له خوا
دغابونو ډاکترانو لپاره یوه په زړه
پوری سلسله په عکس لرونکی
ریکاردونو کی لټیږی چه پنځه
خلویشته دقیقې دوام کوی دغه
ریکارډونه به په کال (۱۹۷۰) کی
میدان ته ووځی .

ددی دپاره چه مختلفی فابریکی
اوتخنیکي موسسی دیو مثبت رقابت
په اساس کار کوی اوپه عین زمان کی
دوستانه اړیکې سره لری نو و پل
کیری چه دوه کاله وروسته به
دتلويزون لپاره هم دوه کاناله پکار
ولوړیږی یعنی په همدی ترتیب چه
درادیوی خبرونسی د کیفیت ښه
رسیدلو په خاطر دستیروله سیستم
څخه کار آخیستل کیری دتلويزون
په خبرونوکی هم دوه کاناله چه
دستیرو نشراتوله عهدی څخه وتلی
شی پکار لوړیږی چه په یوه خوا کی
کیدی شی سړی د هنرمند آواز
واوری او وینی او بله خوا کی
«هنرمنده» ښکاره شی . له ریکاردونه
علاوه په راتلونکی وختوکی به دتیب

سپس صدای بلند گفت : (این
کارلو است !)

الك گفت : (من شرط می بندم
که او هاگن است یکدفعه ریشش
را بردارید تا دیده شود تو بقیه
ریشش را بردار ما میخواهیم نخست
در باره ارقام حرف بزنیم و از عدد
هفت شروع می کنیم .)

ديك باور نکرد قبول کندمکیا
آن بقدری فریبده بود و باچنان
مهارتی ریشش را بصورت خود
چسپانده بود که هرگز باور نمیکرد
اوهمان مدیر کلپ باشد اما وقتی

صدایش را شنید ، باورش آمد
که الك حق بطرف میباشد هاگن
با تردد شروع کرد به حرف زدن
عدد هفت ؟ تصور میکنم نمبر ۷
موفق خواهد شد علی الرغم موانع
در داخل دستگاه شما نفوذ کند
بدون آن که مورد سوظن واقع
گردد او با پولیس روابط بسیار
خوب دارد آقای الك ! شما چرا
بدنبال من پای خود را لیج کرده اید؟

من شما را بخاطر نقشی که در
شام ۱۴ می هنگام قتل انسپکتر
گفته بازی کرده اید میخواهم .

هاگن از شنیدن این جمله تکان
خورده با هیجان اظهار کرد : چرا
از برادرمی پرسید او هم آنجا حاضر
بود شاید اوبحیث شاهد بشو
په نفع من شهادت بدهد لطفا يك
دفعه از کلکین به بیرون نظر کنید
او در پائین ایستاده است)

ديك کلکین را باز کرده سرش
رابیرون برد . يك تعداد مردم در
بالا پوش های خواب آنجا ایستاده
انتقال کسانى را که گرفتار شده
بودند تماشا میکردند .

انعكاس يك چراغ نظر ديك را
بخود جلب کرد ديك صدای مجهول
او را صدا زد : صبح شما خوش
آقای کلونل گاردون چطور موفقی
شدید بقیه ها را دستگیر کنید ؟
وعلاو تا شما سر دسته شان را
دیدید ؟)

باقی دارد .



ژوندون مجله خا نوا ده ها
ژوندون هر هفته با مطالب
نو و خواندنی راپور تاژ ها
ومضامین علمی و هنری
منتشر میشود .
با خواندن ژوندون هر
هفته بر دانش خود
ببفزائید .

اشتراک ژوندون در شش
ماه دوم سال بنفع شما
است

اعلامیه جهانی حقوق بشر

عقاید خود بیم واضطراری نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد.

ماده بیستم -

(۱) هر کس حق دارد آزادانه مجامع و جمعیت های مسالمت آمیز تشکیل دهد.

(۲) هیچکس را نمیتوان مجبور و شرکت در اجتماعی کرد.

ماده بیست و یکم -

(۱) هر کس حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود، خواه مستقیماً و خواه با وساطت نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند شرکت جوید.

(۲) هر کس حق دارد بانسای شریعت، بمشاعل عمومی کشور خود نایل آید.

(۳) اساس و منشأ قدرت حکومت اراده مردم است. این اراده بوسیله انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و بطور ادواری صورت پذیرد انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و برای مخفی یا طریقۀ ای نظیر آن انجام گیرد که آزادی رأی را تأمین نماید.

ماده بیست و دوم -

هر کس بعنوان عضو اجتماع حق امنیت اجتماع عسی دارد و مجازست بوسیله مساعی ملی و همکاری بین المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود را که لازمه مقام و نمو آزادی شخصیت ادبیت بازعایت تشکیلات و منابع هر کشور بدست آورد.

ماده بیست و سوم -

(۱) هر کس حق دارد کار کند کار خود را آزادانه انتخاب نماید، شرایط منصفاً و رضایت بخشی برای کار خواستار باشد و در مقابل بیکاری مورد حمایت قرار گیرد.

(۲) همه حق دارند که بدون هیچ تبعیضی در مقابل کار مساوی، اجرت مساوی در یافت دارند.

(۳) هر کس که کار میکند، بمزد منصفانه و رضایت بخشی ذیحق میشود که زندگی او و خانواده اش را موافق شئون انسانی تأمین کند و آنرا در صورت لزوم با هر نوع وسایل دیگر حمایت اجتماعی تکمیل نماید.

(۴) هر کس حق دارد که برای دفاع از منافع خود بادیگران اتحادیه تشکیل دهد و در اتحادیه هائیز شرکت کند.

ماده بیست و چهارم -

هر کس حق استراحت و فراغت و تفریح دارد بشمول محدودیت معقول ساعات کار و مرخصی های موقوفه بلاخذ ماش.

ماده بیست و پنجم -

هر کس حق دارد که سو

شماره ۳۹

ابراهیم حارس

احمد طاهر برای اولین بار در یکی از کنسرت های مکتب باتنبورمن بصفت توازنده تنبوروی ستنیز طاهر شد ..

فعلاً من اکوردیونی دارم، گاهی که از کار فارغ میشوم، اکوردیون میزنم و آوازمی خوانم فقط برای خوشی خودم می خوانم.

به ابراهیم گفتم سوال آخرم اینست که: در مورد جوانان ما چه عقیده داری؟ وی چنین اظهار عقیده نمود:

جوانان از استعداد های خوبی در زمینه های مختلف برخوردار می باشند ولی بعضی از کار های عده ای از جوانان مرا متالرم می سازد

طور مثال چند رو زپیش به خانه یکی از دوستاتم رفته بودم دیدم که عکس راجیش کهنه و امثالش را بر دو دیوار آویخته بودند و مردم از فلشها صحبت میکرد

ا زهنر پیشه های بازاری، و مثلاً میگفت فلان هنر پیشه مقبول است و آند یگر ی..

ابراهیم وقتی می خندد دندا نها یش معلوم میشود، و ازین قبیل گپها .. کم مانده بود که بگوید مثلاً نمره بوتش چند و بر شانه اش چقدر است. من ازین قبیل گپها سخت متاثر میشوم. منظورم اینست که این عده فلم نبینند و یا در باره آن تبصره ننمایند تا لرم ازین است که در عوض به مسایل جدی زندگی و جامعه علاقه نمیگیرند.

این عده جوانان باید بدانند که شرایط فعلی جامعه بطرز تفکر سالم جوانان ضرورت میرم دارد.

این عده جوانان که هر روز پیش دروازه های سینما برای دیدن فلمهای بازاری انتظار میکشند آیا بد است که هفته یکبار سری هم به کتابخانه ها موزیم ها و غیره جاهای فرهنگی بزنند و یا گاهی هم کتاب بخوانند و بمسایل درجه یک دنیا و کشور علاقه بگیرند؟

صحبت ما خیلی گرم شده بود: نکا هسی بیاله های جای آنداختم و برای اینکه خاطرش را گرمی داشته باشم، جای سرد را نوشتم و ابراهیم در حال که پیهم سر زوری میکرد که جای گرم برایت درست می کنم، خداحافظی کردم. گفتش اگر این گرمی صحبت با جاری باشد، جایها سرد خوا هد شد!

از قیافه اش حدس زدم که این سخنم برایش مضحک جلوه نمود، در حالیکه خنده بلند سر داده بود اتفاقش را ترک گفتم.

هیجان زده گفت:

- نکن! به نقصم است، مرا بکدام بلا خواهی داد:

شوخی کردم و گفتم: مگر از رادیو آهنگی را نشنیدی که میگویی:

دل عاشق مثال گرگ وحشی که گرگ از می، می چوپان نترسد! خنده سر داد و گفت:

کمربازیک من، شام تاریک من، چه معنی دارد؟

فهمیدم که نمی خواهد درین مورد چیزی بگوید

در حالیکه تقریباً جدی شده بود ازین خواستم بگوید

برای کارهایت در آینده چه نقشه ای داری؟

قیافه ای راخسرای خود گرفت معلوم میشد که این سوالم به میلش است. گفت:

آرزوی یگانه ای من برگزاری نما یشات آثار هنری ام در داخل و خارج کشور می باشد که این آرزوی من متأسفانه تساحال برآورده نشد و علت آن نبودن آرت گالری در داخل کشور است، وی پی هم تکرار می کرد که بنویس اگر وزارت اطلاعات و کلتور کمک کند می خواهم آثارم را در خارج مملکت بنما یش بگذارم.

گفتم: اگر آرزوی دیگری داری بگو: با جدیدیت پاسخ داد:

آرزویم اینست که هنر و هنر مند تقویه گردد زیرا هر یکی از پایه های محکم زیربنای فرهنگ یک ملت است.

بیادم آمد که ابراهیم در موسیقی نیز کم و بیش دسترسی دارد می پرسم:

میانۀ ات با موسیقی چطور است؟ پاسخ داد که با موسیقی میانۀ بسیار خوبی دارم من از زمان سابق یعنی در آنوقتیکه نقاشی میکردم و متعلم مکتب بودم با موسیقی نیز سرو کار داشتم چنا نچه در آن هنگام، اطاقی داشتم که یکمده مصنفانم به اطاقم می آمدند، من تنبور داشتم که بین رفقا معروف بود از جمله مصنفانم احمد طاهر نیز به اطاقم می آمد و با تنبور من مشق و تمرین میکرد، ابراهیم در حالیکه می خندید و سرش را شور میداد، گفت:

منافع معنوی و مادی آثار علمی، فرهنگی یا هنری خود بر خود دار شود.

ماده بیست و هشتم -

هر کس حق دارد بر قراری نظمی را بنخوا هد که از لحاظ اجتماعی و بین المللی حقوق و آزادی های را که در این اعلامیه ذکر گردیده است تأمین کند و آنها را بمسودر عمل بگذارد.

ماده بیست و نهم -

(۱) هر کس در مقابل آن جامعه ای وظیفه دارد که رشد آزاد و کامل شخصیت او را میسر سازد.

(۲) هر کس در اجرای حقوق و استفاده از آزاد یشای خود فقط تابع محدود یشاپست که بوسیله قانون

انتظار از کنفرانس صلح ژنیو

مو ضوع دیگری که بین عرب بها در مورد آن بحیث يك مساله مهم توافق حاصل میشود حضور نماینده مردم فلسطین در کنفرانس صلح ژنیو میباشد عربها باین عقیده اند که ریشه بر خورد های طولانی آنها با اسرا ئیل رانده شدن مردم فلسطین از وطن شان وتشکل یک دولت متجاوز اسرا ئیل در سر زمین های عربی میباشد لذا وقتی کنفرانس صلح ژنیو میتواند به نتایج مثبت پایان یابد که نماینده مردم فلسطین در آن سهم گرفته مشکلات مردم آواره خود را توضیح نماید وکنفرانس صلح هم با توجه بحقوق آنها برای مشکل شر قمیانه راه حل در یابد .

کشور های غربی خصوصاً آنها ی که از اسرا ئیل علنی طرفداری می کنند هنوز در حصه کمی نفت شان از خود مقام و مت نشان میدهند اما در آینده بسیار نزدیک خصوصاً وقتی پرده ضخیم برف بر روی این کشور ها بیفتد آنگاه این مقام و مت درهم خواهد شکست وفشار را بر اسرا ئیل در حصه احترام به حقوق عربها و پایان تسلط آن قلمروهای عربی بیشتر خواهند ساخت . همین

اکنون يك مامور عالی رتبه جاپان مشغول باز دید از کشور های عربی میباشد تا سیاست حکومتش را در حصه طرفدار ی از عربها از بحران شرقمیانه توضیح دارد و باین صورت راه را برای بدست آوردن مقدار مورد نیاز نفت از کشور های عربی

مجددا باز نماید ، زیرا اکنون کاهش تولید و صدور نفت کشور های عربی بر جابان وصنعت آن کشور تا ثیر بسیار منفی وارد کرده است .

موقف اسرا ئیل

اسرا ئیل با آنکه از عملی ساختن مرحله دوم پلان صلح شر قمیانه و اخراج قوای خود از قسمت های عربی کانال سوئز ابا می ورزد اما اخیراً اعلام نمود که حاضر است از بعضی قسمت های صحرای سینا برون رود این تذکر تل ابیب اگر چه هیچ

بهر صورت اکنون که آغاز جلسات کنفرانس صلح ژنیو در مورد بحران شر قمیانه نزدیک است صرف در حالتی میتوان به انجام مو فقاته آن امید وار بود که برای موفقیت آن همکاری همه جانبه شود ، امریکا بان صمیمانه همکاری

کند ، خصوصاً هنری کیسنجرو زیر خارجه آن کشور که قرار است باز به شرقمیانه بیاید اسرا ئیل را بان متقاعد سازد که پیشی ازین ، دوام اشغال سر زمین های عربی نه تنها به ضرر هستی و بقای اسرا ئیل است بلکه منافع کشورهای طرفدار آن نیز متضرر میشود - نماینده مردم

متضرر میشود - نماینده مردم فلسطین درین کنفرانس امکان شمول را دریابد زیرا اسرا ئیل با شمول نمایند مردم فلسطین درین کنفرانس مخالف است ، زیرا برای آن مشکل است در اجتماعی سهم گیرد که در آن نماینده سر زمین که تمام مردم آنرا از وطن شان آواره ساخته است نیز شامل باشد ، اما یا سر عرفات رهبر مبارزین فلسطین به نمایندگی از مردم خویش وهم کشور های عربی درین نظر میباشد که صرف وقتی این کنفرانس بحل مشکل شر قمیانه

توفیق خواهد یافت که اسرا ئیل به خروج از قلمرو های اشغال شده عربی مجبور ساخته شود و سوال متوطن شدن مردم آواره فلسطین در وطن اصلی شان جواب واقعی یابد .

و این هم در حالتی ممکن است که کنفرانس ژنیو با صمیمیت و واقعیتی تمام ، آغاز بجلسه کند بدون خوف جانب متجاوز را محکوم نماید راه اخراج قوای اسرا ئیل از سر زمین

پوهنتون سمعاً دگانه جوانان

... ما ... پیادم آمد ... من خاطره فرا موش ناشدنی ، از دوران شما مل شدیم در پوهنتون دارم .

سال اول به اصطلاح کانکور زدیم ، سال دوم که شما مل پوهنتون گردیدیم ، مرا به پوهنخی گرفتند که در آن رشته هیچ علاقه ای نداشتیم بالاخره سال سوم بود که به آرزوی خود رسیدیم و خود را به پوهنخی

انجیری تبدیل کردم ... سه سال تلاش برای شمولیت در پوهنتون خاطره ای است که همیشه از یادم نمی رود

ازین جوان تشکر میکنم و او به سرعت براه می افتد ، در گوشه دیگری ، زنی را می بینم ، زنی نسبتاً مسن ... به هر حال شما ید هم ۲۵ ساله یا کمتر ...

من این زن را جای دیگری هم دیده بودم ، او دو طفل دارد و تریه آنها بدوش اوست ، تاجائیکه شنیده بودم شوهر این خانم هم در خارج تحصیل میکند ، از دیدن او در پوهنتون کمی تعجب میکنم ، بنزدش میروم و می پرسم :

... شما هم در پوهنتون درس می خوانید ؟ میگوید : - بلی -

در کدام پوهنخی ؟ جواب میدهد : - در پوهنخی ادبیات و علوم بشری ! راستی پوهنتون محل جالبی است ، جوانان خوارسال ، زنان ، دختران و حتی ، تک تک مردان نسبتاً

های عربی پیدا گردد و اساس پایان دیمی مشکل شرقمیانه روشن شود این ها همه در صورتی ممکن است که در مرحله اول فیصله نامه ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت تطبیق گردد و در تطبیق آن مردم آواره فلسطین هم بحق شان رسیده امنیت و حاکمیت ملی عربها از تجاوزات بعدی تضمین گردد در غیر آن مشکل است بکنفرانس صلح ژنیو زیاده امید وار بود .

بزرگسال ... همه گرد هم و باشور و هیجان ، تحصیل میکنند . در مقابل پوهنخی علوم دودختری را می بینم که بالا پوش های ماکسی درازی بتن کرده اند ، این بالا پوش ها ، از دور نگاه را جلب می کنند ، بسوی آنها می روم و چون بالا پوش های ماکسی آن ها ، یکرنگ بود ، پرسیدم :

... بخشید شما خواهر همه یگر هستید ؟ یکی از آنها جواب جالبی برایم میدهد ، بعد هر دو می خندند ، ولی وقتی کتابچه یاد داشت و قلم مرا می بینند ، مانند اینکه بی می برند که خبرنگار هستم ، لذا به ادامه گفتار اول خود ، میگویند :

حادثه در نیمه شب

بخاطر داشته باشی طوری صحنه را ترتیب کنی که دیگران فکر کنند او در داخل موتر مرده است .

لی شروع به دویدن نمود هیچ چیزی از او پاشی نمانده بود اما غریزه غریزه حیوانی که تمام پهن کرده بود راه مقابلش را پیش گرفت در این لحظه از داخل سالون سایه بزرگی از دور پدیدار شد این جوزف بود جوزف او را تا پائین زینه هارنبال کرده و حالا انتظارش را میکشید دروازه های که به پاهای ناخوری وصل میشد نزدیک لی قرار داشت لی یکی از آنها را باز کرده و در داخلش فرو رفت بعد سوی دروازه های که در اختیار طاق نان خوری قرار داشت و به اطاق دیگر وصل میگردد بدوین پر داخت .

وقایع طوری معلوم میگردد که او چند لحظه مهالت دارد یک فرصت دیگر اگر چه کوچک بود اما میتوانست برای فرارش مفید واقع گردد همین طوری که میدوید از عقب سرش شنید که برید فورد ایژابل را صدا میزند و آواز جنگ و زد و خورد بگوش می رسد این آواز شبیه آواز های بود که از خلق دونفر در حال نبرد بر میخواست .

از اطاق تاریکی که لی ایستاده بود به آشپزخانه و چالاک از بین میز های متعدد گذشته و سوی دروازه فرانسوی که بخارج باز میگردد پیش رفت و هنوز هم وقت کافی برای فرار داشت و میتوانست که خود را در پس جنگل آنطرف قصر مخفی سازد در این لحظه ناگهان آواز سقوط چیزی را در تاریکی در عقب سرش شنید او تنها نبود تنفس داشت قلبش را از جامی کند بالاخره لی به دروازه فرانسوی رسید و بعد از آنجا خارج شد بایک تلاشی مذبحخانه به اطراف قصر میدوید و میخواست که خود را به محل توقف گاه موتر ها برساند .

در آسمان از ابرهای تاریک و دوره گرد اثری دیده نمیشد مهتاب چپیده و درخشیده توقف گاه را روشن ساخته بود نرده های که انتهای پرتگاه را نشان میداد در جلوش قرار داشت .

در نزدیکی های نرده ها بود که برید فورد او را پایست آورد لی را محکم گرفته و پا یکجاست مانع فرارش گردیده و او را به اطراف چرخ داد لبانش با تبسم همیشگی اش از هم دور رفت آورد این لحظه ترسناک تر از یک موجود غیر انسانی که رو نوشت بدترین شیطان ها بود معلوم میگردد .

لی شروع به تقلا کرد و فریاد میکشید : آه خداوند ! برید خواهش میکنم آه خدای من ! برید خواهش میکنم .

برید فورد جواب نمیداد ولی دانست که در ظرف چند دقیقه خواهد بود .

اما در این لحظه شبی که در تاریکی میدوید در زیر روشنی ترانس بچشم خورد . آستین های پیراهنش پاره گردیده و آویزان بود . زخم های متعددی در چهره اش بنظر میخورد و فکر میشد که ناخن های دستی به سختی هر چه تمام ترین زخم هارادر چهره او بوجود آورده است . خون از گسردن او سر از زیر گردیده به داخل پیراهن اش میشد .

شیخ سوی نرده ها دویده و برید فورد را از عقب سرمحکم گرفت . اما برید فورد با قدرتی که در آن مایوسی موج میزد از نزد جوزف فرار کرده و جوزف به عقب افتید . نیم تنه جوزف سوی پرتگاه و نیم دیگر سوی نرده ها قرار داشت و برید فورد لاریش در بالای سرش ایستاده بود . در اثر شدت تقلا و حرکات آنها برید فورد تعادلش را دروی سیخ های نرده ها از دست داده و هر دو با سیخ های شکسته سوی سرایشی میبوی که در آن پائین قرار داشت فرو غلطیدند .

حالاتها میشد آواز جنگ و زد و خورد آنها راستید . این صدا طوری و امود میکرد که برید فورد تمام وزنش را روی جوزف انداخته و دستاش روی گردن او قرار داشته و به آن فشار می آورد .

لی نمیتوانست که حرکت کند . این لحظه فرار برای او بود . اما او قسمت از این نبرد وحشیانه و مرگ آور را تشکیل میداد . نمیتوانست که از آنجا فرار نماید . وقتی که داد و فریاد آنها فروکش کرد و زد و خورد به پایان رسید لی بایک دنیا وحشت که حتی قدرت سخن زدن را از او سلب کرده بود به حرکت باقی ماند . با قدرتی که مافسوق قدرت انسانی معلوم میگردد جوزف بدتش را بیکسو متمایل ساخت و آنرا به شکل قوسی مانند یک کمان غول پیکر در آورد . دست برید فورد هنوز روی گلویش قرار داشت و وقتی که جوزف از او دور گردید برید فورد دهوا چرخ زده و سوی علق سرایشی میبوی سر از زیر گردید .

جوزف از جا برخاسته و سوی لی برگشت . در این لحظه اندام او باداشتن چهره زخمی و پیراهن پاره و خونین برآستی که ترس آور معلوم میگردد . سینه اش که در دریای عرق غرق گردیده بود به سختی میکوشید که در اثر تنفس های نامنظم بالا و پائین برود . سوی لی دیده و قدمی برداشت . یک قدم کوچک و دستش را طوری بلند کرد که مانند درخواست و تماس معلوم میگردد . او نام لی را گفته و تکرار کرد : لی .

در این وقت بود که لی درک کرد چیزی را که در مقابل جوزف احساس میکرد ترس نبود بلکه عکس آن بود . جوزف یک هیولای ترس برای او نبود بلکه او را از مرگ نجات داده بود . باداشتن این حقایق امواجی از تاریکی سوی او سر از زیر گردید و از هوش رفت .

وقتی که لی دوباره بهوش آمد مشاهده کرد که روی آرام چوکی در کتابخانه خوابیده است . برتا و ایلا در آنجا بودند . ایلاستان و چهره اش را مالش میداد و آنرا خشک میکرد . برتا با پلنوس جای مصروف بود و گفت :

— شما را جوزف به این جا آورد . او به طبقه پائین آمد تا ما را صدا بزند . من نمیدانم که چه ماجراهای بوقوع پیوسته است . او کاغذی برای شما گذاشته است .

لی کاغذ پیچانیده شده را بدستان لرزان باز کرده و چنین خواند :

— متأسفم که شما را ترسانیدم .

کاغذ مذکور بدستان قوی و خط خوش خوانی نوشته شده بود و چنین ادامه می یافت :

— از زشت بودن لباس و حرکت ناخنجارم معذرت میخواهم . من بقریه رفته ام تا معلوماتی راجع به برید فورد لاریش بدست بیاورم وقتی که برگردم همه حوادث را بطور واضح تا اندازه که در قدرتم است بشما تشریح خواهم کرد .

ورقه کاغذ به نام جوامع شده بود . ایلا شروع به گریستن کرده و گفت :

— من بو حشمت افتیده ام . همه رفته اند . حتی خانم ویلسون .

ایلا به گریستنش ادامه داده و گفت :

— وقتی که جوزف به طبقه پائین آمد ما را خبر کردند گفت که آقای لاریش از پرتگاه به پائین افتیده و احتمالاً مرده است . او باید پولیس را از ما جدا آگاه سازد . وقتی که راجع به آقای لاریش سخن میزد همه بو حشمت افتیده بودند .

ایلا در حالیکه اشک عایش را بایک میگرد گفت :

— آنها همه یکجایی رفتند . ویلسون و خانم اش و دوشیزه تامکینس را نیز دیدم که

نجوم و احکام نجوم

۲- تقویم عادی و آن بر دو قسم است :

الف - تقویمی که جز ایام هفته و روز های مربوط به ماههای شمسی و قمری و مسیحی و ایام رخصتی عمومی و روز های قابل یاد آوری ولی بدون رخصتی مطلب دیگری که مربوط به علم نجوم باشد ندارد و بصورت تقویم جیبی یاد یواری یا سرمیزی چاپ و نشر میشود اساس در این - گونه تقویم ، ماه شمسی است (حمل نور و غیره) که ماههای قمری و مسیحی با آن تطبیق میشود . ب : به تقویمی که بر اساس ماههای تعیین و محرم ، صفر و غیره تنظیم میشود

دو ماه های شمسی و مسیحی مسیحی (جنوری ، فروری ، و غیره) با آن تطبیق میگردد و گاهی ماههای ترکی (بیر نجی آی ، ایکنجی آی و غیره) و رومی (تشرین اول و دوم و کانون اول دوم و غیره) را نیز در آن میکنند و باو صف این اصلا برای یک سال شمسی تنظیم میشود .

در این قسم تقویم سه چهار صفحه اول به احکام عمومی سال ، زایچه طالع سال ، تطبیق ساعات تحو یل شمس به برج حمل در مناطق مختلف طول البلد و عرض البلد شهر ها و برخی مطالب دیگر اختصاص داده میشود .

اگر تحویل آفتاب به برج حمل با ابتدای ماه قمری مصادف نباشد از همان روز ماه قمری که برابر با اول حمل است ، متن اصلی تقویم را شروع میکند بطوریکه آخر ماه قمری در پائین صفحه دست چپ بیاید ، سپس در صفحه آینده که از سمت راست شروع میشود از اول ماه قمری آینده شروع میکنند

با آنها رفت . آقای دیونیورت این جا بود او هم رفت . آنها به کمک موتر و لولس رویس سوی رفتند . برتا در حالیکه یک پیاله جای به لی میداد گفت :

— کافی است ایلا .

لی گرمای جای را که به آرامی از گلویش پائین میرفت احساس کرد و آنرا لاجرم سر کشید . پیاله را بدست های لرزان نگه داشته بود .

در نوشیدن پیاله دوم بود که تیلون زنگ زد . پیش از اینکه برتا با چشم اشک آلود گوشی تیلون را به او بدهد لی دانست که اخبار جدید درباره چه باید باشد . آتی مرده بود .

و آخر ماه قمری را به پائین صفحه طرف دست چپ ختم میشما یند یعنی هر دو صفحه راست و چپ مر بوط به یک ماه قمری است تا وقتی که سال شمسی ختم شود .

در این قبیل تقاویم ، گذشته از ستو نهایی که مخصوص (ایام هفته و ایام ماههای می باشد ستون های دیگری برای خلاصه واقعات تاریخی که بایکی از روز های همان سال تصادف میکنند و برای اختیارات نجومی و برای نصف النهار و برای طلوع و غروب آفتاب و برای نظرات احکامی ستارگان نسبت به یکدیگر ، نیز وجود دارد و معمولاً چند سطر احکام نجومی هر ماه در سر صفحه مربوط به هر ماه نوشته میشود و هم مواضع سیارات را در روزهای اول شانزدهم که در راس هر یک از دو صفحه طرف راست و چپ می آید یقین میکنند .

۳- تقویم رقمی که به خط مخصوص نجومی نوشته میشود و درک مطالب آن تنها به منجمان یا کسانیکه با خط مزبور آشنا باشند و ضمناً معلوماتی در باره احکام و اصطلاحات نجومی داشته باشند . اختصاص دارد و خواندن و درک مطالب آن کار هر شخصی نیست ولی در این سلسله مقالات کوشش خواهد شد که خواننده محترم هم با خط نجومی و هم با تعبیرات و اصطلاحات نجومی آشنا شود تا بتواند از تقویم رقمی در صورت تیکه مایل باشد استفاده نماید .

تقویم رقمی معمولاً بر اساس ماه های شمسی و تقویم جلالی که شرح آن بعداً از خواهند آمد تنظیم می شود و یک دنیا اطلاعات دقیق نجومی در آن ثبت و ضبط میشود . (اتمام)

جوزف صبح آینده قدری دیرتر بدیدن او آمد . برتا گفت :

— او یکلی فرق کرده است .

— ادامه داد : — حتی مانند مردم عوام حرف نمیزند . مثل یک جنتلمین حرف میزند . و لباس کارش را نبوشیده است .

لی گفت : — لطفاً او را به اطاق نشینم ببر برتا ، و به او بگو که در آنجا منتظرم باشد . من بزودی به طبقه پائین می آیم .

مود و فیشن



در ایام سرد زمستان میتوانید از چنین لباسهای گرم استفاده کنید.

لشکرگاه و طلای ..

به مزارع و مراتع شادابی مبدل میشود .

دشت بزرگ و وسیعی بود ، پژواک ادامه داد :

متخصصین در تحقیقات ابتدائی تأیید کردند که خاک این دشت برای زراعت مساعد است و با استفاده از آب نهر جدید شان میتوان در قدم اول سی و پنج هزار جریب زمین را زیر کشت آورد .

شباغلی پژواک هنگام بازگشت از مناطق مذکور موثرهای را که بیشتر از حد معمول بار کرده بودند و مردم را روی هم انباشته بودند ایستاده کرده به قوماندانان منیه هدایت میداد تا به این موضوع رسیدگی کنند .

نظریات مفید و عالمانه پوهاند پژواک ممکن است در اندک مدتی تغییر محسوس در آن ولایت بمیان آورد .

بقیه صفحه ۱۳

هنرمند یکده روش ...

بدست میگرفت و کار میکرد وی معتقد بود که الهام بخودی خود نمی آید و نیازمندی به بسیار کار کردن و تمرکز دادن افکار دارد . سوابق نسکی اندرزی را که خود در ایام شاگردی در مدرسه فرا گرفته بود همیشه بخاطر داشت و به دیگران نیز گوشزد میکرد :

«نیپل پرتراکم» یعنی (هیچ نی بجز هنر) .

چشم سالگرد صد مین سال تولدی ماکس سوابینسکی که با آثار ارزنده و برارنده وی حیات ملی را غنی ساخته است و شهرتسی که نقاشی های وی ملواری سرحدات کشور خودش حاصل کرده است بانسان مجال میدهد که بقدرت جاودانه هنرعالی و اصیل وی که از احساسات عمیق و هنرمندانه اش منشأ میگردد به تامل و اندیشه فرو رود .

نوشته ی - چار و سلوا کبیچیک بمناسبت صد مین سالگرد تولدی ماکس سوابینسکی «تولد ۱۷۹۱-۱۸۷۳ وفات ۱۰۲۲-۱۹۶۳» که از طرف یونسکو برگزار شده بود .

یادی از رافایل

۶ - مقصود نقاش : این رسام معروف و مینا توریست بنام نیز از زمره پرورش یافتگان (نگارستان) (آکادمی هنر) هرات میباشد که توسط بهزاد رهبری میشد مقصود نقاش در اواخر دوره حسین بایقرا حیات بسر میبرد و به فن نقاشی اشتغال میورزید .

۷ - یوسف ملا : این رسام مینا توریست نیز از شاگردان مکتب بهزاد است و در اواخر قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری (واخر قرن ۱۵ و اوائل قرن ۱۶ میلادی) میزیست .

۸ - رستم علی : یکی دیگر از شاگردان مستعد بنیا نگار مکتب هنری هرات است که در زمان حکمرانی سلطان حسین بایقرا در هرات و تبریز حیات بسر میبرد و بحیث خطاط ماهر و رسام توانا شهرت داشت این هنر مند در عین شاگردی خواهر زاده بهزاد نیز میباشد نمونه های خط زیبایی که توسط خامه توانا و افسونگر رستم علی نوشته شده بودند در آن روزگار در هرات ، تبریز ، سمرقند و دیگر شهر های مهم شرق شمرتی فراوان داشت و در بین علاقمندان هنر خطاطی دست بدست میگردد .

۹ - شیخ زاده خسروانی : یکی از چهره های درخشان منسوب به مکتب هنر تصویری تبریز که توسط بهزاد اساسگذاری گردید ، رسام و مینا توریست معروف شیخ زاده خسروانی است او فن رسامی را در تبریز از بهزاد آموخت و تحت رهبری مستقیم وی چون نقاشی و مینا توریستی موفق بکمال رسید .

۱۰ - شاه مظفر : این رسام و مینا توریست از جمله شاگردان هرات کمال الدین بهزاد است . شاه مظفر هنگام جوانی در آسمان علم و فرهنگ هرات چون ستاره تابناک میدرخشید و بحیث شاعر و مفکر در سلك ماورین دولت قرار داشت و از تربیت یافتگان دست علیشیر نوانی بود او در اوج ایجاد و آفرینش هنری ، هنگامیکه گلپای استعدادش تازه بشگفتن آغاز کرده بود ، در ۲۴

بهزاد میخواستیم این نکته را به خوانندگان عزیز یاد آور شویم که هم اکنون يك تعداد نقاشان و مینا توریستان چهره دستی وجود دارند که اسلوب نقاشی بهزاد را متناسب با ایجابات عصر و زمان به نحو خلاق ادامه میدهند و درین زمینه بموفقیت های درخشان رسیده اند از جمله ادامه دهندگان سنن تصویری بهزاد ، استاد حسین بهزاد (ایران) محمد سعید مشعل ارشاد سلجوقی (افغانستان) و چنگیزاحمدوف (ازبکستان شوروی) و یکده نقاشان و مینا توریستان با استعداد دیگر را میتوان یاد آوری کرد .

آثار نفیس و درخور ستایش که توسط انگشتان هنر آفرین این پیروان مکتب تصویری بهزاد در سده بیستم آفریده شده یکبار دیگر بما اطمینان میدهد که این دبستان هنری با تمام دقت و ظرافت خود و با تمام فسونکاری هایی که طی بیش از پنجاه سال ، ملیونها علاقمند آرت و هنر را در شرق و غرب گرویده خود ساخته و بزرگترین کتابخانه های جهان رازینت بخشیده است ، هماهنگ با گذشت زمان بحیات خود ادامه میدهد و یکجا با شرایط زندگی انسانها راه تکامل میبوید و هم اکنون در وجود بهزاد ها ، مشعلها و احمدوفها سیمای جاودان رافایل شرق (کمال الدین بهزاد) را درخشان نگه میدارد .



مسؤول مدير :

نجيب الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

دکور تيلفون ۳۲۷۹۸

مهمتم علی محمد عثمان زاده

پته : انصاری واپ

داستراك بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

يك تخفيف بزرگ در فروشگاه بزرگ

فروشگاه بزرگ افغان تقديم ميکند

بيايد براي خود وفاميل خود از بهترين بوتهاي تازه وارد جديد خريداري نمايد.



مشترين محترم !

فروش بوتهاي مردانه ، زنانه ، بچه گانه ، دخترانه و پفلايه و موزه هاي زمستاني زنانه بتيهت هاي خيلي ارزان و باجنسيت عالي تا

شعبه ي عيد سعيد اضحي ادامه دارد .

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library